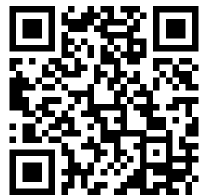


Takshīf al-ḥikmat.

Muḥ. Salīm Khān

1874

بعون صانع علیم کن مکان و فضل خلاق زمین و آسمان



در مطبع منشی نولکشور واقع کانپور مطبوع جہان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

تحمید حکیمی راسزاست که بقدرت کامله خویش از عناصر اجناس حیوانات را باشکال مختلفه آفرید و از آن اقسام
نوع انسان را بتحفهٔ فاخرهٔ لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم خلعت فضیلت بخشید و افرادش را
بفحوای فضلنا بعضکم علی بعض یکی را بر دیگری بمرتبهٔ افضل و اعلی نهاد و هر احدی را بعطای صحتیکه
مایهٔ حیات است بامور دینی و دنیوی دستگاه وافر داد قطعه پادشاهی که پادشاهان را + پادشاهی
ز فیض نعمت اوست + این همه عرض و طول و حشمت و جاه + ز ذره ها از نوال و رحمت اوست + درود و
نامعدود طبیبی را که از کلام معجز بیانش العلم علمان علم الابدان و علم الادیان علم طب را
بر علم منقول و معقول افتخاری پیداست و از قانون اسلام و ذخیرهٔ احکام او علیلان علل فی ارب
وجهول را صحت کامله پدید است قطعه رسول مشرق و مغرب امام انس و ملک + که بر بساط شرف
شهسوار کونین است + زهی بلند کمانی که در صف دعوی + همه نشانهٔ او قاب قوسین است + و
وصد هزار تحفهٔ تحیات بر اولاد معظم و آل اطهر و ازواج مکرم و اصحاب محتشم و اتباع محترم آن سید
العرب والعجم نثار باد اما بعد حقیر پر تقصیر اثیم محمد سلیم المتهم بالطبیب ولد حکیم محمد عظیم خان مرحوم
خلف الصدق حکیم محمد عبد اللطیف خان دام ظله متوطن شاهجهان آباد بر خواطر ارباب فراست و ضمائر
اصحاب درایت منکشف و هویدا میگرداند که روبے دوستے از دوستان صادق و محبے
از محبان دانق برای تالیف مختصرے که حاوی اکثر مسائل ضروریهٔ طب و مشتمل بر قواعد متعارفهٔ علاج

بعبارت سلیس نگاشته آید ایمای فرمود عاصی اگرچه بکر دهات دوران که هر فرد بشر را تا زمانه حیات مستعار
بهیچ نهج استخلاص ازان نیست پابندی امید داشت اما از انجا که رنجانیدن دل دوستان جاهل است جای معذرت
وانکار نبود لاجرم بتالیفش پرداختم و از کتب معتبره متقدمین و متاخرین مثل مجمع الحکمت و قانونچه و قامع الاسقام
وقانون شیخ الرئیس و تالیفات رازی و حل موجز و نفیسی و زبدة و اسباب و علامات و شرح آن
و حاشیه شرح اسباب و علامات مولفه جناب حکیم محمد شریف خان مرحوم برادر زاده جناب حکیم
اجمل خان صاحب مغفور و مخزن و تحفه و اختیارات بدیع و مجموعه جناب حکیم اجمل خان صاحب موصوف که این
نحیف را سلسله فرزندی و تلمیذی بانجناب مربوط است و تقویم الابدان و برء الساعة و رساله قبریه
و علاج الامراض و حدود الامراض و فصول بقراطی و حیلة البرء جالینوس و سدیدی و زمرد اخضر و یاقوت احمر
و تقسیم العلل و غیره مسائل و معالجات بانتخاب در آورده به تکشیف الحکمة که سال آغاز نیز
توان گفت موسوم نموده دیباچه را مزین گردانیدم بالقاب گرامی حضور فیض گنجور
خداوند نعمت خدایگان مخزن الجود والاحسان خورشید فلک دولت و بخت و کامرانی کوکب اوج جهانبانی
و کشورکشائی بهار گلزار عدل و انصاف رونق ریاض مرحمت و الطاف معدن جود و سخا منبع کرم و
عطا گلشن بهار عنایت و اکرام سرو جویبار لطف و انعام گوهر عمان عاطفت و نوال یاقوت بدخشان
عطوفت و افضال راجه راجگان مهاراجه مهاراج جناب سری سوائی مهاراج رام سنگه بهادر دام حشمته
و ملکه قطعه آنکه فیض ترحم عامش ٭ در جهان حسنیست یزدانی ٭ نوبهار نظام عالم را ٭ دست او
چون سحاب نیسانی ٭ و چونکه این بی استطاعت قلیل البضاعت را سلسله ملازمت بان بارگاه ثریا جاه
مستغنی الاوصاف مربوط است امید واثق که این مختصر منظور نظر اکسیر اثر حضور لامع النور گشته مایه
گردد والتجا از مبصران جواهر زواهر علوم و فنون هست که اگر بمقتضای فعل الانسان لا یخلو عن الخطاء
جای سهو و خطا راه یافته باشد معاف فرمایند بیت بپوشش گر بخطای رسی و طعنه مزن ٭
که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود ٭ و این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و سه قانون و یک خاتمه
ومن الله توفیق الاتمام مطلوب مقدمه در حد طب طب علمیست بقوانین که شناخته میشود
از وی احوال بدن انسان از جهت صحت و مرض تا که حفظ صحت کند در وقت بوجود و استرداد آن
در حالت زوال و موضوعش بدن انسان است و منقسم میشود بعلمی و عملی پس علمی آنچه گفته شود در طب که
اقسام حمیات سه اند و امزجه نه و عملی آنکه گفته شود در طب که در اورام حاره واجب است گذاشتن
بر وی در ابتدا رادع قطر میگویند هر دو قسم را بنای نسبتی علمی و عملی از این نسبت این هر دو بعلم

طلب است و طلب علم است پس مغایرت نیست درمیان منسوب و منسوب الیه و لازم می آید نسبت شیٔ
بنفس شیٔ و این محال است **جواب** مراد از علمی بعملی است یعنی شناختن علم عمل مثل علم بفصد و مراد
از عملی نفس عمل است مثل فصد کشادن و داغ دادن پس وقتیکه غریب تا ثابت شد نسبت کردیم علمی
را بعملی و عملی را به نفس عمل **قانون اول** در **قواعد طب** مشتمل بر دو مقاله **مقاله اول**
در قواعد قسم نظری و آن مشتمل است بر سه اجزا **جزو اول** در اسباب و آنها چهار اند مادی
و صوری و فاعلی و غائی و وجه حصر قریب کرخواهد یافت پس اسباب مادی صحت آن اسباب اند
که حاصل میشود بآنها صحت بدن انسان و از آن آنچه بسیط اند ارکان اند و آنانکه مرکب غلیظ اند اعضا اند
و آنانکه لطیف اند ارواح اند و آنانکه متوسط اند اخلاط اند و اسباب صوری عبارت است از صحت مزاج و قوی
والتیام اعضا است و اسباب غائی برای صحت افعال اند و این هر سه اسباب را امور طبیعیه نامیدند
زیرا که طبیعت بمنزله تمکین است و بدن بمنزله مکان و بغیر این هر سه اسباب وجود بدن محال و نسبت
تمکین بمکان ضروری است ازینجهت این امور را بطبیعت منسوب کردند و بقول بقراط طبیعت قوت
مدبره بدن است بی اراده و شعور و اسباب فاعلی برای صحت چند امور اند پس اگر صادر شوند
بر وجه اعتدال موجب صحت اند و اگر بر وجه اعتدال صادر نشوند موجب مرض اند و باید دانست
که اگر محتاج اند بآن امور جمیع افراد انسان و جمیع ازمنه پس آن اسباب ضروریه اند و اگر محتاج
اند بآنها بعض افراد در جمیع ازمنه پس اخباس اند و اگر محتاج اند در بعض ازمنه جمیع افراد ان
انسان اند و اگر محتاج اند در بعض ازمنه بعض افراد آن عادات و صناعات اند و اگر محتاج
نمیشوند بسوی آنها بعض افراد و نه جمیع افراد در بعض ازمنه آنها اسباب غیر ضروری اند بدانکه اسباب
غیر ضروری گاهی مضاد طبیعت باشند و گاهی غیر مضاد چنانچه مفصل بیان می یابند اما
ارکان و آن اجسام اربعه بسیطه اند اجزاء اولیه بدن و موالید اند و هر یک از آنها یا متوجه مرکز است یا
متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب غایت بود یا طالب جهت آنچه طالب غایت جهت محیط است آن
آتش است و آنچه که متوجه جهت محیط است آن باد است و آنچه متوجه جهت مرکز است آن آب و آنچه
که طالب غایت مرکز است آن خاک است و هر واحد دو کیفیت دارد یکی کیفیت فاعله دوم
منفعله پس **کیفیات** فاعله حرارت و برودت اند و کیفیات منفعله رطوبت و یبوست بدانکه
حرارت و برودت در ضد خود و نیز در رطوبت و یبوست فعل میکنند و رطوبت و یبوست در ضد خود
فعل میکنند لیکن در حرارت و برودت فعل نمی کنند ازینجهت حرارت و برودت را کیفیات فاعله

رطوبت و یبوست را کیفیات منفعله نامند و برای هر عنصر تعریفی مختص است **تعریف آتش** نار
جسمیست بسیط عنصری لطیف خفیف و گرم و خشک حیز آن زیر فلک قمر است **تعریف هوا**
باد جسمیست بسیط عنصری لطیف خفیف گرم و تر حیز آن زیر کرهٔ آتش **تعریف آب** ماء جسمیست
بسیط عنصری جامد ثقیل حائل از حرارت آفتاب سرد و تر حیز آن زیر کرهٔ هوا و دلیل بر جامد بودن
آب اینست که چون بحرارت آفتاب جدا زائل شود آب منجمد یخ گردد **تعریف ارض** خاک جسمیست
بسیط عنصری جامد ثقیل سرد و خشک حیز او وسط کل و بدانکه اطبا بر دلیل آورده اند بر حرارت
آتش که آتش مانند هر گاه محسوست حرارت او ظاهر است پس ما در بسیط که در حیز خود است او باعتبار این اولی
خواهد بود و دلیل یبوست آن نگاه داشتن شکل صنوبری و نه قبول کردن شکل دیگر مربع یا مثلث
وغیره را **و دلیل** بر حرارت هوا خفت لطافت اوست و دلیل بر رطوبت او سهل قبول کردن
شکل دیگر را و سهل گذاشتن او را **سوال** هوا اگر گرم است ابدان ما یان را چرا سرد محسوس
میشود **جواب** هوا اگرچه گرم است لیکن بنسبت ابدان ما یان سرد است این جهت
سرد محسوس میشود **و دلیل** بر برودت آب و خاک ثقالت و کثافت انهاست **و دلیل**
بر رطوبت آب سهل قبول کردن شکل و بر یبوست خاک عسر قبول شکل و هر گاه فارغ شدیم از بحث
ارکان شروع میکنیم کلام در اثبات ترکیب مرکبات یعنی موالید که از امهات کائن میشوند

فصل در اثبات ترکیب مرکبات از عناصر بدانکه خلقت حیوان کامل الخلقت
حاصل میشود از منی و منی حاصل میشود از دم و او حاصل میشود از غذا و غذا بر دو قسم است حیوانی و نباتی
پس حیوانی حاصل میشود از نباتی و نباتی حاصل میشود در اصل خلقت از ماده معادن
و ماده معادن حاصل میشود از احتباس بخار و دخان و دخان و بخار حاصل میشود از امتزاج
عناصر زیرا که بخار اجزاء هوائیه اند و مخلوط میشوند با اجزاء صغار مائیه که بلطیف الحرارت میشوند و
دخان اجزاء ناری اند که مخلوط میشوند با اجزاء صغار ارضیه که بحرارت لطیف میشوند

فصل در بحث موالید بدانکه موالید بقول جمهور به سه قسم منقسم میشود و صاحب صحیح الحکمة حق پسند
که آنها چهار اند **اول** معادن و او منحصر اند در پنج قسم یکی اقسام حجریه دوم زیبق سوم اجسام منطرقه
چهارم اجسام مشتعله پنجم اجسام ملحیه پس بدانکه وقت بخار و دخان در ارض محتبس میشوند ان وقت
اختلاط حاصل میشود و اجسام با اختلاطات المختلفة فی الکیف و الکم پس اگر وقت اختلاط دخان بخار
غالب افتد پیدا خواهد شد ملح و زاج و کبریت و نوشادر و اگر بخار به دخان غالب آید پیدا خواهد شد

یاقوت و زیبق و زرنیخ و از اختلاط زیبق و کبریت هفت اجسام منطرقه متولد میشوند ذهب و فضه و نحاس
و حدید و حار صینی و سرب و قلعی دوم نبات سوم حیوانات پس وقتیکه حاصل خواهد شد اعتدال
در مادهٔ معدن زیاده از آن اعتدال که در مادهٔ معدن موجود بود آن وقت مادهٔ مذکور مستعد خواهد شد
بقبول نفس نباتی و حاصل خواهد شد در وقت غاذیه و نامیه و مولده و حادث خواهد شد از و نبات
موافق مزاج معدن چنانچه ظاهر است از شجر مرجان که مادهٔ مرجان حجر است بدلیل آنکه بعد مرور
مدت کثیره از رسیدن حرارت شمس بسبب رجوع اصل خود مستحیل بحجر میشود و هرگاه که حاصل خواهد شد
اعتدال در مادهٔ نبات زیاده از آن اعتدال که در مادهٔ نبات موجود بود آن وقت مادهٔ مذکور مستعد
خواهد شد بقبول نفس حیوانی و حاصل خواهد شد در وقت مدرکه و محرکه پس حاصل خواهد شد از و
حیوان موافق مزاج اصل آن چنانچه شیخ الرئیس میگوید که ضفدعی را دیدم که نصف لحمی و نصف ارضی بود
بعد مدت مدیده تمام جسمش لحمی گشت و بدانکه حیوانات درنده بطیور از مادهٔ اجسام مشتعله و
حیواناتی که مدت حمل شان طویل و عمر دراز است از مادهٔ اجسام حجریه و حیواناتی که بر اجسام آنها شیم
نیست از مادهٔ زیبق و حیواناتی که لحم شان لذیذ و عمر قصیر است از اجسام ملحیه و حیواناتی که بار گران
می بردارند مثل شتر و ثور از مادهٔ اجسام منطرقه متولد شده اند و وقتیکه حاصل خواهد شد اعتدال در مادهٔ حیوان
زیاده از آن اعتدال که در مادهٔ حیوان موجود بود آن وقت ماده مستعد خواهد شد بر قبول نفس ناطقه
و حادث خواهد شد انسان **چهارم مرکبات ناقصه** بدانکه هرگاه که حرارت شمس واقع خواهد شد
بر سطح ارض از و بخار یا دخان یا هر دو معاً مرتفع خواهد شد اما بخار پس اجزای مائیه آن بسبب شدت
حرارت شمس اگر به تحلیل روند مستحیل به هوا شوند و اگر اجزای مائیه به تحلیل نروند و بخار بسوی فلک
مرتفع شود پس اگر رسد در طبقه زمهریر و در طبقه مذکور برد قوی باشد پس اگر قبل از سحاب شدن
برودت بآن رسد نازل شود ثلج و اگر نرسد نازل شود ژاله و اگر در طبقه مذکور برد قوی نبود و بخار کثیف مجتمع و
متقاطر گردد و بخار مجتمع مسمی بسحاب شود و متقاطر مطر و اگر بخار قلیل بود و بسبب قلت طبقه مذکور
نرسد پس اگر از برد شب جامد گردد مسمی شود بصقیع و اگر جامد نگردد طل خوانند و اگر بخار کثیر بسته گردد
مسمی شود بسحاب و اگر بسته نشود و نام نهاده شود بضباب اما دخان هرگاه مرتفع شود و بطرف جو بند گردد
در میان سحاب پس اگر بخار از و ملبند شود و با علی و در سحاب مثل آواز دریدن نش آنچه آواز هولناک پدید آید
رعد است و آنچه از حرکتش روشن گردد برق باشد و بعض اوقات دخان مشتعله بسبب
کثرت امتزاج اجزای ارضیه بر زمین می افتد و بصاعقه موسوم می گردد و گاه دخان لطیف

در حیز نار رسیده روشن گشته مستحیل بنار میشود الا اول طرف اعلی آن روشن میگردد بعده رفته رفته
طرف آخرش پس هرگاه اجزای ارضیه او بنار خالص مستحیل میشوند از نظر غائب میگردد ولیکن چون دخان غلیظ تا
مرور ایام و ماه ها بقدر غلظت خود ظاهر خواهد ماند و از نظر غائب نخواهد شد و این دخان نار شده مسمی
میشود بشهاب و بصورت کواکب و مدار و گیسودار و بصورت نیزه ها و حیوانات شاخ دار و غیره می باید
و گاه دخان در حیز نار نمیرسد و منقلب بهوا میگردد اما وقتیکه بخار و دخان مجتمع شوند پس اگر غالب
بود بخار بر دخان و در وی حرارت معتدله اثر کند و حاصل شود حلاوت پیدا خواهد شد ترنجبین و اگر
دخان بر بخار غالب بود پیدا خواهد شد شکنگبین و اگر هر دو برابر باشند پیدا شود شیرخشت و
بدان وقتیکه بخار قلیل بارض محتبس شده میل بطرف جهت خواهد کرد و از برودت ارض سرد شده
منقلب بآب خواهد گشت و اگر بخار کثیر که گنجایش در ارض نداشته باشد میل جهت خواهد کرد و انشقاق
ارض لاحق شده چشمه های آب جاری خواهند شد و اگر بخار غلیظ و ارض کثیف عدیم المسام
خواهد بود که بخار نفوذ نتوان نمود پس بوقوع صورت گذائی هرگاه جمع خواهد شد بخار و میل
بطرف جهته خواهد نمود حدوث زلزله صورت خواهد بست و اگر بخار بسیار قوی خواهد بود انشقاق
ارض و حدوث آواز هولناک ظهور شعله های نار حادث خواهد گشت اما اعضا و آن اجسام اند
که متولد می شود از اول مزاج اخلاط چنانچه اخلاط از اول مزاج ارکان و منقسم شده اند بر رئیسه و غیر رئیسه
و غیر رئیسه منقسم شده اند بخادم رئیسه و غیر خادم رئیسه و خادم رئیسه منقسم شوند بدو قسم مهیئ و مؤدی و
غیر خادم رئیسه منقسم میشوند بدو نوع مرؤسه و غیر مرؤسه پس رئیسه آنست که مبادی قوتها باشد و بسوی
او حاجت بود در بقای شخص یا در بقای نوع و مهیئ آنست که چیزی را مهیا نماید برای قبول
فعل مخدوم خود و مؤدی آنست که چیزی را که مخدوم در و فعل کرده باشد او را از و نقل کرده بسوی
دیگر اعضا که قابل آن چیز اند برساند و مرؤسه اعضا اند که جاری میشود بسوی آنها قوت از
اعضای رئیسه و غیر مرؤسه اعضا را اند که بسوی آنها قوتها از اعضای رئیسه جاری نمیشود یعنی در آنها
شان بالاستقلال قوت غریزی قائم است که امر تغذیه از و تمام میشود پس بدانکه برای بقای شخص
اعضای رئیسه سه اند اول کبد دوم قلب سوم دماغ و رئیسه حسب بقای نوع انثیین و هر سه مذکوره
اند اما مهیئ چون ریه برای قلب و معده و آلات غذا و ماساریقا برای کبد و مشیمه برای دماغ
و اوعیه منی برای انثیین و مؤدی چون شرائین برای قلب و اورده برای کبد و اعصاب برای
دماغ و احلیل برای انثیین و مرؤسه چون کلیه و لحم حساسه و غیر مرؤسه مثل عظام و منقسم می شوند

اعضاء مفرد و مرکب مفرد آنست که هر جزو محسوس که از او گرفته شود در اسم و حد بکل مشارک باشد و مرکب
بخلاف آن اما اعضای مفرده عظام و غضروف و غشا و وتر و رباط و شرایین و اورده و عضل علی
رای البعض و شعر و ظفر و لحم و شحم و همین است و بدانکه شعر و ظفر و لحم و شحم و مانند آن را اعضای سویه نامند
و عظام و غضروف و غیره را اعضای سویه اما اعضای مرکبه که ترکیب آنها یا اولیه بود و مثل عضل یا ثانیه بود
مثل چشم یا ثالثه بود مثل وجه یا رابعه بود مثل راس و این همه را اعضای عالیه گویند اما بعض از اعضای
مرکبه آلات حیات و تنفس اند مثل قلب و ریه و قصبه و حنجره و لهات و دو یا قوعمه و بعض آلات غذا
اند چون فم و لسان و دندان و شفتین و مری و معده و کبد و طحال و مراره و امعاء و ثرب و کلیتین و مثانه
و بعض آلات شعور اند مثل جلد و دماغ و نخاع و چشم و گوش و بینی و بعض آلات تناسل مثل
انثیین و قضیب و رحم و بعض آلات حرکت اند مثل دست و پا اما عظم او عضوی سوی غیر
حساس صلب است بحدیست که انحنا ممکن نشود و فائده آن استحکام بدن و حفظ او ست
و جمله استخوان بدن انسان در تعداد علی ما فی القانون بعد و الرحم ۲۴۸ اند اما جمجمه مرکب است
از هفت عظم چهار مانند دیوار قایم هر یک از چهار طرف الا استخوان پیشانی که بقدام مثل
دیوار چندار قایم است و در اطفال دو تخته میباشد و بجوانان استخوان واحد و از استخوانیکه
بسوی راست قایم است متصل بسوراخ گوش استخوان مثل شاخ بر آمده و مشابه آن از استخوان
رخسار راست نمودار شده پیوسته است و همچنین منطار از استخوان چپ و یکی بمنزله سطحه است
که آنرا قاعده دماغ نامند و از و دو شاخ نمودار شده یکی بسمت راست و دیگری بسمت چپ بیچی
بر آمده اند که هر دو را استخوان صدغین باید گفت و دو بمنزله سقف اند که آن را القحف گویند
کما هو مشاهدنا اما فک علی مرکب است از چهارده عظام و برای خنک دو دو استخوان برای
رخسار پنج برای بینی و پنج استخوان برای خانه های چشم کما رات عینی اما فک اسفل پس برای آن
در اطفال دو عظم اند و بجوانان استخوان واحد و در دهن سی و دو دندان مرکوز اند کما نظرت و
اختلاف است در خلقت دندان بعضی گویند عصب است و بعضی گویند استخوان و هر ایک
بر اثبات مطلب خود دلیل می آرند اما نحو استخوان گویند دلیل می آرند که اگر عصب بودی از سائیدن
و خراشیدن آن الم پیدا آمدی و آنانکه عصب گویند دلیل بر اثبات دعوی خود می آرند که اگر استخوان
بودی از ترشی کند نشدی لیکن چون است که دندان استخوان اند و الیاف عصبانی دماغی که در
بیخهای دندان منبسط و پیوسته اند باعث مشارکت الیاف آنها احساس حاصل می آید اما عنق

مرکب است از هفت عظام که آنرا فقرات عنق نامند اما ترقوه از دو عظام مرکب است اما صدر موافق
تحریر متقدمین مرکب است از هفت استخوان و در آخر شان قریب بفم معده عظم غضروفی مستدیر الاسفل مسمی
به عظم الخنجری می باشد لیکن مولف باطفال موافق قول مذکور مشاهده نمود و بجوانان صدر را بچهار استخوان
مرکب یافت که سه از ان استخوان طویله بودند و یکی بفم معده مستدیر الشکل فی الاسفل اما ظهر مخلوق
است از هفده واز ده فقره و بیست و چهار ضلع که از طرفین بفقرات مرکوز اند اما قطن مرکب است
به پنج فقرات اما عجز موافق قول اطبا متقدمین مرکب است از سه فقرات و بفقرات عجز دو عظم مسمی به عظم عانه
پیوسته اند که اطراف اربعه شان باسمای مخصوصه موسوم اند پس جهت قدام مسمی است بعظم عانه و جهت خلف
مسمی است بعظم الورک و جهت وحشی مسمی بخاصره و جهت اسفل مسمی است به حقه الورک لیکن مولف بجای فقرات
عجز در جوانان فقره واحد کلان که مرکب به شش فقرات بود الا در میان آنها درزی و فصلی نبود
بخلاف فقرات دیگر و باطفال بجای فقرات عجز فقره واحد کلان مرکب از شش فقرات که در میان
آنها درزها بودند اگرچه جدائی شان کماحقه مثل فقرات دیگر محسوس نبود مشاهده نمود اما عصعص
مخلوق است به سه فقرات اما دست مرکب است از کتف و عضد و ساعد و رسغ و کف و پنج
اصابع پس برای کتف عظمی واحد مخلوق است و همچنین برای عضد عظمی واحد و ساعد مولف
است از دو عظم و آنرا زند اعلی و زند اسفل نامند و رسغ مولف است از هشت عظم
و کف مولف است از چهار عظم و پنج اصابع مولف اند از پانزده عظم اما پا مرکب است از فخذ
و زانو و ساق و قدم و رسغ و مشط و پنج اصابع پس عظم فخذ بزرگتر از استخوان تمامی بدن است
و برای زانو عظمی مستدیر الشکل که آنرا کاسه زانو خوانند مخلوق است و ساق مرکب است از دو عظم
که اورا قصبه صغرا و قصبه کبرا نامند و قدم از عظم نردی و عقب و کعب و زورقی مرکب است و رسغ
مرکب است از سه استخوان و مشط مرکب است از پنج عظام و پنج اصابع مخلوق اند از چهارده عظام
اما غضروف و او عضویست شبیه بعظم لیکن الین از وی و صلب از سائر اعضا و فائده او اتصال
عظم است و عظم تا که منع استحکاک نماید و قائم مقام عظم است در عضوی که عظم دران مفقود است
و جمله غضاریف در بدن انسان چنانچه مولف مشاهده نمود بدین تفصیل اند برای هر دو گوش
دو غضروف و برای اجفان هر دو چشم چهار و برای بینی شش و برای حنجره و قصبه ریه سی و پنج غضروف
و برای قاعده قلب یک غضروف و برای سر اضلاع بیست و چهار غضاریف و برای فم معده یک عظم
مسمی بعظم خنجری و برای فقرات عصعص سه غضروف و در مفاصل جمیع استخوان و در میان فقرات

دو صد و شش عضله یافته اند **اما عصب** و آن عضویست سفید رنگ صلب در شکستن و لین در انعطاف فائده
آن بالذات حس و حرکت است و بالعرض تشدید اعضاء اعصاب منقسم میشوند بدو قسم قسم اول از دماغ
رسته و آن هفت زوج اند و قسم دوم از نخاع رسته و آن سی و یک زوج و یک فرد است و پوشیده
نماند که از اعصاب دماغ اعضاء عالیه را حس و حرکت حاصل است و حس و حرکت اعضاء سوای
عنق را از اعصاب نخاعی و بدانکه اعصاب حس از مقدم دماغ و اعصاب حرکت از موخر دماغ
رسته اند **سوال** ازین ثابت شد که حس و حرکت اکثر اعضاء تنور بدن از اعصاب نخاعی
است نه از اعصاب دماغی پس باید که وقت فساد دماغ فتوری در حس و حرکت اعضاء
که در ان حس و حرکت از اعصاب نخاعی است راه نیابد و حالانکه در صرع و سکته بخلاف آن بظهور
میرسد **جواب** حس و حرکت چه در اعصاب دماغی و چه در اعصاب نخاعی از روح نفسانی است
و محلش دماغ است پس ظاهر است که چون در اصل مبدا سده افتد روح مذکور بسوی اعصاب
نافذ نشود و بالضرور در حس و حرکت سائر اعضاء فتور راه یابد **اما عضل** مولف است از الیاف
و عصب و وتر و رباط و شظایا که باهم منسج گشته است و فرج که در میان آنها واقع شده بلحم احمر مملو
و غشا بر و محیط شده و فائده او تحریک اعضاء بواسطه تشنج و استرخاء از معاونت اوتار
و فائده دیگر آنکه حبس حرارت غریزی در بدن و ستر استخوان می نماید و جمله عضلات در بدن
انسان صاحب مجمع الحکمة مینویسد که پانصد و نه اند و گویند که پانصد و نوزده اند و گویند که پانصد
و پنجاه اند و گویند که پانصد و بیست و نه اند و گویند که چهارصد و نود و نه اند لیکن مولف انچه
مشاهده نمود بدین تفصیل است که برای سر دو عضله و برای چشم راست هفت عضله چهار برای
حرکت هر چهار طرف و سه برای گردش چشم و چشم چپ بهمین نمط و برای اجفان هر دو
چشم شش و برای بینی چهار و برای لب بالا سیزده و برای لب زیرین سه و برای هر دو رخسار
ده و برای هر دو گوش شش و برای زبان ده و برای حلقوم ده و برای عنق سی و چهار و برای
مری ده و برای حنجره ده و برای صدر هشت و در میان خلل اضلاع شش و بالا معده پنج و برای
مقعد شانزده و برای کتفین دوازده و برای عضدین هشت و برای ساعدین چهار و برای
هر دو سرین پنج و برای فخذین سی و دو و برای ساقین بیست و شش و برای قدمین بیست و چهار
اما غشا جسمیست عصبانی پیدا با ملی یا مولف از هر دو عریض شدید الرقة صلب القوام سفید رنگ
عدیم الحرکت فائده آن ستر و نگاهداشتن هیئت اعضاء و نیز تشدید آن و حبس حرارت

عزیزی نماید فائدهٔ آن بخشیدن حس در اعضاء عدیم الحس اما وتر جسمیست شبیه بعصب و از اطراف
عضل می روید و با اعضاء متحرکه برای حرکت دادن ملاقی میگردد و اما رباط جسمیست شبیه بعصب سفید
رنگ صلب تر اکه از عظم می روید و حس ندارد و فائدهٔ آن وصل کردن عظمی است بعظمی و عضوی را
بعضوی اما شرائین عروق متحرکه مجوفه اند که از بطن ایسر قلب رسته و از لیف عصب مخلوق اند و اینرا
حرکتیست انبساطی و انقباضی بسبب روح و حس و حرکت ندارد و در جوف آنها روح کثیر و دم قلیل
است و فائدهٔ آن رسانیدن روح از قلب بجمیع بدن و جمیع شرائین دو طبقه دارند الا شریان وریدی
که یک طبقه دارد و به ریه رفته اما اورده عروق مجوفه ساکن اند که از لیف عصب مخلوق اند و از
محدب و مقعر جگر رسته و در جوف شان دم کثیر و روح قلیل است و حس ندارد و فائدهٔ آن رسانیدن
روح طبعی و دم از جگر بجمیع بدن و جمیع اورده یک طبقه اند الا ورید شریانی که از جگر بقلب رفته دو طبقه
دارد و اما شعر منفعت آن اینست که فضول از بدن بباعث آن مندفع میشوند پس بعض ازان برای
زیب بدن اند مثل شعر راس و لحیه و بعض برای منفعت و هم برای زیب بدن اند مثل اجفان و صاحب مجمع الحکمة
مینویسد که مثل ظفر بعد موت نیز می روید و کیفیت خلقت شعر چنین است که بخار دخانی
که اجزاء مائیه او تحلیل شده باشند و قدری که تماسک اجزای ارضیه بدان تواند شد
در ان بماند پس چون بمسام در آید و زمانی شایسته در و محتبس بماند و قرار پذیرد و از مستحیل شدن
بکیفیت غیر ملائم لهذا انجار مذکور منعقد میشود و موسوم میگردد بمادهٔ شعری و چون رطوبت بدن
لزج و چرب باشد و از عقب مدد رسد از قوت دافعه مادهٔ مذکور دراز شده بر می آید
و جائی که بخار نافذ در مسام بدن نشود یا نافذ گردد و لیکن زمانه شایسته محتبس نماند که منعقد
گردد یا محتبس ماند الا کیفیتش وی از سوء مزاج مبدل بکیفیت غیر ملائم شود پس درین صورتها
قلیل لحیه و موصورت خواهد بست یا مطلقاً متولد نخواهد شد و بدانکه عدم نفوذ بخار در مسام بچند
نوع است اول آنکه مادهٔ آن قلیل بود یعنی بخار دخانی کمتر متولد شود بسبب نقصان حرارت
و نه روئیدن لحیه در اطفال و زنان ازین سبب است دوم آنکه خون که مادهٔ بخار دخانی
است کم متولد شود چنانچه سقوط موها در ناقهین و پیران بجهت نرسیدن مدد است سوم آنکه
در بدن رطوبت بخاریه زیاده و ماده دخانی کم باشد و اظهر است که تا ناریت غالب نبود
بخار میل بخارج نه نماید چنانچه در صبیان ازینجهت لحیه نمی روید چهارم آنکه منافذ و مسام بسیار
تنگ و باریک باشند بسبب برودت پس مزاج کثیف و مادهٔ موها نتواند که ازانها بیرون آید

پیهم آنکه سیلان فضول مانند طمث و دم بواسیر وغیره باعث امساک بخار گردد امّا عدم درنگ بخار
دخانی در زمانی که متولد گردد و پرشدن چه است اول آنکه ماده او بسیار رقیق باشد و بدان سبب زود
به تحلیل رود و ظاهر است که تا کثافت که لازم دخانیت است در بخار نباشد قبول انعقاد موجب
نمی کند زیرا که با انعقاد درنگ لازم است دوم آنکه مسام بسیار وسیع باشند که ماده مستعده بزود
برآید و به تحلیل رود سوم آنکه ماده در مسام بحد اعتدال باشد لیکن بآن اسباب مخالفه مفرط
از امور بدنیه یا خارجیه جمع گردند ماده را که منعقد نباشد به تحلیل برند امّا تکثیف بودن ماده
بکیفیت ردیه ظاهر است که باعث فساد تکون است زیرا که نمی گذارد که ماده شعر تحت
جلد درنگ نماید در مسام نفوذ کند و برآید و نیز از احتباس خلط ردی ماده شعر فاسد میگردد
امّا انقص بسبب تنافی حس مثانه غضروف عانه او جعل داشتن بر انگشتان و جبیدن اشیای باریک
و نگاهداشتن بعض اشیاء بسبب تکون او فضول او خشنه بدنیه است که طبیعت بسمت اطراف دفع
می نماید و چیزی هم او در ذی الطاف واقع شدند تا که از ملاقات اشیاء صلب نگاهداشته گردد
امّا لحم بسبب آنکه از دم طبیعی متعلق شود و معاقد او حرارت و یبوست است و منافع او تسخین
و دفع کردن آفات از ان و پر کردن خلل اعضاء امّا شحم بسبب سفید رنگ در اعضاء عصبانی
مثل ترب وغیره از ماده مائیه دم متولد شود و عاقد او برودت است لهذا بر اعضاء عصبانی و غشیه
متکون میشود و منافع او تربیت اعضا است امّا سمین و او مثل شحم است که از دم و سم متولد
میگردد و منافع او تربیت اعضاء است و فرق در سمین و شحم آنست که در شحم رطوبت لیست
کم می باشد و سمین بعکس آن امّا قلب عضو رئیس مولف از لحم صلب و اقسام لیفات و غشای
صلب که بقاعده قلب چسپیده و از قلب قدری جدا است بر او محیط گشته و قاعده او بر بالا
مضبوط مربوط است و شکل صنوبری دارد و قاعده او در وسط صدر و راس او بجانب
یسار است و دو تجویف دارد و تجویف ایمن محاذی کبد که در او خون کثیر و روح قلیل است و در [illegible]
بهت رسانیدن دم لطیف از کبد با او متصل گشته و تجویف ایسر اکبر است از بطن ایمن که
در او روح کثیر و دم قلیل است و آن را تجویف القلب خوانند و از او دو شریان [illegible]
یکی شریان وریدی که جهت جذب نسیم بریه رسیده و دیگر شریان عظیم که [illegible]
[illegible] است مطالع شده و در میان بطنین قلب منفذ است [illegible] جهت تلطیف دم می کند
بطن ایمن بایسر می رود که آن را دهلیز القلب خوانند و هر دو طرف قلب اقرب بقاعده آن

که موضع دخول نسیم است دو زائده اند که بوقت انقباض قلب مسترخی میشوند و بوقت انبساط
کشیده می گردند و آنرا اذنین القلب خوانند اما ریه عضویست مرکب از لحم سخیف وردی اللون
و در ذات خود حس ندارد لیکن غشای قلیل الحس بر وی محیط است و شکل آن تنور آسا است و بدو حصه
منقسم گشته یکی بطرف یمین و دیگری بطرف یسار حصه یمنی بسه شعبه منقسم گشته و حصه یساری
بدو شعبه و مجموع بگرد قلب بر آمده و فائده آن ترویح قلب است بواسطه جذب هوا و استحاله
هوا حسب مزاج قلب می نماید و دفع بخار دخانیه می کند اما قصبه ریه عضویست غضروفی مشکل
مرکب از غضاریف مدوره که دوائر آن غیر تامه اند و بر وی غشائیست محیط و محلش قدام مری است
و فائده آن حصول تنفس اما حنجره عضویست غضروفی مرکب از سه غضروف یکی از ایشان
که مسمی بدرقی و دو دیگر از خلف مری اند یکی را نام نیست الا آنرا باسم لا اسم له میخوانند و
دیگری را کبی گویند زیرا که بوقت خوردن طعام و نوشیدن بر منفذ قصبه می افتد که در وی شئ
نرود و این هر دو غضروف کوچک تر اند اما لهات عضویست لحمی صنوبری الشکل فائده او صاف
نمودن هوا از دخان و غبار است و بصوت مد وی بخشد اما دیافرغمه عضویست مؤلف از جوهر
لحم و غشا و از اعصاب حس و حرکت و فائده او آنست که صدر را بر انبساط و انقباض مدد
می بخشد و در میان آلات تنفس و غذا حاجز است اما لسان عضویست مؤلف از لحم سفید
و عصب حساس و شرائین و اورده و غشائیکه متصل است بغشاء مری و در اصل او قطعه
غدد وی اند فائده او تقلیب طعام و مدد بخشیدن بر بلع و قوت تکلم باو حاصل می آید اما
لوزتین دو جسم لحمی عصبی غدوی اند که در اصل زبان رسته و فائده آنها منع هوا است از آنچه
دفعتا نفوذ کند اما نغنغتان عضویست مخلوق از عصب و عضلات و شرائین و اورده و فائده
آن مدد دادن بتکلم و حفظ ممضوغ و ستر دهن است اما مری عضویست مخلوق از لحم و غشاء
و از انتهای حلقوم ابتدا نموده بوطاء القص منتهی میشود و موضعش خلف قصبه ریه است اما
معده جسمیست مستدیر الشکل مؤلف از لحم و شرائین و اورده و عصب و دو طبقه دارد طبقه
داخلی آن عصبانی است و طبقه خارجه لحمی و معده از طرف خلف بفقار و از طرف یمین بکبد
و از طرف یسار بطحال مربوط است و فم او مقابل العظم خنجری است که این عظم از لحم معرا است و در
قعر معده مائل بطرف یمین قدری لحم است و فائده آن هضم غذا است اما کبد عضویست کبیر
هلالی شکل مرکب از شرائین و اورده و لحم و حس ندارد لیکن غشاء ذی حس بر وی محیط است

ورنگش شبیه بدم جامد و محلش جانب ایمن و محدب او برباطات قویه باضلاع خلف مربوط است
و مقعر او بمقعر معده پیوسته و از مقابل حجاب سینه ابتدا کرده و تا خاصره منتهی شده و منبت
رگهای اورده و مبدا روح طبعی است و فائده آن تولید اخلاط اربعه و آن را پنج فردنی مثل
انگشتان است که باد و بمعده مشتمل گشته چنانچه کسی چیزی را بانگشتان می گیرد و از مقعر جگر رگی رسته
که آنرا باب گویند بعضی از و در نفس کبد منشعب شده و بعضی جهت غذا بیرون آمده و آن را ماساریقا
نامند و بعضی از امعا غذای لطیف جذب کرده و در شعب داخلی جمع می گردانند تا که نضج یابد
و از محدب کبد رگی رسته که آنرا اجوف خوانند بعضی از شعب وی جهت جذب دم
در نفس کبد متفرق شده و آنچه از و خارج شده اصل اورده است و بدو قسم منقسم میشود قسمی
منشعب گشته باعلی بدن صاعد است و قسمی هابط شده باسفل بدن متفرق گردید **اما طحال**
عضویست سیاه رنگ مرکب از اورده و شرائین و لحم و غشای حاسه بر و محیط اگرچه بذات
خود حس ندارد و محلش درمیان اضلاع خلف معده و محدب آن مماس باضلاع و مقعر آن
مماس بمقعر معده و آن ظرف سوداست و فائده آن جذب کردن سودا از کبد و دو مجری
دارد یکی متصل بکبد جهت جذب سودا و دیگری متصل بفم معده جهت انصباب سودا برو
اما مراره عضویست عصبانی ظرف صفرا که بکبد پیوسته و از و رگی بیرون
آمده منقسم بدو قسم شده قسمی بمعای صائم برای رسانیدن صفرا متصل شده و قسمی بقعر
معده برای انصباب صفرا برو متصل گشته و فائده آن جذب کردن صفراست از کبد **اما**
امعا اجسام اند عصبانی مولف از شرائین و اورده و عصب و شحم و او شش عدد اند یکی
اثنا عشری که متصل بقعر معده است دوم صائم سوم دقیق و این هر سه را امعاء دقاق و عالیه
نامند چهارم اعور پنجم قولون ششم مستقیم و این هر سه را امعاء غلاظ و سفلی نامند و فائده آن
دفع ثقل طعام است **اما کلیه** عضویست مولف از لحم غلیظ صلب قلیل الحمرت و اورده و شرائین
و شحم کثیر و شکل نصف تره مخلوق است که در بدن دو عدد یکی بجانب راست و دیگری بجانب
چپ می باشد و حس ندارد ولیکن غشاء حساسه برو محیط است و فائده آن جذب کردن بول
است از کبد و جاری کردن آن بسوی مثانه **اما مثانه** کیسه عصبانی است مولف از
شرائین و اورده و اوردی عنق مخلوق گشته و موضعش درمیان عانه و دبر است فائده آن جمع
کردن بول و اخراج آن **اما جلد** منتج است از لیفات و تنظایا د عصب و غلل او و لحم مملو است

و حس کثیر دارد و فائده آن سائر اعضا است و حفظ هیئت اتحاد و ادراک ملموسات **اما دماغ**
جوهریست مخلخل سفید رنگ عضوی که رئیس مخروطی الشکل مرکب از مخ و شرائین و اورده و غشاء رقیق که
مسمی بام الدماغ است و غشاء صلب که مماس قحف است و مبداء روح نفسانی است و قاعده او
بجانب پیشانی و زاویه او بطرف مؤخر دماغ است و در طول بسه قسم منقسم که آنرا بطون دماغ گویند و در
عرض بدو قسم منقسم و علت غائیه دماغ معلم اول گوید که وجود جوهر دو چشم است در او زیرا که بلندتر از موضع
بدن است و امام داود گوید که برودت دماغ تعدیل حرارت قلب می نماید پس علت غائی او تعدیل
قلب است و اگر وجود یکی از هر دو نبود تعدیل صورت نه بندد چنانچه در افعی که حرارت موضع قلب آن
باعث نبودن [illegible] بدماغ رسیده سم قاتل می گردد و نیز در ماهی مشاهده میشود که بسبب فقدان
دماغش تعدیل قلب آن از برودت آب میگردد و لهذا بوقت بیرون شدن از آب می میرد
و صاحب مجمع الحکمت تردیدش می نویسد که سرطان با وجودیکه دماغ ندارد از برون آمدن بخشکی
نمی میرد پس علت غائیه دماغ ثبوت حس و حرکت است **اما نخاع** جسمیت شبیه بجوهر
دماغ که متصل و دنباله الفقرات منحدر شده تا بعصعص رسیده و آن در عوض مثل دماغ دو بخش است
لیکن جدای این دو بخش باعث غایت مماس محسوس نمیگردد و برای آن سه غشاء مخلوق
اند **اما عینان** پس هر واحد از و مرکب است بهفت طبقه و سه رطوبت طبقه اول ملتحمه
دوم قرنیه که رنگی ندارد و سوم عنبیه که در چشم بعض سیاه و در چشم بعض ازرق می باشد و بعده
رطوبت بیضیه واقع است چهارم عنکبوتیه بخلاف آن رطوبت جلیدیه و بعد آن رطوبت زجاجیه
واقع است پنجم شبکیه ششم مشیمیه هفتم صلبیه کما نظرت **اما اذن** مخلوق است از عصب حساسه
و لحم و غضروف و فائده آن قبول صوت است **اما انف** پس منخرین تا انتهای بینی رسیده
بدو تجویف منقسم می شوند قسمی با قصای فم منتهی میشود جهت تنفس استنشاق هوا و قسمی بعظامی که شبیه
بصفات است تمام میگردد و جهت فضلات دماغی و ادراک روائح حاصل می شود بدان دو غدد
که شبیه بدو سر پستان اند و آنرا زوائد تالل و حلمتان نامند **اما انثیین** هر واحد
مرکب است از لحم سفید غددی و وریدی و شرائین و اورده و [illegible] مجتمع شده و غشاء بر و محیط است
و هر دو [illegible] مخلوق اند و در وی منی مجتمع گردیده نفخ [illegible] یابد و باید دانست که منی از فضله
هضم رابع متولد میگردد و در انثیین آمده بواسطه بیاض جوهر آن سفید رنگ میشود چنانچه دم
طفلی در پستان زنان و منی در انثیین فراهم شده استعداد تولید پیدا می نماید و انثیین مردان

خارج و بزرگ میباشند و انثیین زنان عریض صغیر و پوشیده **اما قضیب** مرکب است از اعصاب
و شرائین و اورده و عضلات و خلل و فرج و مملو است بلحم قلیل و او بعظم عانه رسته و اصل او با طبیعت
و فائده آن ایصال ماده بر رحم باشد و حس بسیار دارد و سیما حشفه او و طول او اقل از شش انگشت
صاحبش و زیاده از دوازده انگشت نباشد و لغوظ او آنست که شرائین آن بروح و اورده آن
بدم و تجاویف برج ممتلی نشوند **اما رحم** جسمیست عصبانی ذی عنق تا بفرج منتهی میگردد
و در اصل آن دو انثیین اند و از سره ابتدا کرده و فائده آن قبول حمل است و دو طبقه دارد و مشابه
بقضیب است و طولش کم از شش انگشت صاحبه خود و زیاده از دوازده انگشت نباشد و فوهات عروق
بدو متصل شده اند برای فضله طمثی و تغذیه جنین و مجری دارد محاذی بفم فرج جهت خروج جنین
و فضول منویه و بر فم آن غشائی است رقیق که از ازاله بکارت بآن کنند و رحم در ایام حمل فراخ
تر گردد و فضله طمثی در حالت حمل غذای جنین میشود و رحم را بجذب منی شوق مفرط است و ازینجهت
بوقت مجامعت فم خویش کشاده مائل بطرف فرج میگردد **کیفیت تولد جنین**
بدانکه وقتیکه نطفه در رحم قرار گیرد پس تا وقت تمام شدن خلقت جنین شش احوال متغیر میشود
و آنرا حالات سته نامند حالت اول آنکه حاصل میشود در وی غلیان و بروز سوم یک نقطه
در وسط آن پیدا میشود که آن نقطه قلب است و بروز چهارم نقطه بالائیش پدید آید و آن
نقطه دماغ است و بروز ششم نقطه دیگر بطرف یمین ظهور مے یابد و آن جگر است و بروز هفتم نقطه
چهارم که محیط بر مجموع میباشد که مسمی بمشیمه ظاهر میگردد و به نطفه موسوم میگردد و درینجا اختلاف است
اطبا را در آنکه اول از همه اعضا کدامی عضو متکون میشود معلم اول گوید که چیزی که اول تکون یابد قلب
است زیرا که معدن حرارت غریزی و محل روح قرار یافته و تبرا دیدش صاحب مجمع الحکمت میگوید
قوله غلط المعلم فی ذلک لان القلب عضو لحمی بالاجماع و الاعضاء اللحمیة متاخرة فی الوجود **انتهی**
و بقراط گوید که اول دماغ متکون میشود زیرا که محل روح نفسانی و مبدء اعصاب است و رازی
میگوید که اول جگر متکون میگردد زیرا که محل تولد دم است و بدو نشو و نمو جنین و تغذیه آن
محال است و نزد بعضے سره متکون میشود و حالت دوم آنکه ظاهر میشود خطوط و عروق
در وی و متغیر میگردد بسرخی و جاری میشود از راه سره دم طمثی بآن و این حالت تمام میشود در چهار
روز حالت سوم آنکه علقه گردد و این حالت در شش روز اتمام یابد حالت چهارم آنکه مضغه
گشته صلب گردد و ترشح دم طمثی و استعداد برای صورت حیوانی حاصل آید و این تمام میشود

در دوازده روز حالت پنجم آنکه اعضای اصلیه متولد شود و مزاج ذکوری یا انوثی حاصل گردد و این تمام
میشود در سه روز حالت ششم آنکه تمام خلقت حاصل آید و عروق و مجاری و مفاصل ظهور یابند و
این تمام میشود در پنج روز و بعده بمرور هفتاد روز جنین لباس لحمی می پوشد و بعد نود روز روح حیوانی
متولد میشود و بعد نود و شش روز قدری روح حیوانی بطرف کبد میرود و بعد صد روز روح
حیوانی قدری در دماغ میرسد و جنین بواسطه حرارت بی اراده حرکت میکند و درین وقت حکم
جنین مثل شخصی بود که هم در خواب و هم در بیداری باشد و بعد ازین حاصل میشود قوت کامله و جنین
حرکت باراده کند و بدانکه حالات مذکوره در ذکور بمدت قلیله و در اناث بمدت دراز تمام میشوند
پس خلقت ذکور در هفت و سی روز تا چهل روز اتمام مے یابد و خلقت اناث در چهل روز تا پنجاه
و طفلے که در ماه هفتم یا نهم یا زیاده ازان متولد شود زنده ماند و بخلاف هشتم اکثر مے میرد و بعض اوقات
در رحم دو جنین یا اکثر ازان متکون می شوند چنانچه شیخ الرئیس در شفا گوید که زنے را از شکم پنج
جنین بر آمدند و آنرا دو سبب اند یکی آنکه از اختلاف انزالین بواسطه حرکت مجامعین واقع شود دوم
آنکه از دو جماع یا زیاده از دو جماع شود پس علامت سبب اول متولد شدن دو جنین
یا زیاده در یک روز است و علامت سبب ثانی متولد شدن دو جنین یا زیاده تقدم و تاخر
روز ولادت است **اما ارواح** اجسام اند لطیف بخاری که از اخلاط محموده متولد شده
و بواسطه شرائین بتمام بدن منتشر میشوند و آن منقسم میشوند بسه قسم یکے روح حیوانی که معدن
او قلب است دوم روح نفسانی که محلش دماغ است سوم روح طبعی که محلش جگر است و بدانکه
چون از روح حیوانی قدرے بدماغ رسد بروح نفسانی موسوم گردد و چون قدری از نفسانی
بجگر آید روح طبعی گردد **اما اخلاط** جسمیست رطب بالفعل قابل تسئیل و مستحیل میگردد بسوی
آن غذا در اول استحاله و قید رطب بالفعل برای آن نموده شد که تا داخل نشود که صفرا و سودا
که یابس اند آنرا اخلاط نباید گفت زیرا که مراد ازین یبوست بالقوة است **نظر** خون را که از بلغم
و سودا را که از احتراق اخلاط پیدا میشود خلط نباید گفت زیرا که در تعریف اخلاط اولیه استحاله غذا مذکور
است **جواب** اولیه باعتبار نوعیت در خون که متولد از بلغم میشود و سودا که از احتراق اخلاط
یافته میشود پس چگونه خلط گفتن نشاید و بدانکه چون غذا وارد بدن گردد پس تا وقتیکه جزو
تمام اعضا شود بچهار استحاله مستحیل میگردد و هر یک را ازین استحاله هضم نامند هضم اول از زمان
مضغ است تا وقتیکه در معده قرار گیرد و آنرا کیلوس گویند کثیف براه امعا بر مندفع گردد

که براز است و لطیف آن براه ماساریقا بکبد میرسد و هضم دوم در جگر است و آن نضج کیلوس است
که آنرا کیموس خوانند و ازین نضج حاصل میشود سه شی مانند رغوه و آن صفرا است و شئی مثل رسوب
و آن سودا است و شئی مصفی و آن دم است و شئی خام و آن بلغم است و فضله این هضم بواه گرده
و مثانه که بول است مندفع گردد و لطیفش بعروق می رود و هضم سوم در عروق است و آن عبارت
است از استحاله اخلاط باعضاء و آن را رطوبت ثانیه گویند و این از دو نوع خالی نیست یکی آنکه
فضول بود و بدن را از و حاجت نیست و آن قائم مقام اخلاط ناطبعی است و اخراجش مفید دوم
آنکه بدن را باو حاجت بود و آن بر چهار قسم است یکی آنکه در عروق صغار و دقاق موجود است دوم
آنکه مستحیل شود و بجوهر بحسب مزاج و مقصود از هضم سوم همین است سوم آنکه بمنزله طل یعنی مثل شبنم
در اعضا منتشر است چهارم آنکه التیام و التصاق اعضاء باوست و هضم چهارم در اعضاء و آن
عبارت است از استحاله رطوبت ثانیه بحائل تغذیه پس بدانکه تمام هضم تمام میشوند در دوازده
ساعت طبعی بدین طریق که استحاله معده بشش ساعت و دیگر استحالات بدو دو ساعت منتهی
میشوند و اگر فرض کنیم که مقدار کل اخلاط بست و چهار جزو است پس نصف از ان یعنی دوازده جزو
خون خواهد بود و ثلث جزو یعنی هشت جزو بلغم و ربع جزو یعنی شش جزو صفرا و از صفرا ثلث
جزو یعنی یک جزو سودا و باید دانست که اخلاط چهار اند اول دم و او گرم و تر است دوم صفرا و او
گرم و خشک است سوم بلغم و او سرد و تر است چهارم سودا و او سرد و خشک است و هر یک ازین
هر چهار طبعی بود یا غیر طبعی پس دم طبعی و او افضل ترین اخلاط است معتدل قوام طعم او شیرین و
رنگ او سرخ است و فائده آن تغذیه بدن تنها یا بخلط دیگر دوم غیر طبعی و او چهار گونه است
یکی آنکه زیاده شود در تغذیه دوم رقیق القوام و آن از آمیزش صفرا یا بلغم بود اگر از صفرا بود کف
زرد بر خون پیدا باشد و اگر از بلغم بود رنگش سفیدی زند سوم غلیظ القوام و او از آمیزش
سودا و بلغم می باشد اما از سودا اکثر بود و از بلغم اقل اگر از سودا بود در رنگ او مائل بسیاهی باشد
و اگر از بلغم بود در رنگش سفیدی زند چهارم متعفن و سببش زیادتی حرارت است که اخلاط را گنده
کند و بلغم طبعی طعم او مائل بشیرینی و فائده آن تر داشتن و با خون ممزوج گشتن جهت غذای
دماغ و خون شدن وقت فقد آن خون و بلغم غیر طبعی و آن بر ده قسم است یکی بلغم مالح یعنی
طعمش نمکین بود و او مائل بحرارت و یبوست باشد زیرا که از آمیزش صفرای محترق حاصل
می آید و آنرا بلغم صفراوی نیز نامند دوم بلغم حامض یعنی طعمش ترش و او مائل به برودت

و یبوست است سوم بلغم عفص یعنی طعمش عفص بود و او نیز مائل ببرودت و یبوست است که سودا
بادی است و چهارم بلغم حلو یعنی طعمش شیرین بود زیرا که از خلط دم حاصل آید پنجم بلغم تفه
که خالص البرودة و خام باشد زیرا که ماده آبی بر وی غالب آید ششم بلغم زجاجی رنگ او مثل آبگینه
بود و غلیظ باشد لیکن رطوبت در وی باقی بود هفتم بلغم جصی یعنی مشابه گچ و آن از همه اقسام غلیظ‌تر
است که رطوبت او بتحلیل رفته باشد هشتم بلغم مائی که از همه اقسام رقیق و رطب است نهم بلغم مخاطی
دهم بلغم خام هر دو مختلف القوام اند اگر اختلاف محسوس شود مخاطی است و اگر غیر محسوس بود خام
و صفرای طبیعی رنگ او مائل بسرخی و زردی و در جگر بدو قسم شود یکی همراه خون در عروق ببرود
برای رقیق نمودن دم تا که در منافذ ضیقه نفوذ کند و غذای بعض اعضا مثل ریه میگردد و تقطیع اخلاط
لزجه مینماید قسم دوم بمراره رود و از آنجا بامعا ریزد جهت غسل او و صفرای غیر طبیعی
و او بر شش نوع است یکی مره و موی که آن در نفس خود بجگر فاسد شود دوم صفرای کراثی رنگ
او چون آب گندنا بود و او با ذات خود در معده احتراق یابد سوم صفرای زنگاری و این نیز قسمی
از صفرای کراثی محترقه است که بشدت احتراق یابد و رنگ او زنگاری گردد چهارم مره صفرا و
آن از خلط بلغم رقیق تغیر یابد و رنگش زرد بود پنجم صفرای محی که رنگ و قوام آن مثل زرده بیضه مرغ
بود و آن با آمیزش بلغم غلیظ فاسد گردد ششم صفرای محترقه و آن را صفرای سوداوی نیز گویند
و آن از آمیزش سودا احتراق یابد و بدانکه احتراق اخلاط عبارت از آنست که اجزای رقیق
و لطیف بتحلیل روند و آنچه باقی ماند کثیف گردد و سودای طبیعی آن درد خون طبیعی است
طعمش میان حلاوت و عفوصت بود و آن در کبد بدو قسم منقسم میشود قسمی با خون برای
تغلیظ دم بعروق رود و غذای بعض اعضا گردد مثل عظم و قسم دوم بطحال رود و از آنجا بمعده
ریزد جهت دغدغه غذا تا که باشتها آگاهی حاصل آید و سودای غیر طبیعی و او بر سه نوع است یکی
آنکه از احتراق اخلاط بود و این قسم مفصل عنقریب گفته آید دوم آنکه از برد خارجی یا داخلی
خلطی که از اخلاط منجمد گردد سودای غیر طبیعی است و این قلیل الوجود است سوم آنکه درد خون نا طبیعی
بود و هر خلطی که از اخلاط احتراق یابد سودای غیر طبیعی بود اگر سودای طبیعی احتراق یابد پس
سودای و موی و این قلیل الفساد است و آنچه احتراق او تمام نبود طعمش شور مائل بشیرینی
و آنچه احتراق تام یابد طعمش تلخ گردد سودای صفراوی و او کثیر الفساد است لیکن
زود علاج قبول میکند طعمش بسیار تلخ و سودای بلغمی آنچه از ماده لزج باشد و دیر تحلیل شود

اگرچه ضررش کمتر باشد وانچه از بلغم غلیظ بود طعمش تلخ مائل بشیرینی وعفوصت سودای سوداوی
انچه سودای رقیق محترق می شود علاج قبول میکند وانچه سودای غلیظ محترق گردد جوشش آن کمتر
نیز پراگنده به اعضا کمتر بود جهت غلظ خود لیکن بقبول علاج عاصی بود وانچه از سودای رقیق بود طعمش
ترش مائل بعفوصت وانچه از سودای غلیظ بود عفوصت دران غالب و ترشی کمتر باشند وچونکه اخلاط
اربعه ذکر یافتند بیان علل اربعه آنها نیز لازم آمد زیراکه علم بوجود شئ کامل نمی شود الا بعد علم
بسبب آن پس باید دانست که سبب در عرف عام چیزی را گویند که بآن وسیله کنند بحصول
امر دیگر و در اصطلاح حکماء ما یتوقف علیه الشئ و عام است که توقف برای ماهیت بود یا برای وجود
این بر چهار قسم است زیراکه سبب یا داخلی بود یا خارجی پس اگر داخلی بود بالقوه آنرا سبب مادی
گویند چون آهن نسبت بسیف واگر بالفعل داخل بود آنرا سبب صوری گویند مثل صورت
سیف که معوج بار است است واگر خارج بود که موجد اوست آنرا سبب فاعلی گویند چون حداد
واگر ایجاد برای انست آنرا سبب غائی گویند مثل قتل اعدا و بدانکه علت غائی اگرچه در وجود
موخر است لیکن در ذهن مقدم است سبب فاعلی چون حرارت معتدله است و سبب مادی او اغذیه
واشربه معتدله کامل الکیموس و سبب صوری او نضج کامل و سبب غائی او تغذیه و ترطیب و
تسخین و سبب فاعلی صفرا حرارت معتدله و سبب مادی او غذای لطیف چرب
شیرین و تیز و سبب صوری او نضج کامل و سبب غائی او تغذیه و تلطیف دم
و سبب فاعلی بلغم حرارت قاصره و سبب مادی او غذای غلیظ رطب لزج سرد و سبب صوری
او نضج قاصر و سبب غائی او تغذیه و ترطیب خون شدن وقت فقدان آن و سبب فاعلی سودا حرارت
معتدله و سبب مادی او غذای غلیظ قلیل الرطوبت و سبب صوری او ته نشینی و سبب غائی
او تغذیه و آگاه نمودن بر شهوت طعام و بدانکه نضج آنست که حرارت اثر کند در جسم که تری در و
داو را بحالتی که در حق آن مطلوب بود بگرداند و واضح باد که هر خلطی را نضج خاص و اعتدال قوامی
است لائق نه آنکه جمیع اخلاط را یک نضج و یک قوام تساوی است مثلاً نضج بلغم تقطیع و ترقیق
و نضج صفرا بتغلیظ و نضج سودا بترقیق است اما دم محتاج بنضج نیست پس مقصود بنضج اعتدال
قوام است که تا در مندفع شدن آن قصوری نسازد **اعتراض** در حد نضج حرارت ماخوذ است
و متفق اند اطباء برای آنکه منضج صفرا بارد است پس حد نضج فاسد گشت **جواب**
منضج جمیع اخلاط طبیعت است و آله طبیعت در نضج حرارت غریزی است ازینجهت نضج بحرارت

ثابت شده تا اشیاء بارده در صفر معادن طبیعت اند زیرا که طبیعت محتاج ماده محتاج بمعاونیکه
مناسب اوست میباشد و این قاعده مقصود نیست اما مزاج وقتیکه ارکان ریزه ریزه شوند و مماس
شوند هر واحد با همدیگر فعل کند هر یکی بقوتهای متضاده بدین طریق که بشکند هر رکن سورت کیفیت دیگری
را و منکسر شود کیفیت آن پس هرگاه فعل و انفعال منتهی شود حاصل گردد کیفیت متوسطه و آن مزاج است
و مزاج بر دو قسم منقسم میگردد یکی معتدل حقیقی دوم معتدل غیر حقیقی زیرا که یا مشتق است از عدل
فی القسمت که او غیر معتدل است و آنرا معتدل فرضی طبی خوانند یا مشتق نیست از عدل فی القسمت
بلکه از تکافو و این معتدل حقیقی است که وجود ندارد زیرا که اگر هر چهار ارکان برابر باشند و یکی
را بر دیگرے غلبه نبود پس درین وقت وجود مرکب صورت نخواهد بست که هر رکن از ارکان اربعه
میل بکره خود دارد پس بالضرور هر یک بکره خود خواهد رفت و بے قاسر یکجا قرار نخواهند گرفت
و بدانکه غیر معتدل که معتدل فرضی طبی است منقسم میشود بهشت قسم یکے معتدل
نوعی مثل انسان از انواع حیوانی دوم معتدل صنفی مثل ترکی و هندی سوم معتدل شخصی
چهارم معتدل عضوی مثل جلد پس این هر چهار قسم نظر بداخل خود و نظر بخارج خود هشت قسم شوند
و غیر معتدل که در مقابل معتدل حقیقی که مشتق است از تکافو هشت قسم است و این هشت قسم
بر دو نوع است یکی مفرد دوم مرکب اما مفرد چهار نوع است یکے حار دوم بارد سوم رطب چهارم
یابس اما مرکب و آن نیز چهار نوع است یکی حار یابس دوم حار رطب سوم بارد و یابس چهارم
بارد رطب و غیر معتدل که در مقابل غیر معتدل است که آن معتدل فرضی طبی است او نیز هشت
قسم است زیرا که چهار ازین هشت قسم مفرد اند و چهار مرکب اما چهار مفرد یکے احر دوم
ابرد سوم ارطب چهارم ایبس و چهار مرکب یکی احر ایبس دوم احر ارطب سوم
ابرد ایبس چهارم ابرد ارطب و بدانکه اعدل امزجه مزاج انسان است و اعدل اسنان
سن شباب و اعدل اعضاء جلد انمله سبابه است پس جلد انامل دیگر پس جلد اصابع پس جلد کف
پس جلد دست پس جلد مطلق بدن است و حار در بدن قلب است پس کبد پس لحم پس عضل پس طحال
پس کلیه پس ریه پس شرائین پس اورده پس جلد و بارد در بدن شعر پس
عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس عصب پس نخاع پس دماغ
پس شحم پس سمین پس جلد و یابس در بدن شعر است پس عظم پس غضروف
پس رباط پس وتر پس غشاء پس شرائین پس اورده پس عصب مفرد که

پس قلب پس عصب پس جلد و رطب و ربدن همین است پس شحم پس دماغ پس نخاع پس ترب پس ثدی
پس انثیین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد. **اما قوی** مبدء فعل اند باید
پس اگر صدور فعل قوت بشعور بود قوت نفسانی گویند و اگر بی شعور و مختص بحیوان
بود قوت حیوانی نامند و اگر مختص بحیوان نبود قوت طبعی خوانند **اما قوت طبعی**
کار فعل مغذیه و تنمیه و محلش کبد است و او خادمه بود یا مخدومه و یا متصرفه برای ابقای
شخص پس متصرفه برای ابقای شخص دو نوع است یکی غاذیه و او آنست که غذا را مشابه بجوهر
عضو میکند که بدل ما یتحلل منه شود دوم نامیه و او آنست که زیاده کند اقطار جسم علی التناسب الطبیعی
و اقطار جسم سه اند طول و عرض و عمق و مخدومه نیز بر دو نوع است یکی مولده و او آنست که جوهر منی
را از اخلاط جدا نماید و تیار سازد و هر جزو منی را مختص بعضو عضو دوم مصوره و او آنست که صادر
شود از و تخطیط و تشکیل اعضا و خادمه بر چهار نوع است یکی جاذبه دوم ماسکه سوم هاضمه چهارم دافعه
و خادم این هر چهار کیفیات اربعه اند و این هر چهار خادم غاذیه اند و غاذیه خادم نامیه است
و نامیه و غاذیه خادم مولده اند و مولده خادم مصوره است **اما قوت نفسانی** که از و فعل
میشود حس و حرکت و محلش دماغ است و او بر دو گونه است یکی محرکه دوم مدرکه و محرکه نیز بر دو نوع است
یکی باعث بر حرکت و آن را شوقیه خوانند و خادم شوقیه شهوانیه و غاذیه اند دوم برای حرکت که
فاعله گویند و حرکت او بر دو قسم است یکی برای قبض دوم برای بسط پس حرکت قبض بدین
طریق حاصل آید که کشیده شود عضل پس منجذب شود … منقبض گردد عضل و حرکت بسط بدین
نهج است که فراخ شود عضل پس دراز گردد و تر و منبسط شود عضو دوم مدرکه و آن بر دو نوع
است یکی مدرکه ظاهریه دوم مدرکه باطنیه اما مدرکه ظاهریه و آن مثل جواسیس اند برای
مدرکه باطنیه و آن بر پنج نوع است یکی سمع دوم بصر سوم شم چهارم ذوق پنجم لمس اما
مدرکه باطنیه او نیز پنج قسم است یکی حس مشترک و او قوتیست که از حواس خمسه ظاهریه اشیا
محسوسه باو موصول میشوند و محلش مقدم بطن اول دماغ است دوم خیال و او را خزانه حس مشترک
گویند زیرا که هر چه در حس مشترک بیاید باو سپرده میکند و جای آن موخر بطن اول دماغ است
سوم متصرفه و آن را متخیله نیز نامند و او قوت است که در صور محسوسه که بخیال موجود دارند تصرف
می نماید و محلش مقدم بطن دوم دماغ است چهارم وهم و او ادراک معانی جزئیه که بمحسوسات
تمام عمده میکند مثل صداقت عداوت زید و محلش آخر بطن دوم دماغ است پنجم حافظه و او

قوتیست که چون خیال و وهم در چیزی تصرف کنند آنرا نگاه دارد و اورا متذکره نیز نامند زیرا که چیزهای
فراموش شده را باز بیاد میآرد و محلش بطن آخر دماغ است اما قوت حیوانی
واو قوتیست که مستعد میکند سائر اعضا را بر قبول افعال نفسانی و محل آن در قلب است اما افعال
و آن بر دو گونه است یکی مفرد دوم مرکب اما فعل مفرد آنست که از یک قوت تمام شود مثل جذب
و دفع و فعل مرکب آنست که از دو قوت تمام شود مثل بلع اما اسباب ضروریه
و آن بر شش نوع اند زیرا که اگر بطرف آن عارض شود حاجت روح و آن هوا است و اگر
عارض شود ضرورتش بالذات اعضا را اکول و مشروب است و اگر عارض شود ضرورت آن
اعضا را بواسطه استفراغ و احتباس است و اگر عارض شود ضرورتش مر روح و اعضا را
پس اگر عارض شدنش بی اختیار و یا باختیار بود حرکت و سکون است و اگر عارض شدن آن فقط
بی اختیار باشد نوم و یقظه است و اگر عارض شود ضرورت آن نفس را اعراض نفسانیه
است اما هوا که محیط است با بدان و محتاج میشود بسبب آن انسان باستنشاق برای
تعدیل روح و اخراج فضلات آن به برآوردن نفس پس تا وقتیکه هوا صاف و پاک از کدورات
و معتدل باشد هر آینه پیدا خواهد کرد صحت را و الا پیدا خواهد نمود مرض و تغیر آنش از اعتدال
طبعی باشد یا غیر طبعی اما تغیرات طبعیه تغیرات فصول اند و فصول سال در برابر خط استوا
چهار اند اول ربیع و او معتدل است دوم صیف و آن گرم و خشک است سوم خریف و آن
سرد و خشک چهارم سرما و او سرد و تر است و هر فصل موافق مزاج خود امراض پیدا میکند چنانچه ربیع
امراض مثل ربو و زکام و سعال و صیف مثل وجع اذن و خریف مثل تقطیر بول و سل و شتا مثل
زکام و صداع و ذات الجنب پیدا میشوند و تغیرات غیر طبعیه یا غیر مضاد اند طبیعت انسان
یا مضاد پس تغیر مضاد چند نوع اند یکی آنکه حادث شوند باسباب سماوی مثل جمع شدن
کواکب سیاره روشن مثل مشتری و زهره و غیره با آفتاب پس به تجمیع آنها حرارت حاصل شود
دوم آنکه حاصل شوند باسباب ارض باختلاف نواحی و ریاح و عرض بلد و وضع آن و اتصال
جبال و بحار و غیره اما نواحی و ریاح پس ریاح جنوبی و ناحیه آن گرم و تر اند و ریاح
شمالی و ناحیه آن سرد و خشک و صبا و دبور و ناحیه آن هر دو قریب اعتدال اند اما عرض
بلد پس عرض هر بلد قوسی است از دائره نصف النهار که واقع است در مقابل
آن بلد در میان سمت آن بلد و معدل النهار و بدانکه اقلیم دوم و سوم

کثیر الحرارت اند و اقلیم اول و چهارم قریب باعتدال اند و اقلیم پنجم و ششم و هفتم کثیر البرودت اند و
شناخته میشود اقالیم بعدد ساعات و درازی ایام پس اقلیم اول آنست که در ابتداء آن نهایت درازی
روزش دوازده و ربع ساعت باشد و در وسط آن درازی روز سیزده و نصف ساعت و اقلیم دوم آنست
که در شروع آن نهایت درازی روز چهارده ساعت ربع کم باشد و در وسط آن چهارده ساعت
و اقلیم سوم آنستکه در شروع آن نهایت درازی روز چهارده و ربع ساعت باشد و در وسط
آن چهارده و نصف ساعت و اقلیم چهارم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز ربع کم پانزده
ساعت باشد و در وسط آن پانزده ساعت و اقلیم پنجم آنستکه در شروع آن نهایت درازی روز
پانزده و ربع ساعت باشد و در وسطش پانزده و نصف ساعت و اقلیم ششم آنست که در شروع آن نهایت
درازی روز ربع کم هفتده ساعت باشد و در وسط آن هفتده ساعت و اقلیم هفتم آنست که در شروع آن نهایت
درازی روز هفتده و نصف ساعت باشد و در وسط آن هجده ساعت ربع کم اما وضع بلد پس آن بلد
که مرتفع باشد بارد و اصح است و آنکه پست باشد حار است و آنکه متوسط به بلندی و پستی بود
از همه واصح است اما نزدیکی جبال پس کوه شمالی گرم است و جنوبی سرد و کوه مغربی بهتر است از
مشرقی اما نزدیکی بحار و او بهر طرف که بود هوا را تر سازد و اما دریای شمالی سرد کننده هوا است
و دریای جنوبی بضد آن و مشرقی هوا را تر سازد فقط و مغربی غلیظ تر و شهرے که در وسط دریا
یا بکناره آن بود معتدل بحرارت و برودت باشد بسبب استغنای هوا آن بلد از موثرات اما اختلاف
ارض بلد پس زمین کبریتیه و رملیه گرم و خشک و زمین صخریه بسیار خشک و سخت کننده اعضاء و زمین طینیه
ارطب است و زمین نمناک تر است **اما ماکول و مشروب** بدانکه وقتیکه وارد شود
شئے در بدن بجز آب پس خالی نیست از آنکه یا متغیر شود از بدن پس اگر متشابه شود به بدن یعنی
جزو بدن گردد نام نهاده میشود بغذاے مطلق و اگر جزو بدن نگردد نام نهاده شود دواے معتدل
و یا متغیر کند بدن را و او سم مطلق است و یا مساوی بود بهر دو جانب یعنی متغیر شود از و و متغیر گرداند
او را پس اگر جزو بدن گردد نام نهاده شود غذای دوائی و الا اگر فاسد کند بدن را نام نهاده شود دوای
سمی و اگر بدن را فاسد نکند نام نهاده شود دوای مطلق و میگویند که تاثیر آن شئے اگر بماده باشد
غذای مطلق است مثل نان و اگر تاثیرش بکیفیت بود دوای مطلق است مثل بابونه و اگر تاثیر آن
بصورت باشد نام نهاده میشود دوای الخاصیت مثل زهر مهره و اگر تاثیرش بماده و کیفیت بود
نام نهاده شود غذای دوائی مثل شعیر و اگر تاثیر آن بکیفیت و صورت بهم نام نهاده شود دواے

ذو الخاصیت مثل کاسنی واگر تاثیر بماده وصورت بود نام نهاده شود غذای ذو الخاصیت مثل روغن زرد واگر تاثیر ش بماده وکیفیت صورت بود نام نهاده شود غذای دوائی ذو الخاصیت مثل سیب وبدانکه خون از غذا یا رقیق متولد شود یا غلیظ یا متوسط بینهما پس غذا که خون رقیق پیدا کند نام نهاده شود بغذای لطیف وانچه خون غلیظ پیدا کند نام نهاده شود بغذای غلیظ وانچه خون متوسط پیدا کند نام نهاده شود غذای متوسط وهر یک ازین اقسام ثلثه کثیر الغذا یا قلیل الغذا یا متوسط الغذا میباشد ونیز هر یک ازانها صالح الکیموس یا ردی الکیموس می باشد پس بعد ضرب هیجده اقسام میشوند بتفصیلیکه در جدول مندرج است

نقشهٔ جدول هیجده اقسام

لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا از زردهٔ بیضه مرغ نیم برشت یا برشته	لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند اسفاناج وسیب کاهو	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند نان گندم	لطیف سیئ الکیموس کثیر الغذا مانند بچه کبوتر	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذا مانند ترب وهر چه تیز باشد وتند	لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذا مانند نبات فطیر ردی اب طبخ
کثیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند تخم مرغ در روغن برشته	کثیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند پنیر تازه	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت بچه گاو	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گاو	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت قدید	کثیف ردی الکیموس معتدل الغذا مانند کرنب
معتدل صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت برهٔ یکساله	معتدل صالح الکیموس قلیل الغذا مانند شلغم	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذا مانند گوشت بچه شتر	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم ردے	معتدل ردی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک	معتدل ردی الکیموس معتدل الغذا مانند ماهی خشک ساخته

اما آب غذا نمیشود لیکن در بدن فائدهٔ مثل ترقیق غذا مے بخشد تا در مجاری ضیقه نفوذ نماید وترطیب وتبرید اعضا وتسکین حرارت میکند وبهترین آبها آنست که بر گل خالص یا بر سنگ ریزه ها جاری بود وآفتاب بر و تابد وبجرے او بسمت مشرق یا شمال باشد بفاصله کثیر واز بلندی منحدر شود ودر حد گرم وسرد گردد وتیز رو باشد ودر تنکیها بغامند وتشنگی بنشاند وچیزے راکه با و طبخ دهند جلد پخته گردد واکثرے ازین صفات در آب گنگ مجموع اند وبعد این آب موصوفه آب باران بهتر است زیراکه خفیف الوزن وهاضم وسریع الانحدار از معده است لیکن جلد تر متعفن میگردد وبجهت لطافت ورطوبت خود واصلاحش بطبخ قرار داده اند وبعد ازین آبیکه بقرع انبیق کشیده شود بهتر است

وآب ذہبی مقوی دل و آب حدیدی مقوی احشا و محرک و تخفیف کنندهٔ اعضاست وآب گرم مفسد
معده و زائل کنندهٔ قولنج و مسکن وجع و مدر بول و حیض است و بعضی بارد و اصحاب صرع غرغرتاً و نطولاً مفید
وآب سرد مقوی معده و محرک شهوه و مسکن عطش است و باعصاب و باحشاء مستوره مضرت دارد
وآب چاه اثقل است باید که بعد از کشیدن بقرع انبیق استعمالش کنند اما استفراغ
و احتباس پس احتباس یا از شدت ماسکه بود یا بسبب آنکه طبیعت باعث
قصد دفع نشود و بطرف دیگر متوجه نشود یا از ضیق مجاری یا از سده یا از ضعف دافعه یا
هاضمه یا از غلظ ماده یا از لزوجت ماده و غیره بود و استفراغ در اضداد اسباب احتباس حدوث
یابد و بدانکه استفراغ مفرط موجب تبرید و تخفیف و ضعف بود و احتباس مفرط موجب
سده و سقوط شهوه و ثقل بدن باشد و اعتدال هر دو موجب صحت است اما حرکت
و سکون بدنی پس حرکت خروج ماده بود از قوت بتدریج جانب فعل و سکون
بقای ماده بود بر قوه یا بالفعل پس حرکت موجب تسخین و تحلیل فضلات و خفت بدن
است و سکون بضد آن اما اعراض نفسانی که آنرا حرکت و سکون نفسانی نیز گویند
و او حرکتیست روح را بطرف داخل یا بطرف خارج یا بطرفین پس بطرف خارج دفعةً
مثل غضب یا قلیلاً قلیلاً مثل فرح و بطرف داخل دفعةً مثل خوف یا قلیلاً قلیلاً مثل غم و
بطرفین مثل خجلت زیرا که حرکت میکند روح بباعث خجلت اول بجانب داخل بعده
بطرف خارج و ایضاً لازم است حرکت نفسانی را سخونت ما یتحرک الیه و برودت ما یتحرک عنه
و کثرت حرکت نفسانی مهلک است و افراد سکون نفسانی مبرد اما نوم و یقظه پس نوم
بخلو معده مبرد است و نوم نهار مفسد لون و مرخی قوی نفسانی و مورث صلابت طحال است
و کسی را که عادت بود ترکش لازم است الا بتدریج و یقظه مفرط مضعف دماغ است +
اما اجناس پس مزاج مردان حار یابس است به نسبت زنان و مزاج زنان
سرد و تر است به نسبت مردان اما اسنان و آن چهار اند یکی سن نمو دوم سن وقوف
سوم سن کهولت چهارم سن شیخوخت پس سن نمو را پنج نوع است یکی سن طفولیت و او
وقتی بود که مولود قابل نشست و برخاست نباشد دوم سن صبویت و او بعد از
نهوض و قبل از سخت شدن اعضا بود سوم سن ترعرع و او بعد روئیدن دندان است چهارم
سن رهاق و او آنست که مولود به بلوغ رسد پنجم سن فتا و این سن شباب است

نمایسے سال وسن وقوف وآن بعد گذشتن سن نمو بود تا چهل سال و حرارت و یبوست درین سال
غلبه مے نماید وسن کهولت که آنرا سن انحطاط نیز نامند و آن آنست که ظاهر شود درو نقصان لیکن قوت
هنوز ضعیف نشده باشد واین سن تا شصت سال است ودرین سن سردی و خشکی غلبه مے نماید
وسن شیخوخت حدش تا آخر عمر باشد و درین سن برودت و رطوبت غلبه میکنند +

اما صناعات وعادات پس صناعات مثل حدادی مسخن و مجفف است و
افراط آتش موجب تحلیل رطوبات و در موسم صیف بصفراوی مزاج مضر و مثل آبکاری موجب ابتلاست ا
و قصاری بالعکس آن و صنایع دیگر در موسم ربیع و دموی مزاج را مضر بود و معماری بعکس
آن وعادات پس ترک آن بتدریج لازم است اگر قبیح بود اما اسباب غیر ضروری
پس آن مضاد اند طبیعت مثل استعمال سمومات یا غیر مضاد اند مثل وضع ضماده فائده
اسباب مشهوره نزد اطبا بدین تفصیل اند که اگر سبب فاعل باشد برای حالتی از احوال ثلثه
نام نهاده شود فاعل و مغیره واگر سبب حافظ باشد برای حالتی از احوال ثلثه نام نهاده شود
حافظ وبتقدیرین بدنی خواهد بود یا غیر بدنے اما بدنی وغیر بدنے پس هر واحد ازین یا جوهر
خواهد بود یا عرض پس جوهر مثل اغذیه و زیادتی اخلاط وعرض مثل عفونت خلط و حرارت شمس
و برای هر واحد از احوال ثلثه سه سبب اند زیرا که سبب امرے از امور خارجیه یا نفسانیه
خواهد بود و از خلط و مزاج و ترکیب نخواهد بود نام نهاده خواهد شد بادی واگر بالعکس این خواهد بود
نام نهاده خواهد شد بدنے بتقدیرین مذکورین پیدا خواهد کرد حالتی را از احوال ثلثه پس اگر پیدا
خواهد نمود حالتی را با واسطه نام نهاده خواهد شد سبب سابقی واگر پیدا خواهد ساخت حالتی را
بیواسطه نام نهاده خواهد شد سبب واصلی اما مثال سبب بادی برای صحت و هم برای مرض مثل
خوردن طعام و حرارت شمس و برودت هوا و غضب و مثال سبب سابقی برای صحت مثل نضج تام و
بحران جیده و برای مرض مثل امتلا جهت حمی عفنی و مثال سبب واصلی برای صحت اعتدال مزاج
و ترکیب و برای مرض عفونت خلط و بدانکه این امثله که ذکر کردیم برای صحت اگر واقع شوند
درمیان مرض پس اسباب مسطوره برای حالت متوسطه خواهند شد و گاهی شی واحد هم سبب و هم
مرض و هم عرض باعتبارات مختلفه مے باشد **جزء دوم در احوال بدن انسان**
جالینوس گوید که احوال ابدان مردم سه اند یکی صحت دوم مرض سوم حالت متوسطه اما صحت
حالتیست بدنی که جاری می شوند جمیع افعال بسلامتی بر مجرے طبعی و مرض حالتیست بخلاف این

وحالت ثالثه حالتی است که نه حد صحت برو صادق آید نه حد مرض مثل حال شیخ و ناقه اما مرض واو بر دو قسم است یکی مفرد و دوم مرکب پس مفرد بر سه قسم است یکی سوء المزاج دوم مرض الترکیب سوم تفرق اتصال اما سوء مزاج واو نیز بر دو نوعست یکی متفق که وی را مستوی نیز نامند دوم مختلف و در معنی هر دو لفظ اطبا را اختلاف بوده اند چنانچه شیخ الرئیس گوید که آنچه در جوهر عضو مستقر شود و بیمانش در طبیعت مقاومت نماند و حکم مزاج اصلی پیدا کند مستوی است و الا مختلف و جالینوس گوید که آنچه در جمیع بدن عام گردد مستوی است و آنچه مخصوص بعضو بود مختلف است ابو سهیل مسیحی گوید که آنچه ابتدا الحق و هر مستوی و آنچه نمیدهد مختلف است پس بقول شیخ و مسیحی حمی عفنی سوء مزاج مختلف بود و بقول جالینوس مستوی و مرض نیز و شیخ مستویست و نزد جالینوس مختلف و پوشیده نماند که سوء مزاج گاه خلقی بود و گاه عارضی خلقی آنست که مزاج در اصل خلقت غیر معتدل باشد و عارضی آنست که مزاج در اصل خلقت معتدل بوده باشد و بعده متغیر گردد و سوء مزاج منقسم میشود بمادی و ساذج پس مادی آنست که از جهت خلطے حادث شود و ساذج آنست که بسبب حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست خارجی حادث گردد و سوء مزاج خارجی و مادی بشانزده قسم است چنانچه درین جدول +

جدول

سوء مزاج خارجی مفرد	سوء مزاج خارجی مفرد	سوء مزاج خارجی مفرد	سوء مزاج خارجی مفرد
حار چون تپ دق	بارد چون جمود که از رسیدن برودت خارجی مے افتد +	رطب چون ترهل و رشدا	یابس چون تشنج یابسی که از ریاضت و استفراغ افتد
سوء مزاج خارجی مرکب	سوء مزاج خارجی مرکب	سوء مزاج خارجی مرکب	سوء مزاج خارجی مرکب
حار رطب چون استنشاق هوائے جنوبی	حار یابس چون حمق مدربه و عدوم و تسموم	بارد رطب چون ترهیل ثلج	بارد یابس چون تشنج حرکت
سوء مزاج مادی مفرد	سوء مزاج مادی مفرد	سوء مزاج مادی مفرد	سوء مزاج مادی مفرد
حار چون تپ دموی و صفراوی یعنی از حرق خلط بود +	بارد چون فالج	رطب چون استسقاء لحمی	یابس چون جذام
سوء مزاج مادی مرکب	سوء مزاج مادی مرکب	سوء مزاج مادی مرکب	سوء مزاج مادی مرکب
حار رطب چون تپ دموی	حار یابس چون غب خالص	بارد رطب چون تپ بلغمی	بارد یابس چون حمی سوداوی

سوال بچه سوء مزاج مادی مفرد محال است زیرا که هیچ خلطے نیست که آن رکیفیت واحد باشد لیکن گاه خلطی از

از اخلاط اربعه خواهد افزود بر کیفیت آن خلط غلبه خواهد نمود جواب در وجود سوء مزاج افزونی ماده
شرط نیست بلکه تغیر کافیست و بدین نهج رطوبت خون از اغذیه یا اشربه زیاده شود و حرارتش بحال خود
ماند پس وجود سوء مزاج مادی منفرد متحقق میشود و نیز اگر فرض کنیم که خلطی از اخلاط اربعه بیفزاید و بسبب عفونت
ممکن است که مثلاً چون خون بیفزاید حرارت او اشتداد نماید و رطوبتش از جهت غذا یا دوا که معدل رطوبت بود
برقرار ماند و نیز ممکن است که در خون و صفرا تغیر پیدا آید در رطوبت و یبوست سهر و از جهت فعل و انفعال برحال
اصلی ماند فقط حرارت خون و صفرا شدت پذیرد و قس علی هذا ما بقی اما مرض الترکیب و آن بر چهار قسم
است یکی مرض خلقت دوم مقدار سوم عدد چهارم وضع اما امراض خلقت و آن نیز بر چهار نوع اند یکی
امراض شکل چون اعوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم امراض المجاری و آن بر سه قسم اند یکی اتساع
مجاری مثل اتساع چشم دوم انسداد مجاری چون انسداد مجری مراره سوم ضیق المجاری مثل
ضیق مجاری نفس سوم امراض الصفائح چون ملاست معده و رحم و خشونت قصبه ریه چهارم
امراض التجاویف و آن بر چهار قسم است یکی آنکه بزرگ شود مثل کیسه انثیین دوم آنکه کوچک شود
مثل صغر معده سوم آنکه خالی شود مثل خلو تجاویف قلب در فرح مهلک چهارم ممتلی شود چنانچه
در صرع و سکته دوم امراض المقدار و آن یا بزیادتی بود یا بنقصان و آن هر دو یا عام باشند مثل
سمین مفرط یا خاص باشند مثل داء الفیل سوم امراض العدد پس عدد عضو یا کما ینبغی باشند یا نه
اما اگر کما ینبغی نبود پس یا کم خواهد بود یا زیاده مثل کمی و زیادتی اصابع و این یا طبعی بود یا غیر
طبعی اما طبعی یا کلی باشد یا جزئی پس زیادتی و کمی کلی مثل زیادتی و کمی اصابع و زیادتی
و کمی جزئی مثل زیادتی و کمی جزء اصابع اما زیادتی غیر طبعی چون ظفره و کمی غیر طبعی مثل
قطع انگشت و پوشیده نماند که طبعی آنست که مثلش در بدن و دیگر اعضا موجود باشند و غیر طبعی
برعکس آن چهارم امراض وضع و آن زوال عضو است از موضع خود یا بخلع یا بغیره اما تفرق
تفرق اتصال بدانکه اسماء تفرق اتصال حسب مواضع مختص اند مثلاً اگر تفرق اتصال در جلد باشد
خدش گویند و اگر در لحم باشد جراحت و اگر متقادم شده باشد قرحه و اگر متقادم شده باشد
تفسخ و اگر در عظم واقع شود باشد کسر و اگر بعرض بود صدع و اگر بطول بود تفرق و اگر در غضروف
بعرض بود فسخ و اگر بطول بود تفتت و اگر در عصب بود شدخ و اگر در عروق بود پس اگر در عرض
باشد بتر و اگر در طول باشد صدع و اگر نهج بود که دهن رگها کشاده گردد شق گویند اما مرکب در این
از جمع آمدن امراض مفرده واقع شود مثل که لازمه دق و قرحه ریه مرکب است و اسمای امراض

مرکب یا بسبب مشابهت دارند چون داء الفیل یا بحسب محل بود چون ذات الصدر یا بحسب عرض چون
صرع و تشنج نامند که مرض اصلی بود و بشرکت آنچه اول حادث گردد اصلی بود و آنچه از سکون مرض
اول ساکن شود بشرکت باشد و مرضیکه بشرکت بود یا بواسطه مجاورت باشد یا بواسطه آنکه از عضو
مأوف طریقی بدو بود یا آنکه میان عضوین یکی خادم و دیگری مخدوم باشد چون عصب و دماغ یا سبب
فعلش بود چون حجاب ریه یا مجاور عضو مأوف چون دماغ و معده یا منصب مواد عضو بود و
چون ثقل قلب آن و مرضیکه به صحت منتهی گردد بر چهار ازمنه منقسم میشود یکی ابتدا دوم تزاید سوم انتها
چهارم انحطاط زیرا که آنوقت که مرض حادث شود زمانه ابتدا گویند و وقتیکه زیادتی بود زمانه تزاید
خوانند و وقتیکه نه خفت پذیرد نه تزاید قبول کند زمانه انتها گویند و وقتیکه خفت و کمی در مرض پدید آید
زمانه انحطاط شمارند و گویند که امراض متعدیه باشند و متوارثه پس امراض متعدیه آن باشند که از شخصی
بشخصی منتقل شوند مثل جذام و برص آبله و قروح عفنه و حمی وبائیه و امراض متوارثه آن باشند
که از والدین بفرزندان برسند مثل برص و نقرس و وجع مفاصل و سل و جذام و مالیخولیا و ربو
و بواسیر و این همه که گفته شد از قبیل ممکن الوقوع است

جزء سوم در علامات

بدانکه علامت آنست که استدلال کنند بدو بحالت بدن و آن امور جلیه اند که دریافت
باید طبیب بسبب شان بر احوال خفیه بدن آن گاه نافع میشود طبیب فقط و آن امور اند
که دلالت کنند بر حال ماضی مثل ندادوه بدن بتقدم عرق و این مسمی میشود بمذکره و گاه نافع شوند
بمریض و آن امور اند که دلالت می نمایند بر احوال مرضیه چون دلالت نبض و غیره بر حالت
موجوده و آن مسمی میشود بدال و گاه نافع هر دو شوند و آن امور اند که دلالت میکنند بر زمانه
مستقبل چون دلالت اختلاج لب زیرین بر قی و این را سابق العلم و تقدم المعرفه
نامند و علامات امزجه جبلیه بچند نوع منقسم میشوند یکی لمس اعتدال آن دلیل اعتدال باشد
و میلش بکیفیتی از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت بود دوم لحم و شحم و سمین کثرت اینها دلالت
میکند بر غلبه امزجه اینها و قلت اینها بر عکس آن مثلا لحم دلیل حرارت بود و سمین دلیل برودت
سوم شعر غلظت و سیاهی او کثرتش دلالت بر حرارت و یبس نماید و بیاض آن بر برودت و حمرتش
دلیل اعتدال مزاج باشد چهارم لون بدن سفیدی آن دلیل بلغمیت و برودت و حمرت
بر حرارت و دم و صفرتش بر حرارت صفرا و کدورت بر سودا بود پنجم افعال نفسانی کثرت
و سرعت و قوت اینها دلیل حرارت و سرعت زوال آنها دلیل رطوبت و ثبات آنها

دلیل یبوست و بلادت شان دلیل برودت و حدت ذهن دلیل حرارت و شدت وقار و حیا دلیل
برودت باشد ششم افعال طبیعیه اگر کامل اند دلیل اعتدال و اگر سریع اند دلیل حرارت و اگر بطیء اند
دلیل برودت بود هفتم هیئت اعضا عظم نبض و وسعت سینه دلیل حرارت باشد و بخلاف آن
دلیل برودت هشتم نوم و یقظه اعتدال هر دو دلالت بر اعتدال مزاج است و کثرت یقظه دلیل
حرارت و یبوست و کثرت نوم دلیل برودت و رطوبت نهم کیفیت انفعال سرعت انفعال بکیفیتی
از کیفیات اربعه دلیل غلبه آن کیفیت بود دهم فضول مثل فضله و شدت رائحه و صبغ آن دلیل حرارت
بود و ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلیل رطوبت و قلت آن دلیل یبوست است و علامتهای
امزجه مرکبه از ترکیب علامات مفرده شناخته میشود و علامات داله بر احوال بدن انسان از
جهت اخلاط اربعه بدین تفصیل اند علامات غلبه خون حمرت و تمدد و حلاوت دهن و تکدر حواس
و حمرت قاروره و چشم و زبان و ظهور بثورها و دنبلها و سیلان دم از بن دندان و بینی علامات
غلبه بلغم سفیدی رنگ بدن و چشم و زبان و قاروره و لینت لمس و ضعف هضم و قلت
عطش و علامات غلبه صفرا زردی رنگ بدن و چشم و زبان و قاروره و خشکی بدن و
سخونت بدن و ضعف شهوت طعام و تلخی دهن و غثیان و وقوع قی اصفر و اخضر و قشعریره و شدت
عطش و علامات غلبه سودا سیاهی بول و چشم و بدن و زبان و شهوت کاذب و کثرت افکار
و گاه بر نوع ماده سن و عادت و بلد و صنعت و فصل و تدبیر مقدم دلالت میکند مثلاً سن شیخوخت
و سکوت و غواصی و بلد و فصل بارد و تدبیر مقدم که بارد بود بر برودت ماده دال است و گاه
بر نوع ماده خواب دلالت می نماید چنانچه دیدن خیالات اسود بر سودا و خیالات اصفر
بر صفرا و خیالات سرخ بر دم و خیالات سفید بر بلغم دلالت می نماید و بدانکه علامات امراض ترکیب
یا جوهری باشند چون استدلال از خلقت مثلاً اگر خلقت اعضا کما ینبغی باشد دلیل صحت بود
و بخلاف آن دلیل مرض یا عرضی باشند چون استدلال بحالی مثلاً اگر تناسب اعضا کما ینبغی
باشد دلیل صحت بود و بخلاف آن دلیل مرض یا تمامی باشند مثل استدلال با فعال
پس اگر افعال سلیم اند دلیل صحت است و اگر ناقص یا باطل اند دلیل برودت و رداءت
ترکیب است و اگر پراگنده اند دلیل حرارت است و چونکه نبض و نفس و بول و براز علامات
کلیه داله بودند از جهت شرح هر یک لازم آمد اما نبض حرکتی است وضعی
برای اوعیه روح مولف از انبساط و انقباض و نبض بر اکثر احوال دلالت میکند اکثر است

که دیده شود نبض دست راست بدست راست و نبض دست چپ بدست چپ و مریض پیش طبیب بنشست می باید بنحیکه دست و بازوی وی او به پهلو و زمین و بالین وغیره چسپیده نشود و نشیند و از حرکات که حرکت نبض را متغیر نماید محترز بود و نباض باید که صحیح المزاج باشد و اجناس نبض نه اند اما جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط منقسم میشود به نه قسم یکی طویل دوم قصیر سوم معتدل چهارم عریض پنجم ضیق ششم معتدل هفتم شاهق که آنرا مشرف نیز گویند هشتم منخفض نهم معتدل و از ترکیب این اقسام حاصل میشوند پنجاه و چهار قسم زیرا که ترکیب نخواهد افزود از ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحاله رباعی و خماسی و ما فوق آن از برای آنکه چهار قسم از اقسام تسعه جمع نمیشوند مگر آنکه دو قسم از قطر واحد باشد و اجتماع قسمین در قطر واحد بسبب اجتماع ضدین محالست

جدول امثال ترکیب ثنائی

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل

جدول امثال ترکیب ثلاثی

طویل عریض مشرف	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل
معتدل عریض مشرف	معتدل عریض منخفض	معتدل عریض معتدل	معتدل ضیق مشرف	معتدل ضیق منخفض	معتدل ضیق معتدل	معتدل معتدل مشرف	معتدل معتدل منخفض	معتدل معتدل معتدل

اما ضابطه در ثنائی اینست که گرفته شود سه قسمی که در قطر طول است و ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر عرض است پس حاصل شوند نه قسم پس باز گرفته شود سه قسمی که در قطر طول است و ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شدند نه قسم باز گرفته شود سه قسمی که در قطر عرض است و ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شدند نه و مجموع بیست و هفت قسم

حاصل آمدند چنانچه در جدول مذکور شد و ضابطه در ثلاثی آنست که اول حفظ کرده شوند دو قسم بعده اعتبار کرده شود قسم ثالث مثلاً گرفته شود طویل از قسم طول و عریض از قسم عرض پس ضم کرده شود باین دو قسم قسم ثالث تا که حاصل شوند سه قسم زیرا که طویل عریض یا مشرف خواهد بود یا منخفض یا معتدل و قس علی هذا ما بقی پس مجموعه بست و هفت قسم شد چنانچه بالا گذشت و بدانکه طویل آنست که اجزائش در طول اکثر از مقیس علیه محسوس شوند و سبب آن کثرت حرارت است و قصیر آنکه ضد این باشد و سبب او قلت حرارت است و معتدل آنست که اجزائش موافق مقیس علیه محسوس شوند و سببش توسط حال بینهما است و عریض آنکه اجزائش در قطر عرض اکثر از مقیس علیه محسوس شوند و سببش کثرت رطوبت است و ضیق ضد آن باشد و معتدل متوسط بینها و مشرف آنکه اجزائش در ارتفاع اکثر از مقیس علیه محسوس شوند و سببش کثرت حرارت است و منخفض ضد آن باشد و معتدل متوسط بینهما جنس دوم ماخوذ است از کیفیت قرع انامل و او بسه نوع است یکی قوی و او آنکه بوقت انبساط انامل را سخت بکوبد و او دلالت میکند بر قوت حیوانی دوم ضعیف و او ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس سوم ماخوذ است از زمانه حرکت و او سه نوع است یکی سریع که زمانه حرکت آن نهایت کوتاه بود و سبب او شدت حاجت نسیم بارد است و این نبض دلالت میکند بر حرارت و بر غلبه قوت حیوانی دوم بطی و او ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس چهارم ماخوذ است از زمانه سکون و او بسه نوع است یکی متواتر که زمانه سکونش نهایت کوتاه بود و سبب او شدت حاجت ترویح و ضعف قوت حیوانی است دوم متفاوت که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس پنجم ماخوذ است از قوام آله و آن بر سه نوع است یکی صلب که دلالت میکند بر یبس دوم لین که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس ششم ماخوذ است از امتلاء و خلو نبض و او بسه نوع است یکی ممتلی سبب او کثرت دم و روح باشد دوم خالی که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس هفتم ماخوذ است از لمس آله و او بسه نوع است یکی حار که دلالت کند بر کثرت حرارت دوم بارد که ضد آن باشد سوم معتدل المتوسط بینهما جنس هشتم ماخوذ است از استوای و اختلاف و او بدو قسم است یکی مستوی و او آنست که در جمیع قرعات مساوی بود و دلالت میکند بر حسن بدن دوم مختلف که ضد آن باشد و این نیز بر دو قسم است یکی منتظم مختلف و او آنست که اختلافش را نظامی باشد یعنی برای او در چند و در اختلافی واحد دوم مختلف مسطح و او آنست

که اختلافش را انتظامی نباشد یعنی بحر در اختلافی دیگر محسوس شود و جنس نهم و آن ماخوذ است از حال
وزن و او بر دو قسم است یکی جید الوزن که حاصل میشود بر وقت صحت مناسب سن صاحب نبض
و دلالت میکند بر اعتدال حال دوم غیر جید الوزن و او بر سه نوع است یکی متغیر الوزن و او آنست که
موافق سن صاحب نبض نباشد مثلاً نبض صبی مثل صاحب شباب باشد دوم مباین الوزن و او آنست
که صاحب شباب را نبض صبی باشد سوم خارج الوزن و او آنست که وزنش مشابه هیچ وزن
از اوزان نبض نباشد این وزنی است و چون اجناس بسیطه نبض ذکر یافتند بیان
انواع مرکبه آن لازم آید پس انواع مرکبه نبض و آن بر چند نوع اند یکی عظیم و او نبضی است
که در اقطار ثلثه زائد باشد سبب او کثرت حرارت است دوم صغیر و آن ضد اوست
سوم معتدل متوسط بینهما چهارم غلیظ و او آنست که در عرض و شهوق زائد بود پنجم دقیق
و او ضد اوست ششم معتدل متوسط بینهما و این اقسام مرکبه نبض دلالت میکنند بر آن اشیا
که دلالت میکنند بسائط اینها هفتم منشاری و آن نبضی است که سریع و متواتر و صلب و مختلف
الاجزا در شهوق و غور و صلابت و لینت باشد و دلالت میکند بر ورم حار عظیم که در اعضای عصبانی
بود و بر انصباب ماده در جرم عروق هشتم موجی و او نبضی است مشابه منشاری لیکن الین از و
مثل موج آب محسوس میشود و دلالت میکند بر ضعف قوت و کثرت رطوبت نهم دودی و
او نبضی است مشابه موجی لیکن صغیر از و و دلالت میکند بر سقوط قوت دهم نملی و او نبضی است
مشابه به دودی لیکن صغیر تر و متواتر تر از و و ضعف این غلبه از دودی میباشد و در وقت قرب
مرگ حادث گردد و بعد وضع حمل نیز دال بر هلاکت است یازدهم ذنب الفار و او آنست که بتدریج
اختلاف قبول کند یعنی اندک در اجزاء آن از نقصان بسوی زیادتی یا از زیادتی
بسوی نقصان اختلاف پدید آید پس اگر این نبض بعد رسیدن بانتها خود رجوع بحالت اولی
نماید ذنب راجع گویند و اگر بحالت اولی رجوع نکند پس اگر منتهی شود بجائیکه حرکتش
احساس نکرده شود ذنب منقطع گویند و الا ذنب ثابت دوازدهم غزالی و او آنست که
قرع کند انامل را یکبار و باز قرع کند مرتبه دوم بحیثیتی که سکون در رجوع آن محسوس گردد و دلالت
میکند بر شدت حاجت ترویح سیزدهم سلّی و او مثل ذنب الفار است لیکن عود این بحالت
اول بتدریج بود و عود آن دفعةً چهاردهم ذو الفترة و او آنست که ساکن شود وقتیکه متوقع
باشد حرکت پانزدهم واقع فی الوسط و او آنست که حرکت کند وقتیکه متوقع باشد

سکون دلالت میکند بر شدت حرارت غریزه وهم مطرقی و آن آنست که حرکتش چون حرکت مطرقه
باشد یعنی قرع کند اول انامل را وعود کند اندکی بجانب مرکز و قبل از وصول شدن بغایت مرکز
باز انامل را قرع نموده حرکت انبساطی تمام کند وهم مرتعش و آن آنست که حرکتش مثل حرکت
رعشه بود وهم پیچیده ملتویست و آن آنست که حرکتش مثل ریسمان پیچیده محسوس گردد و نیز وهم
مرتعب و آن آنست که حرکتش مثل حرکت رعد محسوس گردد وبدانکه نبض مردان باعتبار زنان
قوی تر وعظیم تر وبطی تر بود ونبض حامله در عظم وسرعت وتواتر زیاده از آن باشد که قبل
از حمل بود ونبض کودک نسبت نبض بالغ سریع تر ومتواتر تر بود ونبض بالغان قوی تر از
ما سبق وهر قدر که بجوانی رسد قوی شود ونبض کهول نسبت بجوانان صغیر وبطی بود ودر
عظم وقوت میانه ونبض شیخ ضعیف ولین بود ونبض در ربیع بجمیع امر معتدل بود الا در قوت
افزون ودر شهرهای معتدل موافق آن ودر صیف سریع ومتواتر وصغیر وضعیف باشد ودر شهرهای
گرم موافق آن ودر خریف مختلف مائل بضعف باشد ودر شهرهای مختلف الهوا موافق
آن ودر شتا بطی بود یا صغیر لیکن نبض محروریان در شتا قوی تر گردد ودر شهرهای
سرد موافق آن ونبض در اول خواب صغیر وضعیف بود ودر بیداری اگر بطبع خود بیدار شود
سریع وعظیم واگر یکایک از سببی خارجی بیدار شود نبض سریع ومتواتر بود ودو باشد که مرتعش
گردد ونبض ریاضت بتدریج قوی وعظیم تر شود ودر آخر ریاضت سریع ومتواتر وچون
ریاضت فزون از اعتدال کرده شود صغیر وضعیف گردد واگر قوت قوی بود وسریع گردد
وهر گاه که ریاضت بافراط تمام رسد نبض را دودی یا نملی نماید ونبض طعامیکه باعتدال خورده
شود عظیم وقوی ومتواتر بود ونبض طعامی که بافراط خورده شود مختلف وبی انتظام باشد و
نبض طعامیکه بسیار کم خورده شود مائل بقوت وسریع وعظیم بود وغسل کردن بآب گرم نبض را عظیم
کند خصوصا که در حمام الجبل ارند واستعمال آب سرد که برودتش بقعر تن رسد نبض را صغیر سازد
واستعمال آب سرد که برودتش بقعر تن نرسد بلکه ظاهر تن سرد شود وبباطن حرارت جمع آید
نبض را قوی وعظیم وسریع نماید ونبض در حالت غضب سریع ومتواتر بود ودر خوف و
خجالت بطی وعظیم ودر سرور وغم صغیر وبطی وضعیف ودر فزع سریع ومرتعش وغیر
منتظم ونبض در ابتداء وجع عظیم وسریع باشد ودر ورم حار نبض منشاری ومرتعش ودر ورم بارد
ودر ورم نرم موجی ودر ورم صلب منشاری بود اما تنفس پس تنفس غیر طبیعی بر یازده گونه است

یکی عظیم و او آنست که بوقت دم زدن سینه و ششش فراخ تر شود تا هوا اکثر اندرون رود و آنرا سه
سبب اند یکی بسیارے قوت دوم فرمانبردارے آلات سوم بسیارے حاجت دوم صغیر و او ضد
عظیم است سوم شدید و این نفس مشابه بعظیم باشد و سبب این کثرت حاجت است و دلالت میکند
بر قائم بودن قوت و نبودن آفت در آلات چهارم متتابع و او آنست که طرف زیرین
سینه حرکت کند بغیر از حرکت حجاب و عضله هاے نیمهٔ طرف زیرین و سبب او کثرت حاجت
است و این قسم در رحمے و باے اکثر حادث میگردد پنجم طویل و او آنست که حرکت انبساطی
درازتر باشد تا هواے بیرونی بیشتر اندر رود و این قسم بسبب تنگی آلات تنفس و بسبب دردے
که جذب هوا از سبب او دشوار شود مے باشد ششم قصیر و این ضد طویل است هفتم
سریع و او آنست که حرکتهاے انبساط و انقباض کوتاه شوند و سبب آن کثرت حاجت است
زیراکه طبیعت میخواهد که هواے دخانے را زودتر بیرون کند و هواے تازه را اندرون
کشد و گاه این قسم بسبب المی و آفتیکه اندر آلات تنفس واقع شود مے افتد هشتم
بطے و آن ضد سریع است نهم متواتر و او آنست که مدت میان دم زدن کوتاه بود و سببش
کثرت حاجت است و گاه این قسم بسبب آفتیکه با آلات واقع شود میباشد زیراکه از
عظم باز دارد و طبیعت بدین سبب متواتر رجوع کند دهم بارد و بس نفس بارد و نشان سرد شدن
دل و تحلیل حرارت غریزے است یازدهم مختلف و اختلاف و اسباب این قسم
موافق نبض مختلف باشد دوازدهم متضاعف و او آنست که حرکت انبساط یا انقباض بدو
حرکت تمام شود مانند دم کودکان که هنگام گریستن مے باشد و سبب او یا آفتے بود
در آلات یا کثرت حاجت سیزدهم منخرے و او آنست که کناره پرهٔ بینی را بجنباند
و این نشان ضعف قوے باشد یا تنگی گذرگاه تنفس چهاردهم منتن و او آنست که
بوقت انقباض از تنفس بدبو پدید آید و این قسم دلالت میکند بر عفونت سینه پانزدهم
نفس العسر و او آنست که آلات تنفس اندر سوء التصرف بدشوارے نماید اما بول
و او دلالت میکند بر حال کبد و مجارے بول و بولیکه گرفته شود قبل از اکل و شرب و استعمال
حرکات و مغیرات و بعد نوم و از حرارت آفتاب و هوا محفوظ بود و زیاده از شش ساعت
تا وقت ملاحظه برو نگذشته باشد و قبل از بول نمودن از امور نفسانیه و بدنیه و طبعیه
و از کثرت نوشیدن آب و قے و جماع اجتناب نماید و بول صبیان نیز غیر معتبر است

و اجناس بول هفت اند جنس اول لون است و او منقسم میشود به پنج اصول اصل اول اصفر است
و او بشش مراتب منقسم است مرتبهٔ اول تبنی و او مشابه باب کاه یعنی آبیکه در وی کاه زرد خشک
تر کرده باشند بود و دلالت میکند بر قلت صفرا و کثرت رطوبت و برودت و قصور نضج مرتبه
دوم اترجی و او مشابه به پوست ترنج رسیده باشد و دلالت میکند بر نیکوئی حال نضج مرتبه
سوم اشقر و او لونیست زرد مائل بسرخی مرتبهٔ چهارم نارنجی و او لونیست زرد مائل تر بحمرت
از اشقر مرتبهٔ پنجم ناریست و او لونیست مثل نار مرتبهٔ ششم زعفرانی و او لونیست مشابه بشعر
زعفران و او بر حرارت دلالت میکند و پوشیده نماند که بول اصفر رقیق دلیل هلاکت است
اصل دوم احمر است و او منقسم میشود بچهار مرتبه اول اصهب است و آن لونیست ضعیف الحمرت
قریب ببیاض مرتبه دوم وردی و او لونیست مشابه بگل سرخ مرتبه سوم احمر قانی و آن لونیست که سرخی
در آن غالب بود مرتبه چهارم اقتم و آن لونیست بسیار سرخ که بسیاهی زند و این چهار مراتب
بر غلبه دم و حرارت دلالت میکند اصل سوم اسود و او بچهار مراتب منقسم میگردد مرتبه اول
سیاهی است که از طریق زعفرانی رسیده باشد یعنی اول لون اصفر زعفرانی بوده باشد
و بعده سیاه گردد و این دلالت میکند بر سودای مستحصله از صفرا مرتبه دوم سیاهی است
که از احمر اقتم حاصل شود یعنی اول احمر اقتم بوده باشد پس از وی انتقال نموده سیاه گردد و این
دلالت میکند بر سودائی که از دم حاصل شده باشد مرتبهٔ سوم سیاهی است که از سفیدی
حاصل شده باشد و این دلالت میکند بر سودای مستحصله از بلغم چهارم سیاهی است که از خضرت
حاصل شده باشد و این دلیل سودای صرف بود اصل چهارم ابیض است و اسباب سفیدی
بول ده اند یکی صعود حرارت بدماغ دوم سفیدی بول در امراض حاده سوم کثرت
بلغم چهارم قرحهٔ مثانه و آلات بول پنجم بحران امراض بلغمیه ششم ضعف کبد هفتم سده
قویه هشتم سوء مزاج بارد نهم حرارت کلیه دهم غلبهٔ عطش اصل پنجم اخضر و او پنج مراتب اند
مرتبهٔ اول فستقی و او رنگیست پستئی دال بر برودت مرتبه دوم آسمانجونی و او رنگیست مثل
رنگ آسمان مرتبه سوم سلقی و او لونیست مشابه به آبی که سلق در وی کرده باشند و هر واحد
ازین دلالت میکند بر برد و تخثر مرتبه چهارم کراثی و او لونیست که سوادش بیشتر از سلقی و
صفرت او کمتر از صفرت فستقی باشد و دلالت میکند بر احتراق اخلاط مرتبهٔ پنجم زنجاریست و او لونیست
بخضرت و سفیدی مائل بود و او نیز دلالت میکند بر کثرت احتراق اخلاط جنس دوم

قوام بول است و او بر سه قسم است یکی رقیق و او دلالت میکند بر غلبهٔ ضعف کلیه و کثرت شرب ماء
و اندفاع رطوبت رقیقه و عدم نضج دوم غلیظ و او دلالت میکند بر کثرت اخلاط و عدم نضج و باشد
که بنضج دال بود سوم معتدل و او دلالت میکند بر نیکوئی حال بدن جنس سوم صفا و کدورت بول است
پس صفا دلالت کند بر سکون اخلاط و نضج و کدر دلالت کند بر عدم نضج و حرکت اخلاط و گاه بر ورم
باطنی و سقوط قوت دال بود و فرق در غلیظ و کدر آنست که قوام غلیظ مستوی باشد و قوام
کدر بعکس آن جنس چهارم رائحهٔ بول و او پنج نوعست یکی قلیل الرائحه و این دلیل برد مزاج
باشد دوم حامض الرائحه و این از حرارت غریبه باشد که در اخلاط بارده الجواهر افتد سوم
حلو الرائحه و این از غلبهٔ خون بود چهارم منتن الرائحه یعنی بد بو و این از قرحهٔ مجاری بود پنجم
حریف الرائحه و این بر کثرت صفرا دلالت کند جنس پنجم زبد بول است پس کثافت و طول
بقایش و کثرتش بر مادهٔ غلیظ لزجه و بغلبهٔ ریاح دلالت میکند جنس ششم رسوب است
و او بدو قسم منقسم گشته قسم اول رسوب طبیعی است و او آنست که سفید و ته نشین و متصل الاجزاء
بود و قتیکه حرکت بدهند زود منتشر و منبسط گردد و بعد از آن نازل شود و این دلالت میکند بر نضج
ماده و بعد از رسوب سفید رنگ احمر بهتر است و بعده زرد قسم دوم رسوب غیر طبیعی است
و او منقسم بر یازده نوع میشود نوع اول خراطی و او مثل قشور باشد قسمی از آن قشور عریض رقیق لحم
سفید رنگ بود و بخراش مثانه دلالت کند و قسمی از آن قشور اگنده سرخ رنگ بخراش کلیه
دال بود و قسمی از آن قشور رکمد اللون که بر خراش اعضای اصلی دال بود و قسمی است از رسوب
خراطی متصغر الاجزا سرخ رنگ که دلالت میکند بر احتراق اجزای کبد و نیز قسمی است از رسوب
متصغر الاجزا که سرخ رنگ نبود و دلالت کند بر جرب مثانه نوع دوم دشیشی که ویرا سویقی نیز گویند
و او مشابه بنخالهٔ احمر باشد و دلالت میکند بر احتراق دم نوع سوم لحمی و او مشابه بجواهر لحم
باشد نوع چهارم دسمی و او مثل سمین بود و بذوبان لحم و شحم دلالت میکند نوع علقی
و او بر بشکافتن قرحه خواه از نضج ورم بود خواه از نضج جراحت دلالت میکند نوع ششم مخاطی
که دلالت میکند بر خلط غلیظ و مثل بلغم خام نوع هفتم شعری و او مثل تارهای مو باشد که از اخلاط
خام و رطوبت انعقاد و استطالت یافته باشد نوع هشتم خمیری و او مثل قطعهای خمیر باشد
و دلالت میکند بضعف هضم و سوء هضم نوع نهم رملی و او دلالت میکند بر سنگ مثانه و حصاة
گرده نوع دهم رمادی و این مثل خاکستری بود و دلالت میکند بر احتراق بلغم نوع یازدهم

و این چون خون منجمد بود و لیس اگر این رسوب با آب ممتزج خواهد بود دلالت خواهد کرد بر ضعف جگر و اگر [illegible]
آن باشد بر جراحت مجاری دال بود و بدانکه رسوب باعتبار محل منقسم میشود بسه قسم یکی غمام و او
مثل ابر بر بول می ایستد و سبب او قلت نضج و برآمدن ریح بطرف بالا است دوم معلق و او
در میان قاروره می ایستد و سبب او کمی امرین مذکورین بود سوم راسب و او آنست که ته نشین شود
این قسم دلالت میکند در رسوب طبعی بر نضج و در غیر طبعی بر بدی حال بدن [illegible] هفتم مقدار بول
کثرتش دلالت میکند بر کثافت بدن که از برد واقع شود و بر اکل غذاهای رطبه و بر سکون مفرط و بر
استفراغ فضول کثیره چنانچه در بحران و قلتش دلالت میکند بر اسهال و ضعف قوت و فنای
رطوبت و شدت و بدانکه بول زنان غلیظ تر و سفید تر و کم رونق تر از بول مردان باشد اما براز پس
افضل ترین براز آنست که سهل الخروج و متشابه الاجزاء و خفیف الناریة معتدل القوام و معتدل المقدار
در وقت در آنچه باشد و از زبد و غیره خالی بود و کثرت ناریت دلالت می نماید بر حرارت و غلبه
صفرا و قلتش بر برد و خامی و بیاض دلالت میکند بر غلبهٔ بلغم و سده که واقع شود در مجاری مراره
و این قسم منذر است بقولنج و یرقان و براز مدمی و قیحی دلالت میکند بر انفجار ورم و این قسم
اکثر صاحبان متروک الریاضت عادت میگردد و فائده می بخشد و براز اسود دلالت میکند
بر چیزی که بول اسود دلالت میکند و براز اخضر اگر از احتراق بود پس زنجاری و کراثی دلالت
میکند بر کثرت جهود و قلت مقدار براز بر قلت فضول غذائیه و احتباس آنها و گاه بر ضعف
قوت دافعه دلالت میکند و منذر بقولنج است و کثرت مقدارش دلالت میکند بعکس آن
و رقت قوام بر ضعف هضم و ضعف قوت جاذبه بر اسهال لیقاوبا کل غذای مزلق و نزله و سده
که در ماساریقا واقع شوند دلالت میکند و لزوجت قوامش بر اکل غذای لزج و اخلاط لزج دلالت
میکند و اگر همراهش زبد بود سقوط قوت بود و دلیل ذوبان بود و یبوست براز بر تحلیل رطوبات و کثرت
حرارت و قلت شرب آب و باکل اغذیه یابسه دال است و کثرت بول و زبد براز دلیل کثرت
ریاح بود و براز بد رنگ بد بو دلالت بر هلاکت مریض نماید و اگر قبل از براز رطوبت مشتمل
منی بر آید منذر بول اسیر بود و چون بحران نیز از علامات و دالهٔ احوال بدن مریض است
ذکرش باید

فصل در بحران

بدانکه بحران در لغت یونان با رسوم سوزندها را گویند
و نزد اطبا بحران عبارت است از تغیر عظیم که دفعةً واقع شود و نسبت کرده اند مرض را بعدو
و بدن را باقلیم و طبیعت را بسلطان و یوم بحران را بروز قتال پس اگر دو رین و مرض غالب شود

بحران تام ردی گویند و اگر طبیعت بر مرض غالب شود بحران جید تام نامند و اگر مرض قدرے قلیل
غالب آید بحران ردی ناقص گویند و اگر قدرے قلیل طبیعت غالب آید بحران جید ناقص خوانند
و گاه بحران بانتقال ماده بود از عضوی بعضوی پس اگر انتقال بعضو خسیس بود بحران انتقالی جید گویند
و اگر انتقال بعضو شریف بود بحران انتقالی ردی خوانند و بحران جید آنست که در انتهای مرض
بنضج و بدفع ماده بود نه بانتقال و بحران که بخلاف بحران جید بود بد است و بحران آنکه بدفع ماده بود
پنج قسم است قی و اسهال و رعاف و ادرار و عرق و هر یکے را ازین اقسام علامات مخصوصه اند
اما علامات قی ضیق النفس و غثیان و اختلاج لب زیرین و علامات اسهال درد امعاء و ثقل بدن و درد
پشت و قراقر و علامات رعاف ثقل سماع و درد سر و طنین و سرخی او و خارش بینی
و علامات ادرار ثقل مثانه و کثرت و غلظت بول و علامات عرق تری بدن و موجیت نبض
و انتفاخ بشره پس بحرانی که بعرق و ادرار بود ماده رقیق از آن مندفع گردد و ازین سبب
آنرا بحران ناقص گویند و بحرانیکه بقے و اسهال و رعاف بود تام باشد و بحران در وقت
تزاید ناقص و در انتها تام و در ابتدا مهلک باشد و روزیکه بحران حادث گردد مریض را
هیچ نوع تحریک نه دهند الا مدد طبیعت فرمایند مثلاً اگر طبیعت برائے اندفاع ماده بقے مستعد بود
تدبیر قے فرمایند و قس علی هذا **فائده در تقسیم ایام باحوری و غیره**
روز اول بحران روز دوم خلاف سوم واقع فی الوسط روز چهارم بحران روز پنجم واقع
فی الوسط روز ششم بحران ردی روز هفتم بحران محمود روز هشتم روز مسهل است روز نهم
بحران روز دهم مسهل روز یازدهم بحران روز دوازدهم مسهل روز سیزدهم بحران روز چهاردهم
بحران جید روز پانزدهم خلاف روز شانزدهم مسهل روز هفدهم بحران روز هیجدهم
بحران روز نوزدهم مسهل روز بستم بحران روز بست و یکم بحران روز بست و دوم مسهل
روز بست و سوم مسهل روز بست و چهارم بحران روز بست و پنجم مسهل روز بست و ششم
مسهل روز بست و هفتم بحران روز بست و هشتم خلاف روز بست و نهم مسهل روز سی ام
خلاف روز سی و یکم بحران روز سی و دوم مسهل روز سی و سوم مسهل روز سی و چهارم
بحران روز سی و پنجم مسهل روز سی و ششم مسهل روز سی و هفتم بحران روز سی و هشتم
مسهل روز سی و نهم مسهل روز چهلم بحران کما فی مجمع الحکمة و پوشیده نماند که در امراض مزمنه عدد
ماه و سال بجای عدد روزها فی امراض حاده بود مثلاً در ربع سوداوی هفت ماه چون هفت

نوبت غب باشد و همچنین بحران بعد یکصد و بست روز یا بعد هفت ماه یا بعد هفت سال یا بعد چهار ده
سال یا بعد بست و یکسال باشد و بقراط بعد چهل روز بحران روز شصتم و هشتادم وصدم و بستم روز
بحران نمی شمرد و در حمی غب یوم النوبت روز بحران روز بحران می باشد پس لازم است
که بروز نوبت احکام بحران محفوظ خاطر داوند بدانکه از علامات اند علامات محموده و ردیه پس
علامات محموده علامات اند که بزوال مرض دلالت کنند و علامات ردیه آنها که منذر به هلاکت
مریض باشند اما علامات محموده قائم ماندن قوت مریض و اشتهار و عقل و هوش و حواس و نفع
یافتن از معالجات و سهولت برداشتن مرض و وقوع بحران جید بروز بحران و قائم ماندن نفس
طبعی اما علامات ردیه دم زود زود زدن و لاغر شدن بن گوش و هوای سرد از بینی
برآمدن و همیشه به یکجا نظر کردن و بجامه و دیوار دست زدن و خاموش ونمدن و اضطراب
بدن روز بحران و پوشیده مباد که هرگاه بر روی مریض حمره پدید شود و سبب ظاهری
آن پدید نبود و مریض دست چپ بر سینه نهاده باشد پس بمیرد صاحبش بسیزده روز
و اگر در رگهای سرطان پدید آمد صاحبش ببیست روز بمیرد و اگر در ثبات که رگیست در گردن
بثره پدید آید صاحبش در پنجاه و دو روز بمیرد و اگر در مرض حار بشکل سرسام بثره مثل پسته یا بقدر
دانه انجیر بر زبان ظاهر شود صاحبش بروز اول بمیرد و اگر در بعض اصابع محموم حمره پیدا
شود صاحبش در دو روز بمیرد و اگر بر انگشت دست و پای چپ بثره بمقدار دانه
باقلا ظاهر شود صاحبش در شش روز بمیرد و اگر هنگام دوبار بثره براق بانگشت وسطی
دست راست ظاهر شود صاحبش بدوازده روز بمیرد و اگر ناخن پا سیاه شوند و در پیشانی
بثره سرخ پدید آید صاحبش بچهار روز بمیرد و اگر در ناخن های انگشت ها خارش پدید آید
و رنگ گردن سیاه گردد صاحبش بروز پنجم بمیرد و اگر بجلد پلک سه بثره یکی سیاه و دوم سرخ
رنگ مائل بزردی متولد شوند صاحبش بروز هفتم بمیرد و اگر بر پلک یک چشم بثره نرم سیاه
رنگ مانند گردکان برآید صاحبش در دو روز بمیرد و اگر از بینی مریض خون سرخ مائل بزردی
سیلان نماید و همراهش در دست راست بثره سفید تیره سفیدی مائل بسدر و ظاهر شود صاحبش بعد
سوم بمیرد و اگر در ران چپ سرخ باده که در میان است صفراوی وایداند و طولش بمقدار
سه انگشت باشد پدید آید صاحبش بروز بست و پنجم بمیرد و اگر بگوش چپ سقروش که
بثوریست سخت مثل نخود ظاهر آید صاحبش در بیست روز بمیرد و اگر پس گوش چپ بثره سیاه پدید آید

صاحبش در بست و چهار روز بمیرد و اگر پس گوش راست بثره مثل حرق نار پیدا شود صاحبش در هفت روز بمیرد و اگر زیر لحیہ بثره مانند دانہ باقلا ظاهر گردد صاحبش در پنجاه و دو روز بمیرد و اگر بر صدغ چپ حمره که در میست از دم صفراوی ظاهر شود صاحبش بروز چهارم بمیرد و اگر در صدغ طالس پدید آید صاحبش در بست روز بمیرد والله اعلم بالصواب

فصل در علامات که دلالت میکند بر اخلاق

و آنرا علم قیافه و علم فراست نامند و او استدلال از صورت و هیئت ظاهرے بر خلق باطنے بود و اگرچہ اکثر مصنفین از ذکرش اجتناب نموده اند لیکن احقر بیانش را انسب دانسته باو پرداخت پس آنکه موی درشت علامت شجاعت و قوت دماغ است و موے نرم علامت رطوبت مزاج و موی هر دو کتف و گردن علامت حماقت و بسیار سے موی سینه علامت وحشت طبع و موے سیاه علامت عقل و موے زرد علامت حماقت بود و پیشانی فراخ و بے شکن علامت خصومت و پیشانی باریک علامت خیانت و خساست و پیشانی متوسط با شکن علامت محبت است و ابرو کشیده تا صدغ علامت حمق و ابرو متوسط میان خردی و بزرگی علامت دیانت و ابروی خوش خم علامت دولت و ابروی پیوسته علامت دزدی باشد و خضرت و کبودے چشم با سفیدے لون علامت بے خبری و چشم ازرق علامت بدذاتی و چشم کبود علامت بیحیائے و چشم سرخ علامت شجاعت و چشم سریع الحرکت در مردان علامت شجاعت و در زنان دلیل بدکاری و چشم بطے الحرکت علامت نادانی و چشم متوسط میان خرد و بزرگی و سرخی و سیاهی علامت هوشیاری و راست گفتاری است و گوش بزرگ علامت جهل و درازی عمر و گوش بسیار خرد علامت دزدی و حمق و متوسط بینها علامت دانائی بود و بینی باریک علامت نرمے مزاج و بینی کج علامت شجاعت و بینی پهن علامت کثرت باه و بینی که سوراخش فراخ باشد علامت غضبناکی است و فراخے دهن علامت شجاعت و بزرگے لب علامت حماقت و اعتدال لب با سرخے و سفیدی علامت عقل بود و دندان کج و ناهموار علامت خیانت و دندان کشاده و بزرگ علامت امانت و ذی علمی است و رخسار پر گوشت علامت جهل بود و رخسار لاغر و باریک علامت حسن رای باشد و گردن کوتاه علامت خبث و مکر و گردن باریک و دراز علامت حماقت و گردن متوسط علامت صدق و عقل بود و لاغرے کتفین علامت قبح سیرت باشد و دست راست اگر از دست چپ دراز بود

علامت شجاعت است و بخلاف آن علامت بزدلی و انگشتان دراز علامت عقل و هوشیاری بود
پستان مدور خوش قبه سخت پر گوشت که رگهای سرخ بر آن نمودار باشد علامت سعادت
و دولت و پستان دراز و پر گوشت علامت کثرت اولاد و پستان دراز کم گوشت علامت
افلاس است و شکم و سینه باعتدال علامت حسن رائے و عقل و شکم بزرگ علامت جهل باشد
و ناف عمیق و پر گوشت علامت دولت بود و ذکر دراز علامت افلاس و کم شهوتی و خال
سیاه بر ذکر علامت عیش و عشرت است و اندام نهانی زن بدکار بلند باشد و ران پر گوشت
و خوش اندام علامت سعادت و ران دراز بے گوشت علامت دهقانیت و حماقت بود
و حکم ساق مثل حکم ران است و پاشنه پر گوشت علامت دزدی و پاشنه دراز در رنج فلاح
متوسط بود و پشت با خوش اندام پر گوشت علامت سعادت باشد. و ناخنهاے دراز لطیف
سرخ و نصف سفید علامت شجاعت است و مردیکه در راه رفتن هر دو سرین خود را
بجنباند صاحب علت التنائح باشد و زنی که در راه رفتن بسیار بجنبد و خم و چم بسیار داشته
باشد و چشمان خود را بخانه چشم بگرداند علامت بدکاری و عیارے باشد مقاله دوم
در قواعد جزو عملے از طب بر وجه کلی و او منقسم میشود بعلم
تدبیر تندرستان و بعلم علاج مرضے قسم اول تدبیر اصحاء و او منقسم
میشود بچند تدبیر تدبیر اول در ماکول بدانکه بهترین اغذیه آن غذا است که دم صالح
ببار آرد مثل نان گندمے که از آفات سوختن معرا بود و گوشت گوسفند یکساله و بهترین میوه هاے
انگور و انجیر رسیده است و بعد اکل غذا چیزے که ضد مزاج غذا بود تناول نمایند که مضرت نکند
مثلاً اگر خیار یا کدو خورده باشد بالای آن شیر یا نعناع بخورند و اگر گندنا یا پیاز خورده باشند
عقب آن برگ خرفه بخورند و اگر غذاے غلیظ مثل هریسه و نان فطیر و حلوا و نشاسته
خورده باشند و سدّے حادث گردد پیاز بسیر که بخورند و سکنجبین ساده بنوشند و تقلیل غذا نمایند
و گوشت بختنی پلاؤ در زمستان نباید و تابستان اولی است و وقتیکه اشتها غالب شود طعام
بخورند و هنوز که باقی بود دست از طعام باز دارند و اتفاقاً اگر کدامی روز بخوردن طعام کثرت
افتد روز دوم تقلیل غذا کنند و بهتر آنست که بیک شبانه روز یک مرتبه غذا خورده شود
و بعد اکل غذا حرکت خفیفه بعد انهضام غذا بهتر است و خواب محل هضم و بعد خواب که بیدار
شوند قدرے جوارش معتدل المزاج باید داد و هنگام اکل ترتیب ملحوظ دارند

یعنی چیزے کہ لطیف تر و نازک تر زود ہضم بود اول بخورند بعض گویند کہ غذاء لطیف و غلیظ دیر ہضم
اول اکل اشیاء لطیف بہتر است و بعد ریاضت چیز ہاے نازک مثل شیر و ماہی نباید خورد
زیرا کہ ریاضت معدہ را گرم مے نماید و از حرارت معدہ چیز ہاے نازک فساد پذیر ند و کسے را
کہ غذا بد گوار و بران اعتبار نہ نمودہ بتدریج ترک آن کوشند و بوقت اکل طعام نباید خورد زیرا کہ
لقمہ اولی ہضم شود و لقمہ ثانی در معدہ افتد و ہضم ناہموار گردد و شخصے را کہ معدہ گرم بود باید کہ علی الصباح
چند لقمہ نان با شراب لیمو یا غورہ یا انار بخورد و بعد بریاضت پرداز دو مبرود و آن را کہ قوت ہاضمہ
ضعیف بود غذاے لطیف باید و صفراوی مزاج را غذاے سرد و تر مثل کشک جو و کدو و
شوربا و سوداوی مزاج را اغذیہ حار رطب چون کشک مرغ فربہ و بیضہ مرغ و مبرود
المزاج را اغذیہ گرم و لطیف مناسب اند و شخصے کہ اغذیہ غلیظہ بہر قوت تناول نماید
باید کہ بوقت گرسنگی صادق خورد و کم نوش کند تا بخوبی ہضم گردد و اغذیہ یابسہ و شور و تیز
شہوت طعام و چشم را زیان دارد و باید کہ خورد با روغن و آلو یا شفتالو و برنج لبہ کہ گوشت
مرغ بجغرات و آب یخ میوہ و عسل بخورید و تیز با شراب و سرکہ و حموضات با ماہی و بیضہ
با مرغ و ہر چہ زود ہضم بود با دیر ہضم نباید خورد و مرغ را کہ با روغن و حموضات را کہ در ظرف مسی
پختہ باشند مضر دانند و از و اجتناب ورزند و در زمستان غذاے کہ مائل بحرارت و تر بالفعل
حار بود و در تابستان غذاے بارد کہ بالفعل بارد بود مناسب است و در ربیع و خریف
غذاے معتدل باید خورد **تدبیر دوم در مشروب** بدانکہ وقت نوشیدن
آب عطش صادق باید و معتدل المزاج بعد گذشتن یک ساعت بر طعام باستعمال آب اجازت
است و در طعام و قبل از طعام آب نباید خورد الا کسے را کہ عادت بود و خوردن آب بعد
خواب و حرکت عنیفہ خصوصاً جماع و حمام ممتنع بود و بر فواکہ تر و مسہل قوی و بوقت عطش کاذب
آب نباید نوشید و آب نہر و آب چاہ و آب باران تا آب نہر ممزوج نہ نمایند و آب
معتدل البرد از آب شدید البرد اولی است و آب گرم و نیم گرم بسبیل علاج باید نوشید
و آب بتدریج بنوشند و دم نزنند و آب سرد ملحے با حشا و اعضاے تنفس و اعصاب مضرت دارد
و چونکہ ذکر نحس الاذکار گفتہ اند عیان شراب ترک نمودہ شد **تدبیر سوم**
در حرکت و مراد از آن ریاضت است و لکن ریاضت
وقتے باید کہ غذا از معدہ منحدر گشتہ باشد و وقت در حرارت و برودت معتدل بود

و ریاضت بعد فراغت بول و براز مفید افتد و با امتلاء معده و غلو امعا مضر و قبل از عرق آمدن ترک
ریاضت باید نمود و ریاضت بر دو قسم بود یکی ریاضت عام که بجمیع اعضا شامل بود و او
نیز بر دو نوع است یکی ریاضت صعب مناسب بجوانان و قوی مزاجان مثل کشتی گرفتن
و تیر انداختن دوم ریاضت لطیف و نرم مناسب بضعیفان و ناتوانان مثل آهسته رفتن و در زورق
نشستن دوم ریاضت خاص که ضد عام است چون اذکار که ریاضت دماغ و استماع اصوات
لذیذه که ریاضت گوش و نظر باشیای دقیق که ریاضت چشم است و ریاضت آلات تنفس
بآواز بلند حاصل آید پس دلک آن نیز نوعی از ریاضت است و دلک سخت بدن قوی
سازد و نرم سستگی زائل کند و کثیرش هزال آرد و دلک از اعلی باسفل باید نمود و باید ابتدا
که بعد اکل غذای غلیظ ریاضت کثیر باید و در تابستان ریاضت کمتر و در زمستان بضد آن مفید بود
و همچنین بصبیان ریاضت قلیله لطیفه و بشبان قویه طویله بلیه و کهول و مشایخان را لطیفه
طویله مناسب است و ریاضت بابدان ضعیفه و بعد جماع مضرت قوی دارد تدبیر چهارم
در نوم و یقظه پس بهترین وقت خواب آنست که غذا را از معده منحدر شده باشد
و بهترین خواب آنست که مستغرق بود و اگر بهر اعانت هضم خواب منظور بود اول به پهلوی راست
بخسپند تا که غذا بقعر معده قرار گیرد و بعده به پهلوی چپ تا کبد بمعده مشتمل گردد و بعد استحکام
آن هضم کامل حاصل آید و بعد ازین بهیئت اولی رجوع فرمایند تا انحدار غذا از کبد اسهل بود و بشکم
خفتن ممد هضم است و بر پشت خفتن نزله و درد پشت و کابوس و سل و صرع پیدا نماید و خواب
بخلو معده مضر بود و کثرت در خواب نباید نمود و اگر خواب قلت پذیرد تدبیر [illegible] دماغ
و مشمومات فرمایند و خواب کمتر از شش ساعت مضر بود تدبیر پنجم
در استفراغ و احتباس اما استفراغ طبعی آنست که بهر روز
دو مرتبه حادث گردد و اگر بخلاف این طبع را حبس یا کثرت استفراغ حادث شود تدابیر
که در معالجات ذکر خواهد یافت بحالت اصلی آرند تدبیر ششم در جماع بهترین
وقت جماع آنست که طعام از معده گذشته باشد و شیخ الرئیس گوید که وقت جماع را
گروهی که بعد از تمامی هضم قرار داده اند بر آن اعتبار نباید نمود زیرا که آن وقت جوع است و جماع
وقتی باید که هوا معتدل و شهوت صادق و اوعیه منی ممتلی و قوت بدن قوی و نفوذ بکثرت بدن
متخلخل بود و بهترین هیئت جماع آنست که محبوبه را به بستر نرم به پشت بخوابانند و مرد بالای

او بیاید و با بالش را بر دو ران نهد و سرین ها را بلند ساخته هر دو پا را بطرف دو پهلوی خود کشیده باشد و سر زن
بیالش بلند بگذارد و بشوق تمام دست و سگر و نقش مکند و سر پستان بنرمی اندک اندک بمالد و نیز
مساس عضوی که بر سر فرج زن واقع است لذت تمام می بخشد و بعده سر آلت را بدهلیز فرج
بساید تا شهوت زن غالب آید و هیئت چشمانش بسرخی گراید و نفس بلند کشد پس هرگاه این حالت
پدید آید ذکر را بفرج داخل نمود و دهن آلت را بفم رحم بساید الا یافتن فم رحم ناکرده کار را
محال بود پس باید که درین امر سعی نماید تا که لذت زن حاصل آید و ذکر را بسرعت و شدت
اندرون فرستد و بملایمت و نرمی بیرون آرد و هرگاه منی بجنبش آید زن را بخود کشیده انبساط
دهد و اگر زن بالای مرد سوار شود بدترین اشکال است و جماع به پهلو مضر بود و جماع بشت و الحاح
و با زنان حائض و نابالغه و پیر و ترک الجماع و زنانیکه بوی بسیار دارند مضرت دارد و جماع با محبوبه
موجب فرحت و تقویت قوت بود و با غیر محبوبه موجب ضعف **تدبیر هفتم** در
حمام بهترین حمام معتدل نفع دهنده و دفع کننده فضلات و فربه کننده بدن و گشاینده مسامات
است و اکثر تحلیل و انصباب مواد باعضای ضعیفه و ضعف قوی لاحق میگردد و حکیمی گوید
که بهترین حمام آنست که قدیم البناء و وسیع الفضاء بود و هوای آن خوشگوار و آب او شیرین
باشد و بهتر آنست که حرارت حمام موافق مزاج شخصی که داخل حمام شود باشد و حمام
باید که بسیار گرم و تنگ هم نباشد بلکه بکیفیت معتدل باید که هر خانه معتدل جسم صاحب
حمام عرق آلوده گردد و باید که خانه اول حمام سرد و تر است و دوم گرم و تر و سوم گرم و خشک
و استحمام بجلو پیموده احداث یبوست کند و بعد از آن فربهی آرد الا حدوث سستی کند پس
لازم است که قبل از استحمام سکنجبین و غیره بنوشند و بحمام خروج و دخول بتدریج بعمل
آرند و تا مدت طویل دران قیام نه پذیرند و فرشتی گوید که یابس مزاج را آب الفراز استعمال
نمودن واجب است و رطب مزاج را بعکس آن و صاحبان ورم و تفرق اتصال و غیره
را استحمام لازم نیست و اغتسال با آب کبریتی صاحبان فالج و رعشه و تشنج و اوجاع
مفاصل را نفع دارد و آب بارد مقوی بدن است الا استعمالش بوقت ظهر بعد هضم
غذا جوانان و حار مزاجان را مناسب است و اغتسال با آب سرد صاحب ضعف معده
و تخمه و نزله و تشنج و صبی را مضرت نماید **تدبیر هشتم** در فصول در شروع فصل
ربیع باسهال و فصد تنقیه بدن کنند و تقلیل غذا و سکنات مواد و ریاضت معتدل و اجتناب

اجتناب از اشیاء حار رطب مثل لحوم بعمل آرند و در فصل صیف بفصد در تلیین طبیعت مبادرت فرمایند
و از کثرت غذا و شراب و ریاضت پرهیز نمایند و استعمال اغذیهٔ لطیفه و فواکه رطبه مقنیه نمایند و در فصل
خریف از کثرت اکل فواکه و جماع و قی و از آب بارد و شرب او و غسل آن پرهیز نمایند و مسهل عنیف قوی و فصد
تنقیه بدن کنند و استعمال اشیاء تقلیل الرطوبت و حرارت و غسل با آب نیم گرم و در مکان بارد
خواب نمودن بهتر است و در فصل شتاء از فصد و سقی پرهیز نمایند و استعمال اغذیهٔ غلیظه
قویهٔ حاره و لحوم مفید است **تدبیر نهم در فساد هوا** هرگاه که فساد در هوا
پدید آید از اغذیهٔ رطبه پرهیز نمایند و تریاق مفرد و لطیف پس احتیاطاً باستعمال آرند و اگر مزاج حار
بود حلتیت نیز مفید است و اگر اتفاقاً رطوبت فضلیه در بدن جمع آید بتنقیه بدن متوجه شوند الا
از تحریک تسکین اولی است و غاغه از گلاب و دیگر عطریات معطر دارند و اصلاح هوا از بخورات
مثل بخور عود و فرسوده باشند و صندل و غیره بویند **تدبیر دهم**
در صبیان و شبان و کهولان و مشائخان و مسافران اما صبیان پس غذا و جمیع تدبیر شان
سرد و خشک بغیر از افراط باید نمود و اما شبان پس غذا و جمیع تدبیر شان بارد و رطب باید
اما کهولان پس غذا و جمیع تدبیر شان گرم و تر باید اما مشائخان پس اگر از اعراض خلا تا خر
آنها برودت و یبوست یافته شود غذا و جمیع تدبیر گرم و خشک باید اما مسافران پس کسیکه
اراده سفر کند اول تنقیه بدن نماید اگر بدن ممتلی بود و بریاضت و بیداری و تشنگی و پیاده
رفتن و مثل آن تجربه بکند در سفر حاجت افتد عادت کند **تدبیر یازدهم**
در زنان حامله پس وقتیکه علامات حمل مثل انقطاع حیض و تنفر از جماع و
بزرگی شکم و صلابت مقام رحم و تهوع و غثیان و سیاهی سر پستان و غیره ظاهر شود از
فصد و قی و اسهال و حمام و از آواز و دهشتناک و ریاضت و رنج و غم و گریه تا چهار ماه
پرهیز نمایند و بعد چهار ماه اگر ضرورت قوی افتد باک نیست الا باز بوقت شروع ماه هفتم
اجتناب از امور مذکوره واجب است زیرا که درینوقت جنین قریب خروج میباشد
و از بعض امور بوی خستگی حاصل می آید و نیز در ایام ولادت غذای لطیف زود هضم
و گاه گاه سکنجبین و گلقند بخورند و از غالیه تا نیزا فور دهن مجد بمالند **تدبیر دوازدهم**
در مولود وقتیکه از رحم مادر بدر آید نافش از بالای چهار انگشت قطع کنند
و بآهستگی و نرمی کثافتش را دور نموده رشته بران بپیچند و بعد بهتر تر

نموده بالای آن گذارند و مولود را با آب نمک بشویند باحتیاط که آب در گوش و بینی نرود و بعد
از آب شیرین نیمگرم غسل دهند و قدری شهد خالص بمالانند و بخوابانند و هر عضو را بجای خود
بوضع شایسته بدارند و بخانه تاریک پرورش نمایند و از نور آفتاب اجتناب کنند لیکن
متدریج بادیدن عادی کنند **تدبیر سیزدهم در مرضعه** پس مرضعه باید
که از جماع و ریاضت و از ماکولات غیر مناسب که شیر را فاسد کنند و اعراض نفسانیه پرهیز کند
و مرضعه باید که جوان خوش صورت معتدل المزاج و بزرگ پستان باشد و شیر آن معتدل القوام
و از زائیدنش چهل روز گذشته باشند **تدبیر چهاردهم در شیر دادن**
بدانکه در حق مولود شیر مادر بهتر است الا در شیر دادن اگر از کدامی سبب مادر متعذر بود
تا مرضعه موصوفه شیر دهد و تا پنج روز باین نهج شیر دهند که قطعه پنبه بشیر تر کنند و در دهنش گذارند
تا باعضای دهن آن متکرر نیز زند بعده از پستان مادر یا مرضعه شیر دهند و اوستین نمایند
که تا چهل روز از ولادت شیر زن ناقص میباشد **فائده در اصلاح
شیر** پس اگر شیر غلیظ بود ریاضت معتدل و ملطفات چون سکنجبین نزوری معتدل
استعمال نمایند و اگر رقیق بود اغذیه مغلظه مثل هریسه تناول کنند و اگر شیر بمقدار کثیر بود تقلیل
غذا نمایند که از فساد امین باشند و اگر قلیل بود بعلاج آن پردازند و بدانکه بعد دو سال
طفل را عادی اکل و شرب نمایند الا از اکل اشیاء حار و بارد و قوی الاثر و حامض محترز باشند
و اگر هنگام شیر دادن دوا بطفل حاجت استعمال حموضات افتد تا اول دهن را از شیر
پاک کنند بعده باستعمالش پردازند **تدبیر پانزدهم در برون آمدن
دندان** پس وقتیکه علامت برون آمدن دندان ظاهر شود آن وقت روغن بابونه و عسل بر لثه
بمالند و پیه مرغ و مغز گوش نیز بر گردن و لثه مالیدن خوب بود و اگر انگشت بسیار
بخاید و پستان بعسل و نمک بشویند و قطعه اصل السوس قشر کرده بدست او دهند
و بدانکه اگر چه این مقام معالجات نیست لیکن بمصداق آنکه الجنس یمیل الی الجنس
معالجات امراض که اکثر بطفلان لاحق میشوند مجملا بیان کرده می آید + +

فصل در امراض اطفال و علامات و معالجات آنها

ام الصبیان و آن مرضیست که رطوبت غلیظ یا ریح غلیظ در سر طفل محتبس شود
و از آن سبب طفل دست و پای خود را می پیچد و کف بدهن آرد **علاج** در وقت

حدوث دست و پا را اگیرند و کف دست و پا بجزے غشی بمالند و بعد گذشتن حالت اگر تپ شدید
و تشنگی باشد حجامت ساق مع اشتراط نمایند و مدام از دوا و غذا تسکین طبیعت کنند و بر قصعهٔ غذا
خفیف دهند و اگر تپ و تشنگی نباشد مگر تنقیه مسهل گرم کنند لیکن از غاریقون و تربد پرهیز نمایند
و جدوار با شیر مادر سائیده دادن مفید است و بر قصعه جوارشات و معاجین گرم توان داد
و باشد که این مرض خود بخود بوقت بلوغ زائل گردد **عطسهٔ متواتر** اگر سبب آن ورم
حار نواحی دماغ باشد و تپ یا حرارت تیز یار بود علاجش چون علاج سرسام [illegible]
نمایند و اگر از سردی بود که بدو رسیده باشد اطلیه حاره بکار برند **عطاس**
بضم عین مهمله ورمی است حار که بدماغ صبیان حادث شود علامت آن علامت سرسامی
از آب و زردی چشم و درد آن **علاج** تبرید و ترطیب دماغ نمایند از کدو و خرفه و روغن
گل و قدری سرکه و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و در صورت قبض طبیعت آب
کدو با شیرخشت و آب عناب مفید بود و مرضعه را الفقلیل غذا کنانند و هر چیز ذی قبض بود
بخورانند. **اجتماع الماء فی الراس** گاه باشد که رطوبت مائیه در سر
اطفال داخل قحف بالای عشاء صلب جمع آید و علامت این قسم است که چشم
باز ماند و این قسم علاج پذیر نیست و باشد که رطوبت مذکوره بخارج قحف زیر جلد
سر بسبب خطای قابله که بعد ولادت سر طفل را بشدت غمز کنند و ازین سبب دهن
رگها کشاده شود و خون رقیق بیرون آید و زیر جلد جمع گردد و علامت این قسم است که جلد
سر بلند محسوس شود و طفل بسیار گرید و بیدار ماند و رنگ جلد بحال خود ماند و بانگشت
فرو نشیند و اگر بخلاف این علامت رنگ جلد متغیر گردد و سخت باشد که بانگشت فرو
نه نشیند و جمع محسوس شود و ورم باشد **علاج** نظر کنند که رطوبت قلیل است یا
کثیر پس بر تقدیرین یا محصور در آن مکان است یا غیر محصور پس اگر کثیر المقدار و غیر محصور است
علاجش خطر دارد و اگر قلیل المقدار و محصور است علاج آن چنین کنند که اول موی سر
تراشند بعد از آن بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم بآب بجوشانند و تنطول نمایند
بعد ادویه گرم و خشک مثل زعفران وغیره ضماد کنند و در صورت ورم علاج سرسام باید
نمود **تشنج** اگر بسبب یبوست بود و بعد استفراغات و حمیات واقع شود علاج آن
از مرطبات کنند و اگر بسبب قبض طبع بود تلیین طبیعت نمایند و

اگر از بیخوابی بود تدبیر نوم گفته شد اگر قبض بر آمدن دندان بسبب الم واقع شود تدبیر آن کنند و اگر
بسبب ضعف و فساد هضم بود اصلاح غذا مرضعه و طفل بعمل آرند **کثرت البکاء** اگر درد
گوش و درد چشم بود علاج آن مثل درد گوش و چشم جوانان کنند و اگر بسبب فساد شیر
و درد معده بود و علامت آن از قی راحت یافتن **علاج** اصلاح شیر و تنقیه معده کنند
الفزاع فی النوم اگر از دیدن خوابهای پریشان بود علاج آن بتدابیر شایسته ازاله آن
نمایند و اگر بسبب فساد غذا بود علاج آن تقلیل غذا کنند و بعد اکل غذا منع از خواب نمایند
و گاهی طفل را حالتی مثل کابوس حادث میگردد و علاجش مثل علاج کابوس است
زکام و نزله علاجش مثل علاج جوانان کنند **حول** و آن بسبب سوء تدبیر شیر دادن
و بعد صرع لاحق شود **علاج** جامه رنگین بطرف مخالف میلان چشم آویزند **احتباس الشی
فی مجری الانف** علاج آن اول از روغن بنفشه را چرب کنند بعده چیزی که عطسه
آرد بویند **قلاع** علاجش مثل علاج بزرگان کنند **صریر الاسنان فی النوم**
و آن مرضیست که طفل در خواب دندان میساید **علاج** بعد از نضج مسهل گرم دهند و عاقرقرحا
در شهد سائیده بر لثه مالند و طفل را سرنگون کنند که رطوبت سیلان نماید **ورم لثه**
آن بوقت بر آمدن دندان حادث شود و علاجش تدبیر بر آمدن دندان نماید **استرخاء
لهات** علاج آن شب یمانی سائیده بعسل آمیخته بر لهات مالند **سعال** و آن از کثرت
رطوبت حادث شود و علاجش چون علاج سعال بلغمی بزرگان نمایند **ذبحه** ورم ریه است که
هرگاه بطفل عارض شود تنفس و درد ورزند **علاج** بمنضجات و مسهلات تنقیه بلغم نمایند
و سینه مریض را از هوای سرد محفوظ دارند و اگر مرض بشدت بود انتظار نضج نکنند و خون
خرگوش بعرق گاوزبان نوشانیدن مفید است **فواق** علاج آن جوز هندی با شکر
سفید بدهند و دانه هیل نیز مفید است **قی شدید** اگر بسبب فساد شیر بود اصلاح آن کنند
و اگر از انصباب صفرا یا بلغم بر معده بود و علامت آن خروج اوست علاجش تنقیه نمایند
اسهال و آن بوقت بر آمدن دندان حادث شود و بند نباید نمود و بوقت ظهور مضرت
تدبیر بر آمدن دندان نمایند و اگر مضرت بحد کثرت رسد طباشیر و زیره و [illegible]
مغص چون باطفال عارض شود دردی پیچید **علاج** نمک و زیت و آب گرم
بمثانه گاو آمیخته بر شکم طفل تکمید کنند **تولد دیدان** اکثر همانکه در مقعد طفل متولد شوند

علاج حضیض و کیله همراه آب بدهند و دخان مجمد یعنی دخانیکه در سقف مطبخ میباشد و ناس سوزنی
هر دو را هموزن آمیخته در مقعد پر کنند و از دست مقعد را اندک بزنند **خروج مقعد** اکثر
اطفال را مقعد بیرون می آید پس باید که اول او را از دست در کنند و اگر مشکل شود از روغن موم
و شیر گاو چرب کنند تا زود در باز گردد و حشت نیمگرم هم بر و گذارند **البول فی الفراش**
طفلیکه بول در فراش کند علاج آن کندر و خولنجان و جفت بلوط و گلنار هموزن کوفته بیخته
سفوف سازند و استعمال کنانند و مشک چند بید ستر در روغن یاسمن سائیده بر مثانه ضماد نمایند
و معجون فلاسفه دادن کنانیدن مفید بود و از اشیاء سرد بپرهیزند **حمیات اطفال** را اکثر تب خلطی
حادث میشود پس علاجش مثل علاج بزرگان کنند لیکن **درشب و سوسه** اگر طفل
زیاده از شش ماه بود بر سر گوش او نشتر زنند و قدرے خون بگیرند و زلو چسپانیدن
نیز بهتر است **جدرے و حصبه** باید دانست که ماده جدرے خون است و ماده حصبه
صفرا پس مناسب که بنابر تقدم حفظ صحت در ربیع زلو پس سر بچسپانند و حجامت مع الشرط
بعمل آرند و تنقیه بدن کنند و بقولات سرد و حموضات بخورانند و اگر طبع راغب گردد لحم
را به بقولات بارده پخته تناول نمایند و اگر ازین تدبیر مطلب حاصل نیاید و جدرے حدوث
یابد در بر آوردن آن کوشش کنند و از حدوثش نترسند مرواریده کوچک بقدر
ده دو از ده دانه بخورانند و سرمه در گوش و بینی دمند تا که تمام و کمال بر آید و چون نمودار
شود شیره عناب عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان نبات سفید خاکستی بقدر مناسب
بطفل دهند و اگر طفل ضعیف باشد عرق کیوړه نیز باید داد و اگر جدرے در بر آمدن
دیر نماید و روز چهارم بگذرد بدواے مذکوره عدس مقشر گندم و شکر سرخ اضافه نمایند
و تفتیح مسامات درین باب نفع تمام دهد و اگر اسهال باشد نیز عدس مسلم و مرواریده مناسب
است و اگر خارشش که علامت بد است پدید آید بچوب گز و بهیج بستر بخور کنند و دودش
ببدن طفل رسانند و اگر بیهوشی عارض گردد بتقویت دل کوشند و غذا بر وقت
بر آمدن برنج بشکر پخته و نخود شیرین و نان شیرین و کهچڑی و دال مونگ
و عدس بدهند و بموسم سرد عرق گاوزبان بجاے آب باید داد و اگر آبله هاے
جدرے بسیار بر آید و بجراحت انجامد و متعفن شوند قدرے کافور در روغن دیودار
حل کرده استعمال نمایند و خاکستر پاچکه سوخته درین باب مفید است و روغن کنجد نیمگرم

مالیدن ازاله خشکی ریشه کند و اگر زیر خشکی ریشه رطوبت پدید آید مرداسنگ سفیده بر آن
پاشند حمیقا و آن دانه های بزرگ سفید رنگ که زیاده از چند دانه بر نمی آید از قسم جدری
می باشند احتیاج بعلاج ندارد و اگر حاجت افتد علاجش مثل علاج جدری کنند الا بکثر
از و حمره یعنی سرخباده علاج آن هرگاه حادث شود بر ضعه مصفیات خون مثل عناب شاهتره
و صندل سفید و برگ حنا دهند و یک حب از حبوب سرخباده در شیر مرضعه سائیده بطفل دهند
صفته رسوت صندل سرخ هر یک ۲ ماشه نرکچور ۳ ماشه چاکسو چهار ماشه افیون یک
ماشه مرداسنگ چهار سرخ زردچوب حنا هر یک یکیک ماشه برگ نیب برگ بکاین
هر یک پانزده عدد ادویه کوفته بیخته با برگ ها آمیخته در آب بقدر نیم ماشه حب بندند و
اگر حاجت قوی افتد علق و حجامت مع الشرط بکار برند سعفه یعنی گنج سر وقتی که حادث
شود علاج آن از حجامت و علق خون بگیرند و این طلا بعمل آرند صفته امله سوخته نیله تهوتهه
سوخته فلفل سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مرداسنگ همه را باریک سائیده در
روغن زرد که یکصد و یکبار در آب شسته باشند آمیخته تیار سازند و نیز طلای روغن سیاه
که در آن کمیله سوخته باشند مفید است

قسم دوم در علاج مرضی

بدانکه علاج مرضی منحصر است به سه اشیاء یکی تدبیر دوم استعمال ادویه سوم اعمال بالید
اما تدبیر و آن تصرف در سته ضروری است باختیار کردن چیزی که استعمالش اکثر وقتاً
دلو عاد مقدار او واجب باشد و حکمش از جهت کیفیت مثل حکم ادویه بود و پس از آن احکام
اند که مختص اند بغذا مثلاً واجب است که مریض از غذا وقت نوبت و انتهاء مرض در امراض
حاده حذر کنند و اگر بروز بحران مریض متحمل نبود و قوتش ضعیف باشد از غذا باز ندارند
و اگر متحمل باشد بخلاف این عمل کنند و گاه حاجت بدادن غذای غلیظ بطئ النفوذ وقتی
که تبلید حس عضو مطلوب باشد می افتد و اگر خوف شده بود از غذای مذکوره پرهیز کنند
و گاه احتیاج بدادن غذای لطیف سریع النفوذ وقتیکه قوت و بدن مریض قادر
بهضم غذای بطئ النفوذ نباشد می افتد و خوردن غذای غلیظ بر غذای لطیف سریع النفوذ
نباید و در امراضیکه زمانه انتهاء آنها قریب بود تقلیل غذا فرمایند بخلاف
امراض مزمنه و گویند که اگر غذا صدیق بر بدن قوت بود و عدو است بسبب ضد قوت
مرض که او عدو قوت است پس استعمال غذا در مرض بقید حفظ و رعایت

لازم است و شخصی را که بدن از کثرت اخلاط خالی و هضم و اشتهاء قوی بود آن را غذاء کثیر المقدار
و کثیر الغذاء شاید و آنرا که حالش بخلاف این بود حکم غذاء آن نیز بضد آن باشد و کسی را که حالش
مشترک بین الحالتین المذکورتین باشد حکم غذاء آن متوسط در حکمین مذکورین بود و ایلاقی نویسند
وقتیکه اراده بحفظ قوت مریض کرده شود و آن وقت لازم است که از غذا چیزی به مریض عطا نمایند
الا رعایت هفت امر ضروری دارند یکی نظر کنند بطبیعت مرض پس او حاد یا ساکن یا متوسط باشد
خواهد بود پس اگر حاد بکثرت بود بحرانش در روز دوم و سوم و چهارم و هفتم واقع خواهد
و اگر متوسط یعنی حاد علی الاطلاق باشد بحرانش بروز هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم
خواهد بود پس اگر حاد بکثرت بود و تا وقت انتهاء قوت قوی بود و مریض بحال خود ماند از غذا منع
کنند و قلیل هیچ نخورد و الا شیء قلیل از جلاب که از شکر گیرند بخشیتی که تشنگی و طعمش بکثرت نبود
تیار کرده باشند و این تدبیر مسمی میشود بنهایت لطافت و اگر مزاج مریض یا فصل بسیار گرم
بود بعد از جلاب سکنجبین در آب گلاب حل کرده بدهند و بغیر آب یا گلاب فقط بسکنجبین
اقتصار ننمایند و اگر مرض حاد علی الاطلاق بود بروز اول ماء الشعیر رقیق بجلاب یا شربت بنفشه
دهند و اگر صفرا بکثرت غالب بود آب انارین بابتدا دادو بروز ششم قدری آب انارین
و جلاب بنوشند و غیر ازین هیچ ندهند و وقتیکه عطش غالب آید تسکین بگلاب قرص نمایند
و اگر مرض حاد علی الاطلاق بدین نهج بود که بحرانش بروز هفتم و چهاردهم واقع شود و یک روز
دو مرتبه ماء الشعیر غلیظ دهند و اگر درین قسم شهوت قوی بود بوقت صبح ماء الشعیر و در وقت
شب مزوره اسفاناخ خورند و این را تدبیر لطیف گویند و اگر مرض ساکن بود تدبیرش تدبیر
غلیظ نمایند یعنی دراج و زرده بیضه مرغ نیم برشت بخورند و این تدبیر مسمی میشود [illegible] تدبیر
غلیظ و بصحت تدبیر لطیف پس در مرض ساکن در ابتدا تدبیر غلیظ نمایند و قلیلاً قلیلاً کم کرده باشند
بحدیکه بوقت انتهاء از غذا منع نمایند و در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بعمل آرند زیراکه تدبیر لطیف ممتنع
بود و در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بدین طریق بعمل آرند که بوقت انتهاء تلطیف نمایند و تدبیریکه
تقویت قوت و رد مرض نماید مسمی میشود بتدبیر غلیظ و تدبیریکه ضعف قوت و نقصان مرض
کند مسمی است بتدبیر لطیف و غذاییکه بمقدار حاجت خورده شود و حفظ صحت نماید و پرورش
جسد بود بتدبیر معتدل موسوم است و تدبیر معتدل مناسب با امراض مزمنه بود و تدبیر لطیف
بمرض حاد که قوت در آن قوی بود و مرضیکه در امتلاء باشد و قوت قوی بود

تدبیرش لطیف کنند و مریضیکه با استفراغ و با قوت ضعیف بود تدبیرش غلیظ بمقدار قلیل باید و در
مریضیکه او استفراغ باشد و قوت قوی بود و در مریضیکه از امتلا باشد و قوت ضعیف تدبیر
معتدل مناسب است دوم نظر کنند بعادت مریض پس اگر عادت مریض بکثرت اکل بود دفعته
مریض را از اکل غذا در نوبت و نه در ابتدای نوبت و نه در تزائد نوبت و نه در انتها و نه در امراض
حاد باز ندارند زیرا که از نخوردن غذا چنین شخص غشی حادث میگردد و خصوصاً اگر صفراوی الجثه
و ضعیف القوت بود و اشخاص قوی و فربه را که از عدم غذا ضعیف و نحیف نشوند ممانعت
غذا خطر عظیم دارد و نحیفی را که در معده خود بوقت تاخیر غذا احساس الم شود آنرا بوقت تاخیر غذا
ماء الشعیر رقیق دهند و اگر عادت مریض بقلت اکل بود آنرا ممانعت غذا فرمایند و ماء الشعیر رقیق
بمقدار قلیل و آب انارین دهند سوم نظر کنند بجثه مریض اگر جثه علیل رقیق و متخلخل باشد
ممانعت غذا نه نمایند و اگر ضد آن بود تدبیرش لطیف نمایند چهارم نظر کنند بشهوت مریض پس
اگر طبع مریض اشتهای که نفعش قلیل است راغب باشد در اهمیت پذیرد چیزیکه نفعش کثیر است
تا در ینصورت لازم نیست که چیزی که طبع مریض با و راغب است قبول کنند و اگر طبع مریض بچیزی
که مضرت آن کمتر است یا بچیزیکه اصلاح مضرت آن بشیئی دیگر ممکن باشد راغب بود تا نظر کنند
که مضرت در دادن کثیر است یا در ندادن آن پس در صورتیکه مضرت قلیل بود آنرا اختیار
کنند پنجم نظر بوقت نوبت کنند پس اگر نوبات حمی بنظام واحد باشند تا بوقت نوبت و
قبل از شش ساعت نوبت و بوقت نقصان حمی بغیر زائل نشدن حرارت حمی هیچ غذا
بعلیل ندهند و اگر وقت انحطاط نوبت یا وقت انقضای نوبت وقت غذای مریض بود از
اکل غذا باز ندارند ششم نظر بسن مریض کنند پس اگر مریض طفل یا شیخ بود از غذا ممانعت نکنند
الا غذای کثیر بوقت واحد ندهند مگر بتفاریق و حال کهل و شباب را میان حال طفل و شیخ
متوسط دانند هفتم باسباب منع غذا نظر کنند اگر در امعاء یا معده ثقل فضله غذائی بود و بعید
از انحدار ثقل و فضله غذای غذا دهند و گاه بمریض استفراغ برای احتیاج مسهل یا فصد
یا حقنه می افتد پس در ینصورت بعد از استفراغ نیز غذا رخصت است اما استعمال
ادویه و ادویه دو نوعست یکی از داخل و دیگری از خارج اما استعمال دوا از داخل یا بحبس
یا استفراغ یا تغیر مزاج دهد سببی تعدیل مزاج نماید بتنقیه و حبس و آنچه از خارج باز یا ده میکنند مثل
دوای منبت یا ناقص میکنند در بدن چون دوای حاد و یا منع میکنند چیزی را از خروج که بر می آید

از بدن مثل دوای رادع یا تغیر میدهد مزاج را چون دوای معدل و باید دانست که اگر دوا از خارج
ضماد یا طلا بهر تحلیل یا تلیین اورام استعمال نمایند زیاده از دو ساعت نگذارند بلکه بعد از دو
ساعت موضع را از دوا پاک نمایند و باب بابونه بشویند و بعده روغن چیزی مالند و اگر برای علل
کبد و طحال استعمال کنند بخلو معده بهتر است و اگر برای علل اعضاء رئیسه استعمال کنند خرقه ضماد
را بجوش متغیر نمایند و اگر دوا استعمال های حرارت قلب و دماغ بود خرقه آن را بروقت گرم شدن
تبدیل نمایند خرقه دیگر آلوده به بندند و فرق در ضماد و طلا آنست که طلا رقیق بود و ضماد غلیظ و اقسام دوا
استعمال خارج غیر از ضماد و طلا که مذکور شد بر چند نوع اند یکی لخلخه و او دوا مرکب است
که بویند و گویند که لخلخه ظرفیست که میاه مناسبه مثل مارالورد وغیره در ان بیندازند و ببویند +
دوم قطور و او دوائیست سائل که در چشم یا در گوش یا در بینی چکانند و قطورے که در گوش
استعمال نمایند لازم است که نیم گرم باشد سوم شموم و او آنست که چیزے تر یا خشک ببویند
پس اگر چیز تر بشیشه افتاده است لخلخه نامند که ذکر یافت و اگر چیز خشک است شموم نامند
چهارم نفوخ و او آنست که چیزے خشک در بینی وغیره دمند و اکثر استعمالش بوسیله
انبوبه مے شود پنجم سعوط و او قسمیست از قطور و اکثر استعمال آن در تنقیه دماغ از مسهل
و حقنه بهتر است لازم است که بوقت کثرت ماده اول تقلیل آن بمسهل و حقنه نمایند بعده سعوط
بعمل آرند ششم عطوس و آن چیزیست عطسه آور هفتم دجور و او آنست که چیزے
سائل بحلق ریزند و این قبیل از دوا رو شدن در معده اثرے نماید و استعمالش اکثر در امراض
دماغ میکنند هشتم سنون آنکه چیزے خشک بر دندان بمالند نهم کحل
و آن چیزیست خشک که از میل در چشم کشند و استعمال کحل حار مزاج را شب باید و بارد مزاج
را در آخر روز دهم ذرور و آن چیزیست خشک که در چشم یا بر جراحت پاشند یازدهم
برود و او آنست که ادویه را سرمه نموده در چشم کشند دوازدهم تمریخ
و او چیزیست تر که بر بدن مالند سیزدهم فتیله و او آنست که چیزے طویل در دبر یا در
قبل یا در بینی یا در گوش یا در جراحت نهند چهاردهم حمول و او آنست که لته را
در ادویه تر کرده در دبر یا در قبل دارند پانزدهم فرزجه و او حمولی است که مخصوص
بفرج زن باشد شانزدهم غرغره و استعمالش بجهت تنقیه بدن باید ولکن نه انتها کنند
هفتدهم کماد و او بر دو نوع است یکی کماد رطب و آن نیز بر دو نوع است یکے آنکه چیزے

رطب مثل آب حار و گلاب وغیره را در مثانهٔ گاو انداخته گرم گرم بر عضو نهند دوم آنکه در چیزی رطب
اسفنج یا خرقه را تر نموده گرم گرم بر عضو نهند و این نوع تکمید از قسم اولی قوی‌تر است لهذا بجگر و معده
اگر حاجت بتکمید افتد بجز تکمید مثانی استعمال نتوان کرد دوم کماد یابس و آن آنست که چیزی
خشک را مثل نمک و سبوس در خرقه بسته گرم کرده تسخین عضو نمایند و در ابدان رطب و هوای
رطب تکمید یابس بهتر است **نهم و دهم نطول و سکوب** پس نطول آنست که چیزی
سائل را بر بدن بالفاصله بلاتوقف ریزند و سکوب آنست که چیزی سائل را بر بدن بتوقف
ریزند و استعمال سکوب آنجا بکار برند که عضو علیل را تاب نطول نبود یا مریض طفل بود و تحمل
او را از تنطیل نه نماید و بر جگر و معده عند الضرورت بجز از سکوب نطول را بکار نبرند زیرا که نطول
قوی‌تر از سکوب است **نوزدهم بخور** و آن آنست که ادویه مفرده یا مرکبه را در مجمر نهند
تا بوی‌اش بدماغ رسد و اگر بخور بعضو مخصوص مثل گوش و دندان و مقعد و رحم دهند پس
بطریقیکه انسب بدان عضو باشد استعمال نمایند مثلاً اگر در گوش وغیره دهند بوسیلهٔ قمع
در وی رسانند و اگر در مقعد و رحم دهند بخور بر آتش نهند و بر سر آن ظرف جوف‌دار
مثقوب بالوسط گذارند و مریض را امر نمایند که بر آن ظرف نشیند تا از ثقبه دود بموضع مقصود رسد
بستم انکباب و آن آنست که بخار آب گرم ببدن رسانند و خود را در جامهٔ پیچیده رو
سرنگون دارند چنانچه برای عرق آوردن معروف است یا بخار آن آب در گوش و بینی رسانند
بدین طریق که ادویهٔ مناسبه در ظرف قمع‌دار با آب بجوشانند و دهن آن بند نموده از قمع آن
بخار در گوش و بینی رسانند **بست و یکم آبزن** و آن حوضیست که در حمام بقدر قامت
انسان بنا می‌کنند و بآب خالص یا بآب ادویه آنرا مملو نموده مریض را در آن می‌نشانند و گاه مثل
آن از نقره وغیره آبزن تیار می‌نمایند تا از مکانی بمکانی نقل دهند و برای محافظت هوا
سرپوشی بر آن می‌پوشند و بقدر برآوردن سر در آن سرپوش سوراخ نهند تا مریض در آبزن
نشیند و از آن سوراخ جهت جذب نسیم سر برون دارد و بالجمله هر چه توصیفش گفته شد
اگر چنین میسر نباید تا هر ظرفی که موجود باشد حسب ضرورت بکار برند **بست و دوم
وضع الاطراف فی الماء الحار** و استعمال آن بهر جذب بخارات از اعلی
باسفل می‌کنند و در افراط حرارت حمی نباید الا بوقت ضرورت قوی مثلاً وقتیکه خوف
حدوث سرسام بود لازم است که آب نیم‌گرم باشد و ظرف چندان عمیق بود که هر دو پا تا بزانو غرق

باشند و اطراف را یکساعت در آن نگذارند و ساقین را از اعلی بسوی اسفل بمالند و انسب
است که ردای سخیف پشمین روی مریض بگیرند تا بخار آب بدل و دماغ نرسد **بست و سوم**
شد الاطراف و استعمالش بهر جذب ماده از اعضاء رئیسه و تسکین لقوه و برای رفع
کیفیت سمیه میکنند و نیز برای غشیان و صرع بعمل آرند و باید که دست را از بغل یا پا را از بن
ران بستن آغاز کنند و کشادن بخلاف آن و اختلاف است در آنکه فقط اصل دست و یا پا بربندند
یا دست و پا را تمام بستن جالینوس گوید که پا را از بن ران تا کف پا و دست را از بغل تا کف دست
بربندند و امام رازی گوید که فقط اصل دست و یا پا باید بست زیرا که در طریق جالینوس
خطر عظیم است برای آنکه در آن صورت ماده منجذبه را امکانی نمی ماند که در آن منحبس و بدین سبب
باز بطرف اعلی رجوع نماید اما انسب است که پا را از بن ران تا بزانو و دست را از بغل تا آرنج
بربندند و باقی را باید مستور نگذارند **بست و چهارم شافه** و آن انست که فتیله
صابون یا نخ ابریشم را از ادویه مرکبه ساخته در مقعد یا در قبل بدارند و شافه در طول بقدر
شش انگشت مریض باید و شیافات در امراض مقعد مستقیم کثیر الاستعمال اند و شیافات مخدره بکار
نبرند زیرا که خوف هلاکت است و شافه را زیاده از دو ساعت نگذارند و در اصل شافه
رشته محکم بربندند که بوسیله آن شافه را بکشند و چونکه کثرت شیافات حاده احداث
بواسیر مینماید از آن مجتنب لازم است که بعد خروج شافه روغن بادام بر مقعد بمالند **بست و**
پنجم حقنه و آن انست که ادویه سائله مسهله در محقنه انداخته از راه دبر در امعا رسانند استعمالش
برای قولنج و اخراج اخلاط غلیظه مفید است و کثرتش مضعف معده و استعمال حقنه حاده در قولنج
و امراض بارده باید و در حمیات و اورام احشا حقنه لینه مناسب است و آب دوای
محقنه زیاده از دو رطل نباید و اوسط آن انست که نصف رطل باشد و دوای مخدر مثل
افیون و دواهای عواصر مثل بلیله در حقنه داخل نکنند و کتیرا و مزلقات و جالبات نیز نه نمایند
و ترکیب استعمال آن چنین است که ادویه مسهله را در آب جوشانیده صاف نموده
در محقنه انداخته بعمل آرند و آب ادویه در غلظت و رقت معتدل القوام باید الا نهیر آنست
که در قولنج مائل برقت بود و در زحیر مائل بغلظت و در حقنه صاحب حمی هیچ چیز مثل ملح نیندازند
و بوقت استعمالش مریض از عطسه و سعال اجتناب نماید و باید که قبل از احتقان چیزی
مثل گلقند و مصطگی یا نمک شوربا که در آن توابل باشند بخورند تا حقنه در خلو معده واقع نشود

که مضر است باید که مثل بیماریهای کلیه وغیره بیمار را استلقی دارند و نشستن بی بالین نهند تا پشت برزمین نه چسپد و در قولنج و درد ناف وغیره بیمار را بزانو خوابانیده شکم را آویخته دارند و بر سینه آن بر بالش نهند و در زحیر تکیه بسوی پشت داده بیمار را مستلقی دارند و سرین آنرا مرتفع بسازند و باید دانست که بقراط از طایر طویل العنق معوج المنقار که لبا رخوار است و دائم بجهت ازاله ثقل خود را آب در پاسے شور احتقان میکند متابعت نموده حقنه را رواج داده است و در ابتداے رواج آب و نمک که حکم آب ہاے شور دارد این عمل میکردند و بعد حسب حاجت ادویه مسهله دران افزودند۔ **اعمال بالید** مثل جبر و ربط و سوے اجماع استخوان شکسته یا از جاے برآمده در اجتماع است و شکستن استخوان را کسر دینا۔ و تدبیر کسر آنست که عضو را برابر کنند و هیئت اصلی آرند و بعصابه که بمقدار و مطابق عضو مکسور بود ببندند و از تخته‌های که از چوب انار و مثل این که نرم بود تیار نموده هموار کرده برو گذارند و بر سر بیمار طرف رشته محکم به پیچند و بعد ازین فصد کنند و مسهل خفیف دهند و تدبیر تلطیف نمایند و بهترین غذا درین وقت مزوره خرو س بچه است و خوردن گل ارمنی یک مثقال فائده عظیم بخشد و مومیائی پارسے نیز سریع الاثر است و تخته‌ها را پیش از دو روز نگشایند مگر بضرورت که اورم و خارش است زیرا که در شیوقت کشادن و حرکت دادن در هموار داشتن عضو را لازم است و تغسیل بآب گرم مفید است و چون یک هفته بگذرد و ورم وغیره هیچ نباشد عصابه سخت بربندند و بعد از چهار و پنج روز بگشوده باشند و تدبیر تغلیظ نمایند و درین وقت تناول هریسه وغیره مناسب است و عضو را بر یک وضع نهاده ندارند بلکه بعد از استحکام اندک اندک حرکت داده باشند و میعاد بستن حسب احتیاج است پس وقتیکه استواری متحقق شود احتیاج بآن نباشد و هرگاه ورم باکسر یار بود غیر مربوط دارند و اگر ربط ضرور بود بغایت نرم بندند و بروزے دو بار بکشایند و وقتیکه ورم دور شود رجوع بکسر نمایند و اگر گوشت باکسر کوفته باشد بر زخم شرط زنند و خون بر آرند تا از تعفن امین باشد و اگر کسر بجراحت بود مقام جراحت مکشوف دارند و بجای آن رفاده و تخته‌ها نوعیکه مناسب بود بربندند و اگر کسر نشده باشد و استخوان از جای خود برآمده باشد تا تدبیر خلع است که اگر خوف حدوث ماده بدانجا بود فصد کنند و طبع نرم سازند گل ارمنی یک مثقال خورند و غذا مزوره بار و غن بادام دهند و اگر خلع مرکب بجراحت و ورم باشد اول تدبیر آن کنند بعده علاج

خلع کو شسند واگر خلع در عضوے بود که بآسانی درست نشود پس در صورت التفات بورم
وغیره نه نمایند و تدبیر بجا نشاندن عضو نست که آنرا بتدریج بهمین و بسیار اندک اندک حرکت دهند و
پس از آن بکشند و بگذارند تا که بجاے خود نشیند و موضع آنرا بعصابه بربندند و باید که گل ارمنی با آب
برگ مورد سائیده عصابه را بدان آلوده بربندند اما بط آنشگافتن را گویند پس باید که تا ورم نیک
بپخته نشود نشاید شگافت و شگاف ورم انجا واجب است که ورم نرم تر و بلند تر باشد و بط در
طول بدن کنند تا لیفها بریده نشود و در ورم بن ران و بغل در طول نشگافند بلکه در عرض
موافق عضو ان ورم آن باید شگافت بخلاف جبهه که وے نیز اگرچه ذی شکن است لیکن در بط ورم
آن رعایت عضو ان نه نمایند بلکه بطول بدن شگافند زیرا که وضع لیفهاء او در طول است و شکن
تقاطع بران کرده پس اگر درین متابعت آن کنند لیفها بریده شوند و عضله جبهه بر حاجب چشم
فرو افتد پس ازین جهة بطاط باید که از اوضاع الیاف و عروق و عضلات هر عضو واقف
بود و بعد بط از پنبه کهنه پاک نمایند که چیزے از چرک وغیره نماند و بهراند مال از سفیداج
و مازو و گلنار و دم الاخوین و انزروت وغیره مرهم سازند و بکار برند اما کے معنے آن
داغ دادن است و او به پنج قسم منقسم میشود یکے آنکه بکوا که آله مخصوص است برا این کار کے
نمایند و بکوا باید که نقرے بود قسم دوم آنکه از اشیاء سیال مثل روغن گرم کے نمایند قسم
سوم آنکه از قطعه مرجان چنانچه در ام الصبیان مستعمل است کی نمایند چهارم آنکه از ادویه حاده
چنانچه در بواسیر استعمال است کی نمایند قسم پنجم قسمے است از کے که در هند اختراع
یافته بر طحال و در عرق النساء وغیره استعمال میکنند لیکن باوکه در عرق النسار
کے بر ورک دوم متصل رکبه و سوم بر کعب کی کنند و ترکیبش چنین است که بر قطعه خرقه
که بقدر چهار انگشت باشد اسماء شیخین و محبوب سبحانی تحریر فرمایند و بران قطعه شش قطعه
دیگر از خرقه بمقدار قطعه اولے نهند و بران قطعات یک برگ درخت لرزان وارند و قطعه
نے گو بسیار چوبدار باشد بگیرند و از درمیان بطول دو پاره سازند و قطعے ازان گرفته
بران برگ نهاده انگل یا چکک و شتی در وگذارند و زمانه شایسته توقف فرمایند پس هرگاه
بر طحال مریض آبله نمودار شود قطعات را بزور وے بردارند و آبله را بدستور بگذارند که
بعد یک دو روز خود بخود منفجح آید و چرک و رطوبت ازو مندفع گردد و بعد ازین مرهم
مناسب استعمال نمایند و فائده تحریر اسماء معتبر که انست که از برکت آنها قطعات گزندے

نیز سعد باید دانست که طبیب را لازم است که به علاج او ویه چند امر را مد نظر دارد امر اول آن که اگر
مرض حار بود دوای بارد دهند و اگر مرض کثیر الحرارت بود دوای کثیر البرودت دهند و اگر
مرض بارد بود دوای حار دهند و اگر مرض کثیر البرودت بود دوای کثیر الحرارت دهند و
رطوبت و یبوست را همین قیاس کنند امر دوم آنکه باعتبار زمانه ابتدا و انتها بوقت مرض نظر
کنند مثلاً در ورم حار در ابتدا رادع دهند و در تزاید رادع و محلل مخلوط ساخته و در انتها
فقط محلل و همین نمط در مرض گرم در ابتدا تلطیف تدبیر نمایند بر سبیل اعتدال و در انتهای قوی
تلطیف فرمایند و همچنین اگر مرض کثیر الحدت و ذی هیجان بود و بی انتظار استفراغ نمایند
والا اول مشغول نضج شوند و بعد تسهیل امر سوم آنکه بعادت مریض نظر کنند پس اگر مریض
به دوای قوی عادی بود دوای قوی استعمال کنند و اگر مریض به دوای ضعیف عادی
بود استعمال آن واجب دانند و اگر مریض بقی و اسهال عادی بود بوقت عادت آن رجوع
بقی یا مسهل نمایند امر چهارم آنکه نظر بسن مریض کنند پس اگر مریض طفل یا شیخ بود مسهلات
قوی و ادویه قوی البرد مثل کافور استعمال نه نمایند اگرچه مرض حار بود امر پنجم
آنکه بمزاج بلد نظر کنند پس موافق مزاج بلد رعایت در علاج مرعی دارند امر ششم آنکه بقوت
مریض نظر کنند پس اگر مریض قوی بود بوقت حاجت در استفراغ تاخیر نکنند و اگر
مریض ضعیف بود در استفراغ توقف فرمایند تا وقتیکه از اغذیه و اشربه مقویه که مناسب
مرض بود قوت حاصل آید الا اگر اتفاقاً باستفراغ حاجت قوی افتد تنقیه خفیف بتفاریق بعمل
آرند و نیز بمریض ضعیف دوای قوی ندهند امر هفتم آنکه بمزاج مرض و مزاج مریض نظر کنند
پس اگر مزاج مریض حار بود و مرض غیر حار لاحق بود تا تبرید تقلیل نمایند زیرا که سبب ضعیف
است و اگر بالعکس آن ظهور آید بخلاف این بعمل آرند و اگر مزاج مریض حار باشد و مرض
بارد حادث شود افراط تسخین نمایند زیرا که سبب قویست الا اگر در افراط تسخین ضرر
دیگر عائد شود و درجه اعتدال حد وسط مرعی دارند و در ضد آن بخلاف این امر هشتم آنکه
بفصل و هوا نظر کنند پس در فصل و هوای حار تبرید باید و در هوا و فصل بارد تسخین و پوشیده
نماند که بهر ما استفراغ در نصف النهار و در گرما قبیل از صبح واجب است امر نهم آنکه نظر
بجنس مریض کنند پس اگر مریض از ذکور بود دوای آن قوی از اناث نمایند امر دهم
بصناعات مریض نظر کنند پس اگر مریض دائم السفر یا حداد بود مسهل قوی تر دهند زیرا که

فضول چنین کسان اکثر بتحلیل میروند و قدرے قلیل در بدن ماند امر یازدهم آنکه طبیعت
عضو نظر کنند و آن بر چهار قسم منقسم است قسم اول مزاج عضو است پس اول مزاج عضو
صحیح را قیاس کنند و بعد بتوسل آن معلوم نمایند که چه قدر تغیر در مزاج اصلی راه یافته
پس موافق آن تجویز دوا نمایند قسم دوم خلقت عضو است پس برائے عضو کثیف مثل
کلیه و عضو مصمت مثل اعصاب دست و پا دوائے قوی باید و برائے عضو متخلخل چون ریه
و عضو مجوف چون عروق دوائے ضعیف باید و برائے عضو یکه در تخلخل و کثافت متوسط
بود دوائے باید که قوی باشد نه ضعیف قسم سوم نوع عضو است پس برائے عضوے
که شریف بود و فائده آن برائے تمام بدن عام باشد مثل معده و ریه و برائے عضو لطیف
مثل چشم و عضو رئیس مثل قلب و عضو ذکی الحس مثل عصب دوائے قوی و شدید
البرد و دوائی که مرخی صرف بود نباید استعمال کرد و تحلیل مواد این اعضاء بغیر از تبریق
دوا ر قابض نه نمایند و دوائے مثل زنجار برین اعضاء ننهند و استفراغ مواد اینها
بدفعات بعمل آرند قسم چهارم وضع عضو و معرفت عضو است پس وضع عضو برین نهج در علاج
فائده مے بخشد که دانسته شود که بکدام عضو بچه طور دوا رخواهد رسید چنانچه در سحج امعاء
عالیه دوا بتوسل مشروبات میرسد و در امعاء اسفل بطریق حقنه و معرفت عضو در علاج بسه
نوع فائده مے بخشد یکے آنکه عضو بعید دوا رکرده شود و باد دیه قویه مثل کلیه و عضو
قریب باد ویه ضعیفه مثل ریه و بدانکه گاه حاجت بآمیزش دوائے دیگر می افتد
مثلاً آمیخته میشوند دوا را دویه اعضاء بول مدرات و دوا دویه قلب زعفران دوم آنکه
عضو صحیح بسبب مشارکت عضو علیل دوا کرده شود چنانچه مسمومات خوشبو وارد بر شریان
سوم آنکه ماده را از عضوے برائے عضو دیگر استفراغ کنند مثلاً وقتیکه در جانب مقعر
کبد ماده جمع شود بمسهل از راه امعا استفراغ کنند و وقتیکه ماده در محدب کبد جمع شود
استفراغ بمدرات از راه کلیه نمایند و مشارکت عضو بچند قسم است یکے آنکه عضوے
خادم عضو دیگر بود مثل عصب برائے دماغ دوم آنکه عضوے مبدء فعل عضو دیگر بود مثل
حجاب برائے ریه در تنفس سوم آنکه عضوے مجاور عضو دیگر بود مثل گردن و دماغ
چهارم آنکه عضوے طریق عضو دیگر بود مثل بین ان برائے بچه پنجم آنکه عضوے مقابل
عضو دیگر بود مثل دماغ و معده ششم آنکه عضوے جای انصباب فضله عضو دیگر بود

چون ثقل بر اسفل قلب و انثیین برای کبد و خلف الاذن برای دماغ و بدانکه ماده اگر در انصباب باشد
از موضعی بموضع دیگر که بطرف خلاف آن عضو بود جذب کنند و آن خلاف خواه قریب بود خواه
بعید پس مثال جذب خلاف قریب اینست که تخفیفی را از بینی و دندان خون بکثرت آید
پس برای جذب آن رعاف آرند و اگر برای آن از عروق اسافل اخراج دم نمایند
جذب بخلاف بعید بود و واجب است که جذب خواه بطول بود خواه بعرض الا بقطر
واحد باشد مثلاً ماده دست راست را بدست چپ یا بپای راست جذب نمایند
اما جذب در قطرین جائز نیست مثلاً ماده دست راست را در پای چپ کشند و در جذب
رعایت مشارکت نیز مرعی دارند مثل وضع محاجم بر ثدیین برای حبس دم طمث و رعایت
محاذات نیز واجب است مثلاً فصد باسلیق و اسیلم در علل کبد بسمت راست می زنند
و در علل طحال بسمت چپ و وقتیکه ماده در عضوی جمع آید و عهدش قریب بود یعنی
سه روز برو نگذشته باشد تا ماده را از موضع بموضع دیگر که ازو قریب بود جذب کنند
مثلاً ماده رحم را بوضع محاجم بر ساقین جذب نمایند و لازم است که ماده را از عضو
شریف بعضو اخس جذب کنند و اگر عهدش بعید بود یعنی سه روز بران گذشته باشند
و ماده کثیر نبود استفراغ از نفس عضو فرمایند و اگر ماده کثیر بود اول از جانب موافق فصد
زنند و بعد اخراج دم از نفس عضو کنند و پوشیده نماند که اگر بدن ممتلی و رجوع ماده بعضو
ماوف نبود جذب بلا استفراغ بعمل آرند و الا فلا زیرا که ماده قلیل المقدار و قلیل الحرکت را
جذب بغیر استفراغ کافیست و ماده کثیر المقدار کثیر الحرکت را جذب با استفراغ
واجب است که اگر در عضو ماوف درد باشد اول تسکین آن نمایند بعد بجذب
کوشند و طریق جذب ماده از عضوی بعضوی بچند قسم است اول آنکه عضوی
را که مقابل عضو ماوف بود بر بندند یا بر وضع محاجم کنند یا ادویه جاذبه بعمل
آرند دوم آنکه اگر ماده در دست چپ بود بسبیل ریاضت دست راست را حرکت
دهند و بخلاف آن بالعکس آن سوم آنکه اول تسکین و جمع نمایند و بعد وضع
اطراف بآب حار یا دلک آنها باشد انها بعمل آرند چنانچه در امراض راس مستعمل است
چهارم آنکه ماده اگر بسوی باطن میل کند و بمعده یا صدر ارادهٔ انصباب
نماید آنوقت اطراف را سخت بر بندند و بدانکه چون امراض ترکیب و تفرق اتصال

در کلیات متعدد بود ازین جهت از و اجتناب ورزیده به بیان علاج سوء المزاج بر و اختتم پس
سوء المزاج یا ساذج بود یا مادی و هر واحد از و یا حار بود یا بارد یا رطب بود یا یابس اما علاج سوء المزاج
ساذج تعدیل مزاج است و علاج سوء المزاج مادی استفراغ ماده پس اگر باستفراغ ماده زائل شود
فهو المراد و رنه تعدیل مزاج نمایند و سوء مزاج حار در انتها سهل الزوال و بابسته اعسر الزوال
بود و بارد بخلاف آن باشد و تخفیف از ترطیب اسهل است و پوشیده نماند که سوء مزاج
یا مستحکم بود یا قبل ظهور که هنوز ظهور نیافته باشد یا ابتدا از ظهور یعنی ظهور یافته باشد
الا مدتی برا و نگذشته پس علاج سوء المزاج مستحکم بالضد باشد مثلا علاج حار با دویه بارده
کنند و علاج بارد بخلاف آن و علاج سوء مزاج که قبل ظهور بود حفظ صحت است و علاج سوء مزاج
که ابتدا از ظهور بود مثل علاج مستحکم است الا از در ضعف باید و هرگاه طبیب شک افتد که
مرض حار است یا بارد پس اگر بیمار ضعیف افتد دوائی که در درجه اول حار بود مثل شکر استعمال
نمایند زیرا که اگر مرض فی الحقیقت بارد است فهو المراد و اگر حار است مضرت ندارد
زیرا که حرارت بروح مناسب بود و اگر بیمار شک افتد دوا که در درجه اول بارد بود استعمال
نمایند زیرا که اگر مرض حار است فهو المراد و اگر بارد است غیر از طوالت مرض که تدارکش ممکن
است ضرر دیگر ندارد و طبیب را لازم است که رعایت عادت مریض در باب علاج مرعی
دارند زیرا که عادت را در بدن انسان دخلی کامل و اثری عظیم است و هرگاه امراض مجتمع
شوند علاج آن مرض که زوال مرض دیگر بدان منوط بود مقدم دارند مثل ورم
و قرحه که تقدیم علاج ورم باید یا علاج آن مرض که سبب مرض دیگر بود مقدم دارند
مثل سل و حمی که علاج سل مناسب است یا علاج آن مرض که خطرش از مرض دیگر غالب
بود مقدم باید داشت و اگر مرض و عرض مجتمع شوند علاج مرض باید نمود الا وقتیکه عرض
خطرناک باشد علاج عرض مقدم دانند و گاه انتقال مکان و هوا و بلد و هیئت مسکن و فصل
بر بعض فائده می نماید و باید دانست که استفراغ بر دو نوعست طبعی و غیر طبعی اما طبعی
داو نیز بر دو قسم است ضروری و غیر ضروری پس ضروری مثل بول و براز و عرق و
مخاط و طمث و نفاس و جماع و غیر ضروری مثل حمام اما غیر طبعی وا و هر چند نوعست یکی
اسهال بدوا و حقنه و شیاف دوم اخراج دم بفصد و حجامت و ارسال علق و رعاف و طمث
و نفاس سوم قی چهارم ادرار بول پنجم اخراج مواد راس ششم ادرار عرق هفتم اخراج

مخاط و بزاق و بدانکه طبیب را لازم است که در باب استفراغ سه امر مد نظر دارد یکی آنکه استفراغ
موافق میل ماده بود نه بخلاف آن مثلاً اگر غثیان بود ماده را بقی مستفرغ سازند دوم
آنکه استفراغ ماده از مخرج طبعی باید مثلاً ماده محدب کبد را از راه اعضاء بول مستفرغ
نمایند سوم آنکه ماده را از عضوی معلول بعضوی که اخس و مشارک بود نقل کرده مستفرغ
سازند **فصل در منضجات** بدانکه نضج پختن را گویند و پختن خلط آنست که خلط غلیظ رقیق
و رقیق غلیظ گردد و پیش وقتیکه بمسهل حاجت افتد اول نضج ماده نمایند که استفراغ کماحقه بلا ضرر حاصل
آید و انتظار نضج در امراض مزمنه واجب است و در امراض حاده جائز زیراکه در هیجان ماده حاده
قبل نضج مسهل باید داد که درین وقت بانتظار نضج خطر عظیم است و خون محتاج بنضج نیست لهذا
در تپ دموی بروز اول فصد میکنند الا هرگاه فساد خون از آمیزش خلط دیگر بود
نضج آن لازم است **فائده** صفرای خالص بیک روز و صفرای غیر خالص به پنج روز و بلغم
که از اقسام غلیظ و رقیقه نبود به هفت روز و اگر از اقسام غلیظه و رقیقه بود به نه روز یا بتقدم
و تاخر و سودا به پانزده روز نضج می یابد **منضج صفرا** گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی
گل سرخ آلو بخارا مطبوخ یا نقوع نموده ترنجبین یا شربت نیلوفر یا سکنجبین یا مثل آن داخل کرده
بنوشند اما نقوع آنکه ادویه را در آب که بقدر نوشیدن بود تر دارند بعده مالیده صاف
کرده بنوشند و مطبوخ آنکه ادویه را در آب که بعد جوشیدن بقدر نوشیدن بماند جوشانده
صاف نموده بنوشند و اگر خواهند که تمام قوت دوا بر آید نقوع نموده بجوشانند و آنجا که
در مزاج مریض حرارت بود یا شهر یا فصل حار باشد اکتفا به نقوع و شیرجات باید نمود زیراکه
دوا از جوشیدن حرارت پیدا میکند و باید که در طبخ همه ادویه را یکبار نیندازند زیراکه بعضی
آتش کمتر خورند مثل نیلوفر عناب و ترید سفید و افتیمون و بعضی بسیار مثل بنفشه و سنا
و نیلوفر را بدست نمالند که بعد از طبخ بمالیدن تلخی پیدا میکند **منضج بلغم** گاوزبان
مویز منقی بادیان نیم کوفته اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان شکاعی مطبوخ یا نقوع
نموده خمیره بنفشه یا عسل خالص یا انگبین بعمل آرند و نخود آب بنضج بلغم اثر تمام دارد ولیکن در تپ
نباید داد و هرچه معدل بلغم است منضج اوست **منضج سودا** گاوزبان سپستان عناب
بادرنجبویه اصل السوس مقشر نیم کوفته اسطوخودوس نقوع یا مطبوخ نموده شربت
سیب ممزوج ساخته بعمل آرند و هرچه معدل اوست منضج اوست و اگر بخلطی خلط دیگر

یار بود رعایت آن مرعی دارند ادویهٔ مفرده معدلهٔ خون تخم کاسنی تخم کاهو تخم کشنیز خشک صندلین بهیدانه عناب گل سرخ خاکشی تمر هندی لیمو گل نیلوفر برادهٔ چوب شلیم ادویهٔ مفرده معدلهٔ صفرا تخم خرفه تخم کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خیارین صندل سفید تخم کاهو بهیدانه اسپغول ادویهٔ مفرده معدلهٔ بلغم بادیان انیسون اصل السوس کمونی مقشر سنبل الطیب تخم کشوث خبازی ادویهٔ مفرده معدلهٔ سودا گل گاوزبان برگ گاوزبان سپستان تخم خربوزه اصل السوس افتیمون

فصل در مسهلات و ملینات

بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق و از اعضای قریبه و بعیده بیرون آرد و ملین آنکه ماده را از قعر معده از اعضای قریبهٔ آن بیرون آرد و در ملین منضج دادن شرط نیست بخلاف مسهل و در مسهل شرط آنست که بر در مسهل ابر و کثرت هوا و شدت حرارت و برودت نبود و استعمال مسهل در ضعف معده و قلب نباید الا بعد تقویت آن و در سوء الهضم استعمال مسهل ممنوع است و در سن ما بعد یکپاس روز برآمده و دیگر ما بوقت سه ساعت شب با قیماند و در ربیع و خریف بوقت صبح مسهل بخورند و در کثرت سده و اوجاع بعد تفتیح و تسکین مسهل بدهند و نهیمه که گفته شد لحاظش بوقت ضرورت جائز نیست و باید که بالا حبوب مسهله قدری آب بنوشند که آنرا بگذارد و بر مسهل سیال مثل مطبوخ و نقوع آب گرم ندهند که بسبب ترقیق مسهل را در معده نمی گذارد که عمل کند الا وقتیکه مسهل در معده قرار گیرد یا در وقت ظهور عمل مسهل جرعه جرعه آب گرم نوشیدن بهتر است و هرگاه قبض اسهال مطلوب بود بقدر کثیر بنوشند که مسهل را از معده بدر آرد و قبض حاصل گردد و اگر غیر سیال مثل حبوب و سفوف بود آب نیم گرم بنوشند و اگر در مسهل تربد و زنجبیل داخل کنند آب سرد نوشیدن لازم است و بحر در مزاج نیز آب سرد جرعه جرعه دهند و چون مسهل خورده شود خواب نباید نمود الا بالای مسهل قوی خواب کردن ممد اوست زیرا که مسهل بزودی از معده بدر نمی آید و در آن قرار گرفته کما ینبغی عمل خود می نماید و مجلس محفوظ باید نشست و از حرکات غلیظه اجتناب ورزند و اگر مسهل عمل نکند مسهل دیگر بالای او ندهند بلکه بشیافه و باشیاف دیگر مثل شربت ورد و مکرر و شربت دینار مدد نمایند و آنجا که مسهل داده باشند و عمل نکند و بهوشی آرد نزو قی کنانند و اگر کفایت نکند و مانع دیگر نبود فصد باسلیق اکحل کنند و اگر رعت

عمل حرارت بعده در امعا پدید آید لعاب اسبغول مسلم و لعاب بهیدانه بدهند و وقتیکه قبض مطلوب
باشد بضرورت با برنج بخورند و اگر تپ باشد بجای آن تخم ریحان و تخم خرفه بریان استعمال کنند
و آنجا که بعد اشتداد که مسهل بطبع خواهد بر آید اول قی کنند بعده مسهل بنوشند و بعد الفراغ مسهلات
از حمام و جماع و حرکات و از شئ که قوی القوت یا قوی الطعم بود تا چهل روز اجتناب
ورزند و بدانکه هیچ دوای نیست که بجز یک خلط دیگر را بیرون نیارد و آنچه مخصوص بصفرا و بلغم
و سودا کرده اند بنابر آنست که وی را بیشتر برون آرد **ادویه مفرده مسهله صفرا**
تمر هندی آلو بخارا ترنجبین شیرخشت برگ سنا هلیله زرد گل بنفشه گل سرخ مغز فلوس
ادویه مفرده مسهله بلغم شحم حنظل غاریقون تربد سفید مجوف خراشیده حب النیل
سورنجان شیرین سکبینج جلینی زنجبیل انجبار زرد روغن بید انجیر بدانکه غاریقون نباید کوفت
زیرا که در وی جسم سخت مانند ناخن سخت میباشد لهذا آنرا بغربال موی مالند تا اجزای صغیر
مستفرغ شوند و آن جسم سخت بالای غربال بماند **ادویه مفرده مسهله سودا**
هلیله کابلی هلیله سیاه حب النیل سنای مکی افتیمون اسطوخودوس پوند چینی بسفایج و غیره و باید
که افتیمون را در پارچه بسته در طبیخ اندازند و در شب قبل از دو هفته استعمال هلیلجات
نکنند الا بوقت ضرورت بعد اصلاح **نسخه ملیّن مبارک** که باکثر امزجه و ضعیفان
و زنان حامله و اطفال و جمیع امراض باطنه و ظاهره و حمیات و اورام احشاء موافق است **ص**
مغز فلوس سه توله در آب گرم و گلاب مالیده صاف کرده یا برای حرارت با آب کاسنی
سبز مروق یا شیره تخم تربوز و مغز تخم کدوی شیرین یا برای ورم احشاء با آب عنب الثعلب
سبز یا برای نفخ معه شیره بادیان با اضافه روغن بادام شیرین و گلقند بنوشند
فائده در ترکیب طبیخ ادویه مسهله اول در آب یا عرق اصول و فواکه شگوفته
را جوش دهند و بوقت طبیخ بزور شگوفته داخل کنند و بعد جوشانیدن شگوفه ها
بیندازند پس وقتیکه ثلث یا ربع آب باقی ماند مالیده صاف کرده مغز فلوس
و ترنجبین و غیره داخل کنند **فصل در حقنه و شیافه** و بیان هر دو گذشت **فصل**
در فصد و آن استفراغ کلی است زیرا که اخلاط اربعه مستفرغ میشوند و تا پانزدهم هر ماه
و در گرما و سرما و ابر و هوا و بارش فصد نکنند و از روزهای اسابیع فصد در روز یکشنبه
و سه شنبه و پنجشنبه بهتر است و در دوشنبه و چهارشنبه و جمعه خوب نیست و بعد از

بلوغ تا شصت سال بفصد اجازت است و بعد ممنوع الا بوقت ضرورت جائز و هرگاه معده و جگر
ضعیف بود و بعد فصد غشی حادث گردد و فصد نباید کرد و فصد با امتلاء معده و خلو آن و زنان حائضه
و حامله و قولنج را و بروز بحران زیان دارد و اگر مرض بعضوی بیک جانب افتد و برای آن حاجت
بفصد آید و سه روز بران نگذشته باشند فصد از جانب مخالف زنند و اگر سه روز گذشته
باشند در جانب موافق و اگر در سر باشد حاجت افتد قبل از زوال آفتاب کنند و بعد از زوال
آفتاب و اگر از خطای فصاد زخم نشتر بعصب رسد صندلین و گشنیز ضماد نمایند و تخته قوت از جانب
مخالف فصد کنند و اگر نشتر بشریان رسد زرودی کندر و دم الاخوین و سفیدی بیضه مرغ سرشته
بجراحت نهند و ببندند و تا سه روز نگشایند اگر خون بند شود فهو المراد و اگر بند نگردد همین تدبیر
بعمل آرند و علامت رسیدن زخم نشتر بشریان آنست که خون سرخ و جهنده از فصد برون آید و بدانکه اکثر
عروق آورده شد تا یقین برای فصد مخصوص اند الا درین مختصر بیان آن آورده که اکثر مکتب اند و انها حاجت
می افتد تحریر می باید رگ پیشانی برای گرانی سر و صداع مزمن نیز زنند و طریق گشادن آنست که جامه
بگلو بربندند تا رگ پدید آید و از نشتر که مخصوص این رگ پیشانی است بگشایند چهار رگ عبارت از آن رگها
است که دو برلب بالا و دو برلب زیرین واقع اند و در باطن لبها می گشایند برای امراض لثه و دهن
فائده می نماید قیفال سر رگ را گویند که برابر ابهام واقع است و برای علتهای سر و درد سر و سعفه
نیز زنند اکحل هفت اندام را گویند که برابر سبابه واقع است در وسط دست برای علتهای تمام بدن
می گشایند و آنرا نهر البدن نیز خوانند باسلیق برابر انگشت وسطی واقع است در وسط دست برای
علتهای تنور بدن و جالد می زنند حبل الذراع در بعضی دست با رگ باسلیق و در بعضی دست
با رگ اکحل مشتمل میباشد و منفعتش مثل منفعت باسلیق است ابطی برابر خنصر است و نزد ابطی
خنصر برای علتهای احشا نیز زنند و آنرا اسیلم نیز نامند صافن رگیست مابین انگشت اکبر و انگشت دوم قدم
ماده را از سر فرود آرد و حیض براند و برای خارش ران و خصیه مفید است عرق النسا رگیست
که بر ساق پا واقع است و منفعت آن مثل منفعت صافن است فصل در حجامت و ارسال
علق اما حجامت با شرط بود و بی شرط آنچه با شرط بود استفراغ از جمیع عضو باشد و اولی آنست که
تا تاریخ پانزدهم حجامت نکنند و بهترین ایام شانزدهم و هفدهم است و بهترین وقت یک پاس
روز بر آمده و تا وقتیکه تنقیه عام نکرده باشند متوجه بتنقیه خاص نشوند و حجامت بر پس سر
را پاک کند و بر قمحدوه اختلال عقل و سودا دود و بر فقره‌های گردن ثقل اکحل باشد

اما فصیان آرد باید که فروتر از فقرات کنند و میان شانه ها خلیفه باسلیق بود اما معده را ضرر دارد
و خفقان آرد و آنکه بالا باید و بر ذقن دندان را سود دهد و بر فخذ از قدام اورام خصیتین را نافع
و بر ساق و کعب او بعد از طمث نماید و حجامت بی شرط بر آن است که ماده را از جهتی بجهتی
بوسیله آن جذب کنند اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد یا تحمل شرط مانند آن نبود و
بهترین علق آنست که از آبهای صافی گرفته باشند و مثل دنباله موش بود و پشت او سبز
و شکمش سرخ بود و طویل نیز نباشد و باید که چون علق بگیرند بعد از دو روز بدین نهج استعمال
آرند که اول آن را سرنگون باید کرد تا قی کند و عضو را بشویند و بمالند تا سرخ گردد بعده
علق بران گذارند **فصل در رعاف** گاه در امراض دماغی باد حاجت می افتد
و تدبیرش آنست که ببوی اشیای سرخ نظر کنند و بر خشتی که از آتش گرم کرده باشند
قدری خل بران بنهند و بخارش در بینی کشند و اندرون بینی را از چیزی درشت
بخارانند که رعاف حادث گردد **فصل در طمث و نفاس** و ادرارش گاه بدر آ
طمث و گاه بقصد صافن و غیره حاصل می آید **فصل در قی** و ببوی آن در امراض
مزمنه مثل نقرس و مالیخولیا و استسقا و رعشه و غیره حاجت می افتد و کثرت قی موجب
ضعف بصر و سمع است و اوجاع و غیره را مضرت دارد و پس هرگاه بقی حاجت
افتد یک روز بیشتر غذا از نرم خورند و روغن خوشبو بر بدن مالند و بروز قی چیزی
ملائم بخورند بعد زمانی شایسته مقیات حسب حاجت بنوشند و قی کنند و کسی را
که قی باسانی نیاید باید که سه روز بحمام رود و تدهین نماید و غذاهای مختلف و ملائم بخورد و پس
بخانه گرم یا بحمام قی کنند اگر هوا سرد بود اما هنگام قی رفاده بر چشم بندد یا از دست بر
چشم را محکم گیرند و این برای آنست که نزول در چشم فرود نیاید چنانچه بقراط گفته شخصی را
دیدم که هنگام قی رفاده بر نبست چشم نه بسته بود و پس در چشم آن نزول الماء پدید آمد
و نابینا گشت و اگر از مقیات شوربتی در معده ظهور یابد شوربای مرغ باید نوشید و این همه
که گفته شد قیست که بی اضطراری نبود و اگر اضطراری بود چندان باید کرد که معده پاک
گردد و مقیات صدر سکنجبین ساده ده مثقال با پنجاه مثقال آب بنوشند و قی کنند مقیات
بلغم تخم شبت دو درهم با آب جوشانند و عسل خالص آمیخته بنوشند و قی
کنند مقیات سودا ترب را بشکافند و چند [illegible] سیاه دران پر کنند دان

ترب یا ادر سکنجبین باده یک شب گذارند و علی الصباح بجوشانند و با آب گرم کنند تا قے حادث شود
فصل در بول الدم سبب او جراحت مثانه یا اوجاع پشت و استسقا یا حاجت حجامت است
و او را پس از ادویه مدره حاصل سے آید **فصل در عرق** و تدبیر او را رشح چنین
است که در حمام گرم بغیر از استعمال آب یا تمازت آفتاب سکونت ورزند یا خود را بجامه بپیچید
و بخار آب مطبوخ به بدن رسانند که عرق آید **فصل در بزاق** و تدبیر برش که عاقرقرحا
یا شے دیگر تیز مثل آن بر زبان مالند و سرنگون دارند **فصل در مخاط** پس و سایرش
انزاع اخلاط غلیظه و رقیقه دماغ پاک سے نماید پس تدبیر آن است که سر و گردن را از جامه بپیچید
و چیزے که عطسه آورد در بینی دمند و مثل آن تدبیرے که ممکن بود بعمل آرند **قانون دوم**
در کلام کلی باحکام ادویه مفرده و مرکبه و اغذیه و هر چه متعلق باو ست و آن مشتمل است بچند احکام
حکم اول در ادویه مفرده بدانکه هر چیزے که وارد بدن شود و منفعل بحرارت غریزی
میگردد پس اگر بالوقت اظهار کیفیتے نشود دوا معتدل گویند و اگر اظهار کیفیتے شود الا کما حقه محسوس
نگردد درجه اولی گویند و اگر اظهار کیفیتی شود و نیز کما حقه محسوس گردد درجه ثانی خوانند و اگر اظهار کیفیتی بضرر بود درجه
ثالث است و اگر اظهار کیفیتے بحدے بود که بهلاکت انجامد درجه چهارم است و هر درجه را به سه مرتبه
دانسته اند مرتبه اول اعلی دوم متوسط سوم اسفل و پوشیده نماند که بعض ادویه را بعد ترکیب قوت
مرکبه حاصل میشود که او مزاج ثانی است و مزاج ثانی بدو طریق است یکی آنکه ترکیبش طبعی بود
مثل لبن که از مائیت و جبنیت و سمنیت مرکب است دوم آنکه ترکیبش صناعی بود مثل تریاق
و بر تقدیرین مذکورین آثار متضاده حادث میشود مثل حرارت و برودت و در مزاج ثانی گاه
قوی و مستحکم بود که از سوختن جدا نگردد مثل ذهب و گاه از و ضعیف بود که از سوختن جدا گردد و نه از
طبخ مثل بابونه که قوت قابضه و محلله آن در طبخ جدا نمی شود و گاه از و ضعیف بود که بطبخ جدا
گردد و نه از غسل مثل عدس که قوت محلله آن در طبخ جدا گردد و گاه از و ضعیف بود مثل هندبا
که از غسل اجزاء لطیفه آن زائل میشوند و تاثیر دوا یا خارجی بود و فقط مثل بصل که ضماد آن مقرح
باشد بخلاف اکل یا داخلی بود مثل اسفیداج که اکلا بخلاف ضماد قاتل است
و یا هم خارجی و هم داخلی بود مثل برودت آب و گاه تاثیر داخلی بالعکس خارجی بود
مثل کشنیز که ضماد آن محلل است و اکلا برودت و غلظت سے نماید و مزاج
ادویه به تجربه و قیاس دانسته می شود اما تجربه پس باید که دوا واحد که

از جمیع کیفیات عارضے معرا بود در علل متضاده بسیطه که قوت دوا نیز موافق قوت مرض
بود بتجربه کرده آید اما قیاس پس دوا و بچند وجه دلالت میکند وجه اول لون و استدلال
بآن چنین است که برودت جسم رطب را سفید و جسم یابس را سیاه مے سازد و حرارت
بخلاف آن وجه دوم رائحه پس حدت و عفونت آن دلیل حرارت و رطوبت بود و عدم آن
دلیل برودت وجه سوم طعم است دوا مختلف میشود باختلاف فاعل و ماده یا ماده کثیف
بود یا لطیف یا متوسط و فاعل یا حرارت بود یا برودت یا اعتدال پس دواے کثیف
حار تلخ و کثیف بارد عفص و کثیف معتدل حلو و لطیف حار حریف و لطیف بارد حامض و لطیف
معتدل دسم و متوسط حار مالح و متوسط بارد قابض و متوسط معتدل تفه بود وجه چهارم
سرعت و بطوء انفعال دوا است و او چنین است که دو دوا که بدو دواے دیگر به تخلخل و
لطافت و کثافت مساوی بود هر دو را نزد موثر بارد یا حار بتفریق مساوی دارند
پس هر که از هر دو دوا تو موثر جلد قبول کند در وے کیفیتے که بآن موثر موجود است غالب
خواهد بود و طبیعت و افعال و خواص ادویه مفرده قریب ذکر مے یابد انشاء
الله تعالے **حکم دوم** در ادویه مرکبه مشتمل بچند فوائد **فائده اول** در ترکیب ادویه
و به ترکیب آنها بان حاجت مے افتد که از دواے واحد مطلب حاصل نگردد پس بعض ادویه
نافع کلیه و بعض نافع طحال و بعض منقے جگر و بعض منقے مواد طحال و بعض مقطع اخلاط و بعض مرقق آن
و بعض مغلظ آن و بعض منقی معده و بعض منقے صفرا و بعض منقے بلغم و بعض منقے سودا و بعض
منقے امعاء و بعض منقے مواد مفاصل و بعض منقے دماغ و بعض منقے مواد صدر و ریه
و بعض منقے مواد عضلات و بعض مدر و بعض حابس و بعض مسکن اخلاط و بعض مقوے قوے
وغیره و بعض مضعف اند که ترکیب بعض انها به بعض حسب ضرورت لعمل مے آید و ترکیب
گاه حسب اوضاع اعضاء بود مثلاً اگر عضو بعید مثل کلیه و مثانه و قلب وغیره بود که نفوذ دوا
بآن محال است به ترکیب دواے سریع النفوذ مثل سلیخه و انیسون حاجت مے افتد و اگر
عضو شریف مثل معده و کبد بود که در علاجش باستعمال دواے محلل حاجت افتد
بترکیب دواے قابض مثل مصطگی دارچینی واجب است که قوت عضو ساقط نگردد و گاه
بحسب احوال بود مثلاً اگر عضو ذکی الحس مثل چشم و فم معده وغیره بود دواے
مخدر بیامیزند که قوت عضو قائم ماند و اگر کثیف مثل کلیه بود دواے منقے مثل

تخم خیار بیامیزند و اگر عضو مشارک عضو دیگر مثل معده و دماغ بوده دوائے که موافق هر دو عضو بود بیامیزند
وگاه ترکیب حسب اختلاف طبع دوا بود مثلاً بدوای بدمزه دوای صالح الطعم و بدوائے بدبو دوای
خوشبو ضم کنند که معده متنفر نگردد و بدوای غثیان آور دوای حابس قے و بدوای مضر معده
مثل سقمونیا دوائے مصلح آن مثل مصطگی و بدوای مضر قلب مثل اسبغول دوای مصلح آن
مثل زعفران بیامیزند وگاه حسب اصلاح کیفیت دوا بود پس برائے حدت کیفیت
دوائے یکسر آن مثل کتیرا با سقمونیا و برائے قوت کیفیت دوای مقوی آن مثل زنجبیل با
تربد ضم آمیزند و نیز ازین قبیل است که بوقت حاجت حرارت زائده بدوای حار دوای حار
بوقت حاجت برودت زائده بدوای بارد دوای بارد افزایند وگاه ترکیب حسب ضرورت مرض بود
مثلاً در قرحه که اندمال و دورے چرک مطلوب است و دوای واحد نیست که این دو فعل متعلقه
از وحادث شوند پس بالضرور ترکیب مثل ترکیب توتیا و زنجار حاجت افتد یا آنکه دوای واحد
یافته شود الا در یک قوت قوی بود و قوت دوم ضعیف مثل بابونه که در وی قوت تحلیل
قویست و قوت قبض ضعیف پس بوقت زیادتے احتیاج قوت قبض دوای قابض
با او ضم کنند وگاه باشد که بدوای سریع النفوذ که در موضع معلول قرار نگیرد
که مطلوب حاصل آید دوای ماسک آن بیامیزند تا که دوای سریع النفوذ دوای آن
در عضو معروف قرار گیرد و مطلوب حاصل آید فافهم و ضابطه در اخذ مقدار ادویه نیست
که بدوائیکه حاجت اکثر بود یا عضو معلول بعید از معده بود مقدار دوا اکثر از مقدار دوائے
دیگر گیرند و در خلاف آن بالعکس بعمل آرند فائده دوم در مقدار شربت مرکب
باید که اوزان ادویه مفرده و اعداد شربات را جدا جدا جمع نموده اوزان را حزر بر اسمے که بعدد
شربات بود بگیرند و او مقدار شربت مرکب است مثلاً اوزان بست درم و اعداد
شربات پنج عدد واند پس مقدار شربت مرکب چار درم خواهد بود و بالعکس آن اگر اوزان
پنج درم و اعداد شربات بست عدد واند پس مقدار شربت مرکب ربع درم خواهد بود و
فائده سوم در معرفت درجه مرکب باید که درجات اجزای حاره و بارده را جدا
جدا جمع نموده اقل را از اکثر نقصان دهند و باقے را بر اعداد اسمے شربات ادویه
قسمت کنند و خارج قسمت را درجه مزاج مرکب دانند مثلاً گل که در سوم گرم و خشک
دو شربت است و بنفشه که در دوم سرد و تر و او نیز دو شربت است پس بعد نقصان

اقل از کثیر یک درجه چهار بماند پس وقتی که درجه واحد را بر اعداد وسمی نسبت ادویه که چهار اند
قسمت نمودیم مزاج مرکب حار بربع درجه قرار یافت **فائده چهارم** در تحقیق
معاجین اول دارو های را که تحفه و تازه باشند از خاشاک و غبار وغیره صاف و پاک
نموده جدا جدا کوفته بیخته وزن نمایند بعده آنها را یکجا کرده سحق کنند و اگر در مرکب جواهر که کشته
محتاج باشند یا یک قسمت از ادویه که بلا سوختن و بریان نمودن محتاج باشند آنها را سوخته
و بریان نموده بعمل آرند و ادویه که قابل حل کردن مثل زعفران وغیره باشند بگلاب حل نمایند
پس سه وزن از ادویه عسل خالص گرفته بآتش کف بر دارند و بقوام مناسب آرند و آن
زعفران محلول را بیفزایند بعده جواهر و مجربات را داخل کرده بکفچه زنند و از آتش فرود آورده
بقدر معتدل سرد کنند و ادویه اندک اندک داخل کرده لت [illegible] زنند و از آن بعد ادویه
طیبه وغیره محلول و مشک و ورق نقره و طلا بیفزایند و در ظرف چینی نگاه دارند و یک
شبانه روز دهن ظرف کشاده دارند و تجویز نیکه در وافیون بود بعد شش ماه و اقل درجه
بعد چهل روز باستعمال آرند و اگر افیون نبود بعد هفت روز بخوردن آن اجازت است +
فائده پنجم در احکام ادویه مرکبه **ایارج فیقرا** فیقرا بزبان یونانی
تلخی را گویند و چون جزو عمده آن صبر است بدین نام خوانند و استعمال آن بوقت خواب
در حالت خلو معده بعسل و آب گرم لازم است و سفوف و حبوب و معجوناً استعمال میکنند پس سفوفاً
قوتش تا سه ماه و حبوباً قوتش تا شش ماه و معجوناً قوت آن تا چهار سال باقی میماند +
اطریفل قوتش تا دو سال باقی میماند و اگر روغن بادام یا دهن مربع بود از دو سال زیاده
قائم ماند و استعمال آن بعد دو ماه جائز است **جوارش** قوت آن تا دو ماه باقی میماند
الا جوارش بلادر قوتش تا مدت دراز قائم ماند و استعمالش بعد شش ماه باید **حبوب**
قوت حبوب مسهل تا سه ماه و قوت حبوب [illegible] تا شش ماه و قوت حب جدوار
و [illegible] فیون تا دو سال است **ادهان** تا وقتیکه تغیر در لون و رائحه راه نیابد استعمالش
جائز است الا روغن بلسان و قسط هر چند کهنه شود قوی گردد **سفوفات** قوت آنها
تا دو ماه باقی میماند و استعمالش در ضعف معده و امتلاء جائز نیست الا خوردن سفوف
لذیذ سریع النفوذ باک ندارد **سکنجبین** منقی معده ملطف اخلاط غلیظ مسکن حرارت
و غلیان دم و بعلل بارده و حاره نافع و عسلی از سکری بهتر است و بزوری [illegible]

مسهلات و برعشه و بواسیر و فالج و وجع رحم و ضعف مثانه و تقطیر البول و شقاق مقعده مضرت
دارد • **جلنجبین** مقوی و منقی معده و دماغ و سکری حار در درجه دوم و معتدل برطوبت و یبوست
و بعد دو سال ضعیف گردد و عسلی گرم و خشک در درجه دوم و قوتش تا چهار سال باقی میماند
و آنچه بعوام مشهور است که جلنجبین هر چند کهنه شود قوی گردد اصلی ندارد • **اقراص**
اکثر اقراص را قوت تا شش ماه باقی است الا قرص کوکب که استعمالش بعد شش ماه جائز است
و قوتش تا دو سال باقی میماند و فساد الطبع در اقراص آنست که بسیار خشک کرده شوند
تریاق کبیر شیخ الرئیس فرموده که مزاج تریاق برابر مزاج انسان است یعنی
بعد چهارده سال بالغ و تا سی سال جوان و تا شصت سال کهل و بعد ضعیف میگردد و
تریاقیت نمی ماند الا حکم معاجین کبار دارد و امتحان آن آنست که چون در شیر حل کنند
شیر بسته گردد و اگر در دهن افعی انداز تدبیر و اگر هنگام منزل شدن بقدر باقلا بخورند
امساک کنند و اگر بعد سقمونیا خورند منع عمل سازد و اگر بقدر باقلا در طشت که از خون جاری بود
بیندازند جمله خون لخته شود و اگر بدین صفات موصوف نبود خالص نباشد • **فلونیا**
و بر شعثا قوتش تا هفت سال باقی بود و بعد شش ماه باستعمال می آرند • **مثرودیطوس**
قوتش تا هفت سال باقی میماند و بعد شش ماه بعمل می آرند • **معجون**
خیار شنبر و سفرجلی قوتش تا دو ماه باقی میماند • **معجون آنانسیا** استعمالش
بعد شش ماه جائز • **مادة الحیوة** بعد دو ماه استعمالش جائز و قوتش تا چهار سال
باقی میماند • **انقردیا** قوتش تا پنج سال باقی بود و استعمالش بعد شش ماه بشرطیکه
در شعیر دفن کرده باشند • **دواء المسک** استعمال آن بعد دو ماه جائز و قوتش
تا شش سال باقی است • **مراهم** قوت اکثر مراهم تا شش ماه باقی ماند و قوت بعض مراهم
تا مدت ده سال قائم باشد • **حکم سوم در اغذیه مرکبه** • فاضل گوید
که درجات علاج سه اند اول علیا که علاج بغذا بود و او مختار اطباء حذاق است دوم سفلی که
علاج بغذا و ادویه مرکبه باشد و او مختار اطباء عوام است سوم متوسط بینهما که علاج بغذا و دوا
مفرد بود و او مختار اطباء حاذق است پس اکنون بدانکه • **اسفیدباج** طعامی است
که گوشت را بمصالح مناسبه پزند و خورند و بعد آن بکار برند • **اسفاناخ** و ماش
مقشر و کدوی دراز و اندک نمک کنند لطیف و مرطب و مصلح الکیموس است

و با کثر امراض سر مثل مالیخولیا و جنون سوداوی و سبات مفید **ماء الشعیر** غذائیست بسیار موافق که در امراض حاره توان داد و طریقش آنست که شعیر جید مقشر در آب شیرین و صاف با آتش ملائم بپزند و کف بردارند تا آنکه نجته شود پس آن آب صافی ساخته را بکار برند و شیرین نمودن آن بشکر نیز مناسب ضروریست و گاه در امراض صفراوی لیمو نیز داخل می کنند و در موازنه آب اطبا را اختلافست بعضی گویند که از شعیر ده چند باید و شیخ نیز همین گوید است و بعض بیست و چهار چند قرار داده اند نزد جمهور چهارده چند قرار یافته و این را ماء الشعیر محض گویند و اگر در ماء الشعیر سپستان و عناب و مانند آن داخل کنند ماء الشعیر مدبر خوانند و اگر تقویت زیاده مطلوب بود یا رچه گوشت بماء الشعیر بیفزایند و بماء الشعیر سکنجبین ساده نبایدآمیخت

سنله و کهچرے طعامیست بهند مشهور و برای مریضان نیکو غذا است دانرا همراه اشیاء مناسبه مرض مثل اچار نعناع و مربای تمر هندی بخورند **زیرباج** شوربای گوشت است که از فواکه خشک بپزند و بزعفران خوشبو کنند **نخود آب** غذائیست موافق امراض بلغمیه و به نزول الماء نافع و ترکیبش معروف **درشکیه** برای علل صفراوی و دموی نافع و مقوی معده حار و بحرارت کبد مفید و ترکیبش آنست که زرشک را با آب بپزند چندی که گل گرم نموده در آن بجوشانند که عفونت آن زائل گردد و بعد روغن گاو در روغن بادام اندخته به شکر سفید بقوام آرند **تمریه** طعامیست ملین بطن و مفید بعلل صفراوی ترکیبش آنست که تمرهندی را طبخ نموده به شکر سفید بقوام آرند **خشکه** طعامیست بهند مشهور اگر با مربای تمرهندی تناول نمایند بامراض صفراویه مفید و اگر بمزورات استعمال کنند برای حبس اسهال نافع **شیربرنج** طعامیست سریع الهضم مقوی باه و افزاینده شیر الا باصحاب سنگ گرده و مثانه مضر بلاوف غذائیست صالح برای حفظ صحت **الاسطنبیت** **ماء الارز** که بهندی پیچ گویند تسکین عطش نماید **قلیه و یخنی** مشتمل بر ملین طبع و با مزعفر بازده بسیار مفید و قلیه از یخنی بسبب اجزاء نخود حرارت قوی دارد **دال ماش** که بدال مونگ مشهور است سریع الهضم صالح الکیموس است خصوصا غیر مقشر آن **نان** پس نان خمیری سریع الهضم کثیر الغذا مسمن بدنست و نان فطیر دیر هضم و قابض و مسدد **طلخجین** طعامیست

بسوداوی مزاج موافق ترکیبش آنست که گوشت را پخته بصبغ و دارچینی و روغن گاو و روغن بادام
و قدری زیره سفید بیندازند مصیصه نیم برشت مبهی است و مغلظ الدم و خشونت حلق و
ضیق النفس و سل نافع مصوص بضم میم و صاد مهمله و سکون واو و صاد مهمله دوم طعامیست که گوشت
مرغ جوان و دراج با بقولات سرد یا گرم و ادویه خوشبو ترتیب دهند و منافع آن تابع اجزای اوست
حلوا سوهن ترکیبش معروف مسمن بدن موافق مبرودین و بالشباب سودا مبعده نافع هریسه
مقوی دماغ و ترکیبش مشهور هریسه طعامیست که گندم و جو و گوشت مرغ در روغن
بادام ترتیب دهند مزاجش گرم و تر کثیر الغذا مسمن بدن است و مقوی گرده و عصب و باه
دیر هضم و سده است مصلحش در محرورین سکنجبین و رب و در مبرودین انگور هلام
بضم ها و فتح لام غذائیست که گوشت گاو و امثال او را بعد از پختن با آب و نمک در جای گذارند
که آب آن بچکد بعد بحسب احتیاج بقولات حاره یا بارده را در سرکه پخته گوشت مذکور را
دران بیندازند و بقول را برداشته بکار برند و مزاجش مثل بقول مطبوخه باشد
اباال بفتح همزه و هاء مهمله از جمله اغذیه است و آن شوربای گوشت
و بقولات مطبوخه باشد که صاف کرده می آشامند و گاه در آن ترشی نیز
داخل می نمایند و در افعال مثل بقولات مخلوله باشد طفشیل بفتح طاء
و سکون فاء و کسر شین غذائیست از اغذیه قدیمه و ترکیبش آنست که عدس مقشر را در
سرکه بپزند قلیل الغذا مسکن حدت خون و صفرا است و بقطع سلس البول و ضعیف
نافع مضر بامراض سوداوی و اعضاء عصبانی و باه و مصلح او شیرینی است حکم چهارم
مشتمل بر چهار فائده فائده اول در بعض احکام ادویه مفرده بدانکه در اغذیه و ادویه شرط
آنست که هر چه حیوانی بود از حیوان صحیح المزاج در فصل بهار بعد از ذبح بلا فاصله بگیرند
و آنچه معدنی بود در اول زمستان بگیرند و بهترین او آنست که در رنگ و جوهر معیوب نبود
و از خاک و دیگر کثافتها پاک و صاف باشد و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط
و برگ را بعد از تمامی نمو و قبل از زرد شدن و تخمها را بعد از استحکام و گلها
و شگوفه ها را بعد از شگفتن و قبل از پژمردگی لیکن گل سرخ را قبل از تمام شگفتن و
شاخها را بعد از تمامی نمو و قبل از خشک شدن و بیخها را بعد از استحکام ثمر تا وقت
برگ و صمغ و عصاره بار اول بعد از تختن شگوفه باید گرفت و هر دوائی که از نباتی

قوی بود و حیلۀ قوت نزد اخذ ادویه بعد از غروب و قبل از طلوع آفتاب منع بود و در و داشتن
ادویه رعایت چند امور مرعی دارند یکی همراه دواروی دیگر را گرفته نگاه ندارند دوم آنکه
دوائی که از تنها داشتن متعفن یا گرم خورده یا از تحلیل مفقود گردد آنرا بدوائی دیگر که با لخاصیت حفظ
از عفونت وغیره نماید مثلاً کافور با شعیر و فرفیون بشبت و فلفل بباقلا و زعفران بزرده
بیضۀ مرغ بدارند سوم آنکه مشک و عنبر وغیره را در شیشه که دهنش بموم سفید بسته باشند
نهند و همچنین تخم خیارین را در کیسه نگاه دارند چهارم آنکه در مکانی که حرارت و رطوبت و برودت
و یبوست آن معتدل بود و از دخان و هوا نیز خالی بود دوا را در آن بدارند و تخمیس آنکه
درد و نیلوفر و بنفشه وغیره را با ادویه قوی الرائحه مثل حلتیت و مشک ندارند فایق
دوم در بیان مزاج و افعال و خواص ادویه مفرده بر سبیل اختصار **ابریشم** گرم و خشک
در اول مفرح روح و دماغ و در دفع خفقان و ضعف ریه و مقوی باه و نیکو کننده رنگ رخسار
و ابریشم محرق از مقرض در اشربه ضعیف بود و شربت از یکدرم تا سه درم بدلش مروارید
مضر گرده مصلح آن ایارون **ابهل** گرم و خشک در دوم مدر حیض و در اسقاط جنین و تقریح خبیثه
مفید و قطور روغن تخم آن که در ظرف آهنی او رروغن کنجد جوشانیده باشند برای قوت سمع
نافع شربت سه درم بدلش بوزن آن جوز السرو مضر معده و حلق مصلحش عسل **اترج** بفارسی
ترنج گویند پوست زرد آن گرم در اول و خشک در دوم و لحم آن اگر شیرین بود
سرد و تر در دوم و اگر ترش بود سرد و خشک تخم آن در اول و سوم گرم و در دوم
خشک و برگ و شگوفه آن در آخر دوم گرم و خشک مسکن قی صفراوی و مقطع صفرا
و جهت تسکین حرارت اخشا و تشنگی نافع شربت از خشک تا پنج درم و از مربای
آن تا پنج مثقال مضر جگر و دماغ مصلحش عسل و بنفشه **آلو** سرد در اول و تر در دوم
ملین مضر دماغ و معده مصلحش عناب و گلقند شربت آن تا نیم رطل بدلش تمر هندی **اذخر**
گرم و خشک در دوم مسکن اوجاع بارده محلل و مفتح سدۀ کبد مدر بول و حیض و آبی
که در و اذخر ترکرده باشند اتما هیدن آن برای قی بلغمی مجرب مولف مضر گرده
محرورین مصلحش گلاب شربت از نیم مثقال تا یک مثقال **اسفیداج** سفیده
را گویند با دویه چشم جهت درد و بثور و قروح آن نافع و حمول آن جهت قطع خون
حیض و منع حمل مفید و خوردنش خناق آرد و خوردنش زیاده از یک درم کشنده

اسارون بیخ گیاهیست در آخر دوم گرم و خشک محلل و مفتح و مقوی و منقی و ماغ مفتریه بدلش
بوزن آن زنجبیل شربت از یک مثقال تا سه مثقال اسطوخودوس در اول گرم و خشک و
محلل و مفتح سده دوا تا میدان یکدرم آن تنها جهت رعشه مفید بدلش در تنقیه سودا افتیمون
مضرتش مصلح آن کثیرا شربت از یکدرم تا پنجدرم اسبغول سفید آن سرد
در سوم و در دوم تر و سرخ آن تر در اول و سیاه آن با یبوست و از سیاه آن حقنا ب
بهتر آغشامیدن سفید آن مسکن تشنگی و حرارت و گویند که اگر کوفته آنرا بیاشامند
غشی و سقوط نبض حادث شود و بموت انجامد و علاجش سقی فرمودن بماء العسل کیش
در تلیین و خشونت سینه و سرفه پیدا نه و در تبرید تخم خرفه و مقدار شربت آن
از دو درم تا ده درم اسفاناخ در آخر اول سرد و تر و گویند معتدل است
ملین طبع سریع الهضم جید الغذا و کم نفخ تر از سائر بقولات مضر بمبرودین مصدع مصلح
آن روغن بادام یا سکنجبین و بدلش خرفه اشنه چیزیست مثل ریسمان پیچیده بدرخت
صنوبر و سائر درختها مسکون می شود مضر امعا مصلحش انیسون شربت آن تا سه
درم طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و قوی گرم در اول و خشک در دوم
دانسته اصل السوس در دوم گرم و در اول خشک منضج اخلاط غلیظه و مسکن
تشنگی و حمیات بارده را بالکیف مفید مضر گرده و سپرز مصلحش کثیرا و سرخ شربت تا پنجدرم
افسنتین گیاهیست مشابه بابونه گرم در اول و خشک در دوم قابض و مفتح شربت
از جرم آن از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا دو درم بدلش در تقویت معده بارد و
مضر معده مصلحش در محرورین آب انار و در مبرودین انیسون افتیمون گرم و خشک در سوم
مفتح و مسهل سودا و با بنفشه مسهل صفرا مضر ریه مصلحش صمغ عربی شربت آن بقول
شیخ چهار مثقال بدل آن در اسهال یک و نیم وزن آن حاشا اقاقیا عصاره ایست
غیر مغسول آن سرد در اول و خشک در اول سوم و مغسول آن سرد و خشک در دوم مجفف
و رادع و قابض و قاطع نفث الدم و مقوی معده و کبد و حابس نزلات حاره و
شده پیدا الکند مصلح آن روغن بادام شربت تا یکدرم بدلش بوزن آن عدس و طریق
غسل او آنست که در آب بسایند و هر چه بالای آب باشد بردارند و قرصها ساخته
خشک کنند اکلیل الملک در اول گرم و خشک و بعضی مرکب القوی دانسته اند

و محلل و ملین اورام صلبه و نوشیدن آب طبیخ آن بهر ادرار و کثرت منی نافع مضر انثیین مصلح
آن انجیر و مویز شربت تا دو مثقال بدلش هموزن آن بابونه **امرود** سرد و تر مسکن حدت صفرا و
خون **انجره** در اول سوم گرم و خشک در دوم و تخم و ثمرش جهت تخفیف زخمها نافع و آشامیدن
مطبوخ آن جهت امراض صدر مفید مضر گرده و امعا مصلح آن صمغ عربی و کثیرا شربت تا سه درم
و زیاده ازین مهلک تخم آن و در عمل باه عجیب الاثر **املج** در دوم سرد و در اول خشک قابض
و مانع ریختن مواد معده و مقوی قلب آشامیدن نقوع آن مانع انجره معده مضر سپرز
مصلح آن عسل شربت از جرم آن از سه درم تا پنج درم و در بی او خواص قریب بهلیله
دارد و طبع را ملائم کند **انجبار** در سوم سرد و خشک حابس دم از جمیع اعضا و مسکن قی مضر
مبرودین مصلحش زنجبیل شربت از عرق آن یک مثقال و از عصاره آن یکدرم و از برگ آن
پنج درم **انیسون** در آخر دوم گرم و خشک مدر بول و حیض و محلل و مسکن اوجاع مضر امعاء
و مصلح آن رازیانه شربت از دو درم تا پنج درم بدلش نیز رازیانه **انزروت**
صمغ درخت خار دار است گرم در آخر دوم و خشک در اول آن ملین و محلل ریاح و بهترین
مسهلات بلغم است و گویند پنج درم سائیده آن بسبب چسپیدن باحشاء و لت شدید سام
کننده است مصلح آن روغن بادام شربت از نیم مثقال تا دو مثقال بدلش صبر
اهلیلج اصفر در آخر اول سرد و در دوم خشک مقوی دماغ و جهت درد و سده نافع
مضر ثقل مصلح آن عناب شربت تا پنج درم **اهلیلج اسود** در وسط اول سرد و در
دوم خشک مقوی حواس و ذهن و حفظ دماغ و مصفی خون از سودا مضر جگر مصلح آن
عسل شربت تا دو مثقال بدل آن هلیله کابلی **اهلیلج کابلی** بعضی در برودت معتدل
و در اول خشک و بعضی گرم باعتدال مائل دانند مسهل بلغم و سودا مدر بول و مربای آن که زیاده
از یکسال بر او گذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده بلغمی شربت از
جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا بست مثقال بدلش هلیله زرد مضر دماغ و مصلح آن عسل

حرف الباء بالنگو در آخر اول گرم و تر مقوی دل و جهت خفقان مفید و
جهت زحیر مجرب شربت دو مثقال بدلش ریحان **بابونه** در دوم گرم و در اول خشک
محلل و منضج و مقوی دماغ مدر بول و حیض مضر حلق مصلح آن عسل شربت آن تا سه مثقال
بادرنجبویه در اوسط دوم گرم و خشک مقوی دماغ و دل و حافظه و معده و جگر و مفرح

و مفتح سده دماغ بدلش دو وزن آن ابریشم شربت از تازه آن تا بیست درم از خشک
آن تا ده درم **بقلة حامضه** در درجه دوم سرد و خشک مسکن تب تیز و قوت صفرا و اسود و مضر
بمبرودین مصلح آن عسل **بیرنگ کابلی** در آخر دوم گرم و خشک مخرج و مسهل بلغم
و سودا و اخلاط لزجه شربت آن تا سه درم مضر امعاء و مصلح آن کتیرا **پرسیاوشان**
معتدل مائل بگرمی مفتح و محلل و مطبوخ آن جهت اسهال سودا و صفرا و بلغم نافع و مدر حیض و بول
مضر سپرز مصلح آن مصطکی و بنفشه شربت تا هفت درم بدلش نصف وزن آن اصل السوس
بنفشه در اول سرد و در دوم تر مسهل صفرا مسکن تشنگی بوئیدن تازه آن
منوم کثرتش دل را ضعیف کند مصلح آن قند بی انیسون بدلش نیلوفر شربت تا پنج
مثقال **بصل** در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک مقوی شهوت طعام و باه و مفتح سده
دافع مضرت هوای وبای کثرتش نسیان آرد و مخدرین را زیان دارد مصلح آن خیسانیدن
بآب نمک و سرکه خوردن شربت یک مثقال **بسفایج** بجست در آخر دوم گرم و خشک
در اول آن مسهل سودا و بلغم غلیظ مضر سینه مصلح آن پرسیاوشان شربت از یک درم تا سه
درم بدلش نصف وزن آن افتیمون **بُسَّد** آنچه مشهور است که بیخ مرجان است
اصلی ندارد بلکه سنگی است سرخ سوراخ دار مثل خانه زنبور در اول سرد و در دوم
خشک مفرح و قابض و دافع وسواس مضر گرده مصلح آن کتیرا بدلش جهت حبس خون
بوزن آن دم الاخوین شربت تا یک مثقال **باقلا** در اول سرد و تر و خشک آن
در اول سرد و در دوم خشک منفخ و محلل و سریع الانحدار از معده اما اختلاج و نفخ آرد
مصلح آن مقشر نمودن و جوشانیدن در آب **بسباسه** در دوم گرم و خشک
مفتح و مقوی معده و باه و زیاده کننده منی مضر جگر مصلح آن صمغ عربی شربت
تا سه درم بدلش جوز بوا **بهمن** و او دو قسم باشد یکی سفید و دوم سرخ سفید
آن در دوم گرم و خشک سرخ آن گرم در سوم و قوی تر از سفید مقوی باه و دل و سمن
بدن زیاده کننده منی مضر ثقل مصلح آن انیسون شربت دو مثقال بدل هر دو موصلی
سفید بوزن آن **حرف التاء** **تخم کرفس** در دوم گرم و خشک مدر بول
و حیض شکننده ریگ شربت سه درم **تخم شبت** در اول گرم و تر
مقوی باه و نفاخ و ادرار شیر نماید شربت از یک درم تا هفت درم بدلش هم وزن آن

آن تخم شلجم **تخم خرفه** در سوم سرد و در دوم تر حرارت جگر و تپ های حاره را نافع
و برای سرفه حار مجرب کم لیف شربت از پنج درم تا ده درم بدلش نصف وزن آن اسبغول
تخم ترب در دوم گرم و در سوم خشک مدر حیض و بول و قی آرد و برص را نافع شربت
دو درم مضر جگر مصلح آن سپستان **تخم کتان** بهندی تخم السی گویند در اول
گرم و خشک مدر بول منضج اورام شربت سه درم مضر انثیین مصلح آن گلقند عسلی **تخم**
کنوچه باعتدال گرم و تر قابض مضر شش مصلح آن گلنار بدلش بوزن آن تخم کتان
تخم کشوث در اول گرم و در دوم خشک و بعضی گویند در گرمی و سردی
معتدل است مدر بول و حیض مفتح سده جگر مضر شش مصلح آن صمغ عربی شربت دو درم
بدلش بوزن آن افسنتین **تخم خربزه** در اول گرم و تر و گویند سرد و تر دفع
عطش کند و سرفه گرم را مفید مدر حیض مضر سپرز مصلح آن بادیان شربت از دو درم
تا پنج درم **تخم ریحان** در اول گرم و در دوم خشک مفتح سده و مانع و محلل اورام
شربت یک مثقال اطبا در معالجه زحیر از کوفتن ریحان منع کرده اند زیراکه لعابیه آن که مطلوب
است از کوبیدن زائل میگردد **ترنجبین** در اول گرم و تر ملین طبع و مسهل صفرا و از شیرخشت
لطیف تر و جهت تسکین عطش و تپ های حاره و سرفه نافع و در زحیر بجای ترنجبین شیرخشت
استعمال کنند زیراکه در ترنجبین قوت ادرار قویست مضر محرورین و سپرز مصلح آن تمر هندی
شربت از سه مثقال تا هفت مثقال بدلش شیرخشت **تمر هندی** در اول
سرد و در دوم خشک مسکن غثیان و قی صفراوی و تمر هندی را بسیار در آب بمالند که
غثیان آرد و سده پیدا می کند و نفاخ و بطی الهضم است مصلح آن بنفشه و کتیرا و عناب
و لعاب بیدانه شربت از هفت مثقال تا سی مثقال بدلش آلوبخارا و زرشک **تفاح**
سیب را گویند شیرین آن گرم در اول و تر در دوم و ترش آن در اول دوم سرد و خشک
مفرح و مقوی اعضاء رئیسه و جهت تقویت فم معده و خفقان نافع شربت هفت مثقال اولی
آنست که حار مزاج ترش و بارد مزاج شیرین تناول نماید **توت** شیرین آن گرم در
آخر اول و تر در آخر دوم مولد خون صالح مرطب دماغ و مفتح سده مضر جگر مفسد معده
مصلح آن سکنجبین و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک قابض و قامع صفرا
مسکن عطش مضر شش و عصب مصلح آن عسل **تودری** در دوم گرم و در اول

مبهی و مغلظ منی و مسمن بدن و نخوظ تمام آرد و برای سرخ کردن رنگ رخسار عجیب الاثر است
شربت از دو درم تا سه درم بدلش بهمن سرخ در دفع اذیت ادویه قتاله نماید شربت در رفع
سموم از سه درم تا پنج درم **حرف التاء المثلثه** **ثلج** بعضی سرد در سوم و خشک
در دوم و بعضی گرم دانسته اند مسکن درد دندان که از حرارت باشد و مخدر و معطش مضر
با حشاء ضعیف مصلح آن عسل و قرنفل **حرف الجیم** **جاوشیر** صمغی است گرم و خشک
در سوم محلل ریاح مفتح سده مقوی اعصاب ضعیف و متضعف اعصاب صحیح شربت آن
یک مثقال **جدوار** طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک مفرح و مقوی قوی و اعضای
رئیسه آشامیدن نیم مثقال سائیده آن در شراب جهت دفع سمیت مار مفید شربت از
نیم دانگ تا چهار دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال مضر محرور و یابس المزاج مصلحش
سکنجبین **جزمازج** در آخر اول خشک و در اول گرم **جلنار** در اول دوم سرد
و خشک قابض و مقوی اعضا مسدد و مصلح آن کتیرا شربت از یکدرم تا دو درم **جنطیانا**
در هندی پکهان بید گویند در اول سوم گرم و خشک مفتح سده محلل و قابض و مسکن اوجاع بارده
شربت تا یک مثقال **جند بیدستر** در آخر سوم گرم و در دوم خشک مفتح سده و محلل
اورام شربت آن یکدانگ بدلش مثل آن وج با نصف آن فلفل **جوز** در دوم گرم و در اول
خشک مقوی حواس باطنه خصوصاً با مویز منقی و جهت فالج و لقوه نافع است
جوز بوا در آخر دوم گرم و در سوم خشک مفرح و مسکن و حافظ حرارت غریزی
مضر جگر مصلح آن بنفشه شربت تا دو مثقال **چوب چینی** خوبی چوب چینی
آنست که غرقی بود و کرم خورده نباشد و باطن آن سرخ از ظاهر آن بود و مثل
کمان بسیار کج ندارد و در لینت و صلابت معتدل باشد و مزاجش نزد قومی گرم تر است
و حکیم عماد الدین هم بر نیست و هر گاه قصد بخوردنش نمایند اول بفصد و مسهل تنقیه
کنند و گاه حسب حاجت بر یکی اکتفا نموده آید و گاه فصد و مسهل هر دو بسبب
عدم حاجت متروک میشوند و این دوا با مراض سوداویه مزمنه بسیار نافع است
و قبل از استعمال چوب چینی عادت بکم خوردن نمک نمایند تا که بوقت شروع
قدری قلیل از نمک باقی ماند و برای مزاج گرم خریف و برای بارد ربیع مناسب
است و در میان ایام خوردن از آب سرد و حموضات و بقولات و لبنیات و فواکه

و اطعمهٔ غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات عنیفه و غم و رنج اجتناب ورزند و چون از خوردن
فارغ شوند همان پرهیز که در خوردن آن بود تا چهل روز مرعی دارند و بعده آهسته آهسته رجوع
بعادت خود نمایند و طریق استعمالش که مخصوص باین دو دوا است آنست که یک مثقال چوب
چینی عمده بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ سنگی یا نقره یا مسی قلعی دار اندازند
و قهوهٔ مناسب بوزن دو آثار بر آن ریخته تا دو پهر شب تر دارند بعده بر آتش
ملائم بپزند تا که چهارم حصه عرقیات بماند پس آهسته آهسته و بهمین ظرف صاف کنند و بهنگام وقت
صبح و بهنگام وقت شام با قدرے نبات شیرین ساخته بطریق قهوه بنوشند باقی بجای
آب صرف کنند غذا نان آرد گندم و چوده تلیه و پلاؤ و کباب بے نمک و حلویات مناسبه و
گوشت بچهٔ مرغ و دراج و دیگر غذاهاے لطیفه بخورند و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد
ریزه ریزه نموده در دیگ با ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند تا نصف بماند آتش
موقوف کنند و بهمین ظرف آهسته آهسته واسارند و این آب را در نوشیدن و طعام پختن
و استنجا و مثل آن صرف نمایند و نیز قدرے ازین آب گرفته لباس خود را در آن
رنگین بسازند و آن لباس را تا استعمال چوب چینی در بدن نگاهدارند و خود را از هوا محفوظ
دارند که هوا اثر نکند و بعد سه روز یک ماشه هر روز در هر دو دوا افزوده باشند
و باید که سرپوش دیگ را بخمیر گرفته و تر زر و وزن نمایند بعده در اثناے طبخ وزن کرده باشند
هرگاه بوزن مطلوب برسد از آتش فرود آرند و اگر قوت و تحمل مریض را باشد هر روز تعریق
کرده باشند ورنه بعد دو روز یا سه روز تعریق بعمل آرند و طریق تعریق آنست
که علیل را بر کرسے میان باف نشانند زیر کرسے دیگ ادارند و بخارش بگیرند باید
که مریض لحاف پیچیده بود الا راه نفس گشاده دارند و قدر آب و جوشانیدن بحسب
مزاج مختلف است پس در مزاج حار که تشنگی غالب بود کمتر بجوشانند و آب زیاده
نگاهدارند و در مزاج بارد بخلاف این بعمل آرند و نیز در مزاج حار عرق قهوهٔ مناسب
با آب چوب چینی مخلوط نموده مے دهند **حرف الحاء** **حب الآس** در دوم سرد و
خشک قابض و حابس اسهال مقوی دل و معده و مدر بول و بسرفه نافع شربت آن تا سه درم
مضر بکام مصلح آن بنفشه **حب القطن** یعنی پنبه دانه در اول گرم و تر سرفه و ضیق النفس
را مفید شربت آن هفت درم **حب الزبیب** سرد در اول و خشک در دوم قابض است

حب النیل در سوم گرم و خشک مفتح سدهٔ جگر مسهل قوی بلغم و با سقمونیا مسهل صفرا
شربت از یکدانگ تا نیم مثقال **حب السلاطین** در اول چهارم گرم و خشک مسهلی است
قوی که طبیبان ترک آن نموده اند الا گاه ضرورت قوی اصلاحش نموده بعمل می آرند
شربتش در ابدان قویه با مصلحات یکعدد تا دو عدد و در غیر آن نیم عدد و طریق اصلاحش
آنست که قشر دور کرده و پرده درمیان آنرا بیرون آورده در پوٹلی پارچه بسته و در شیر گاو
دوسه جوش داده بکار برند و یا در آب لیمو تر سازند و برآورده استعمال کنند و یا با دویهٔ مصلح
مثل کتیرا و نشاسته و گلسرخ و زعفران آنرا ضم کرده بسایند و بکار برند و بعضی بدین
طریق مدبر سازند که مغز آنرا در پوٹلی پارچه بسته در سرگین گاو که در آب حل کرده در ظرف
گلی پر کرده باشند آویخته آتش دهند دو سه ساعت پس برآورده تا آب گرم شسته
باستعمال آرند **حب الرمان** یعنی انار دانه در اول سرد و خشک نبید و مسکن صفرا است
حب القرع در دوم سرد و تر مسکن عطش سرفهٔ گرم را مفید شربت از سه درم تا
پنجدرم **حب الیهود** در اول گرم و در دوم خشک مدر بول گنجایش با خون خفاش جهت
رویانیدن غره مجرب مضر جگر مصلح آن صمغ **حلبه** در دوم گرم و خشک برگش مدر حیض جهت
استسقا و امراض بارده مفید و تخم آن ملین و مدر بول و مقوی ربه و مضر انثیین و مصلح آن
سکنجبین **حلتیت** در اول چهارم گرم و در آخر دوم خشک لقوه و فالج و امراض بارده را مفید
مضر جگر مصلح آن ریبون شربت از نیم دانگ تا نیم مثقال **حمص** یعنی نخود در اول گرم
و خشک مفتح سدهٔ جگر است حمص مرکب القوی مصفی خون مضر بحلق مصلح آن لعاب اسبغول
شربت تا یک مثقال **حنظل** در چهارم گرم و در دوم خشک شحم آن مسهل اقسام بلغم
و محلل و تخم آن نیز مسهل شربت از شحم آن نیم درم تا یک درم و گفته اند استعمال آن بحار
مزاج دور گرما جایز نیست **حضض** معتدل در دوم خشک قابض رادع و محلل و مدر
حیض و اکتحالش جهت رمد نافع **حرف الخاء** **خار خشک** مرکب القوای مدر بول
مسکن درد مثانه افزایندهٔ منی شربت هفت مثقال **خبث الحدید** در دوم گرم
و در سوم خشک مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع حمل و حیض مضر شش و مصلح
آن کتیرا شربت تا دو دانگ زیاده ازین تجویز نیست **خبث الذهب** طبیعتش
از خبث الحدید و خبث الفضه لطیف تر و در افعال و خواص از هر دو قوی

خبث الفضه سرد و خشک قابض است طلاے آن جهت بواسیر و التیام جراحت مفید
خبازی دراول سرد و تر معتدل الهضم ملین طبع مفتح سدهٔ کبد زیاده کنندهٔ شیر مدر بول
مضر معدهٔ ضعیف مصلح آن رب فواکه شربت پنج درم بدلش تخم خطمی خطمی بقول
جالینوس سرد و تر محلل و ملین و گلش از تخم آن ضعیف و لعاب آن نیمگرم باشکر
جهت سرفه مفید مضر ریه مصلح آن عسل شربت از جرم آن یک مثقال خردل
در چهارم گرم و خشک جاذب اخلاط از عمق بدن محلل رطوبات دماغی و لقوه و فالج مفید
و آشامیدن آن با عسل جهت سرفه مرطوب و تقویت باه نافع مضر محرورین مصلح
آن کاسنی شربت آن سه درم خشخاش پوست آن دراول خشک و در دوم سرد
اگر نیم درم با آب سرد صبح و نیم درم بوقت شب هنگام خواب بنوشند جهت انسداد اسهال
دموی و صفراوی مفید است و تخم آن در دوم سرد و دراول تر منوم و منضج مواد رقیقهٔ صفراوی
و مقوی دماغ و کبد و گرده و شربت تخم آن تا ده درم خلاف بید مشک را گویند
بقول جالینوس سرد و تر است مقوی دل و دماغ مسکن صداع که از بخار سوداوی حار باشد و عرق
آن در تمامی افعال و خواص از گلاب قوی‌تر خل طبیعت انگوری آن مرکب القوی
گویند سرد و خشک است سریع النفوذ و رسانندهٔ تاثیر ادویه با عضا و بوئیدنش
بهر نزلهٔ گرم و صداع حار و تقویت دماغ عجیب الاثر و مداومتش جهت قتل کرم معده
مجرب مضر به پیران و سوداوی مزاجان و نیز باعصاب و باه مصلح آن شیرینی
شربت تا هفت مثقال خولنجان در آخر دوم گرم و خشک مقوی هاضمه و اشتها
و باه و کاسر ریاح ماسک بول و جهت تصفیه صورت مفید مضر دل و سینه و محرورین
مصلحش صندل و طباشیر شربت تا یک مثقال خیار شنبر دراول گرم و تر ملین
طبع و محلل اورام و با دویهٔ مناسبهٔ هر خلط مسهل آن مثلاً با تمر هندی مسهل صفرا و با تربد
مسهل بلغم و با آب شاهتره و آب کاسنی مسهل سودا مضر معده مصلح آن مصطکی و انیسون
و بسیار کنندهٔ نقص است بسبب چسپیدن خود با معا مصلح آن روغن بادام شربت از پنج
مثقال تا بیست مثقال خاکشی نوع صغیر آن دراول دوم گرم و دراول دوم تر و نوع کبیر آن در
آخر دوم گرم مبهی و مشهی و مقوی معده و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و گرفتگی آواز و حصبه
و جدری را نافع و حمیات حاره و بادره مفید چنانچه در تجربهٔ متاخرین رسیده مصدع است

مصلح آن کتیرا شربت از کبیر تا دو مثقال و از صغیر تا سه مثقال **خیارین** در دوم سرد و تر است
آشامیدن آب آن برای حمیات حاره حادثه و یرقان نافع مدر بول مسکن حرارت صفرا و خون
و تخم آن قوی تر از وی **حرف الدال** **دار فلفل** در آخر دوم گرم و خشک محلل مواد
بارده و ریاح مفتح سده جگر مضر سر مصلح آن صمغ شربت تا یک مثقال **دار چینی** در آخر
دوم گرم و خشک منضج اخلاط عفنیه مفرح نفس مدر بول و حیض مسقط جنین مقوی باه مضر مثانه
مصلح آن کتیرا شربت از دو درم تا پنج درم **درونج** بیخیست عقربی شکل در سوم گرم و خشک
محلل بلغم و سودا مقوی هاضمه و مسکن وجع رحم مضر بخار فراجان مصلح آن رازیانه و شرب غوره
شربت یک درم تا دو درم بدل آن عاقرقرحا **دم الاخوین** در سوم سرد و خشک آشامیدنش
جهت حبس خون جمیع اعضاء باطنی مجرب مضر گرده مصلح آن کتیرا شربت از نیم درم تا یک مثقال
دهن بلسان خالص آن در اول سوم گرم و خشک مقوی دماغ و اعصاب و بامراض بارده
دماغی مثل فالج و لقوه مجرب و آشامیدن نیم مثقال با شیر تازه جهت رفع سمیت مفید شربت
تا نیم مثقال **حرف الذال المعجمة** **ذهب** معتدل مائل بگرمی مفرح و مقوی
قلب و دماغ و بضعف معده و باه و سپرز و یرقان نافع مضر مثانه مصلح آن عسل و خشک
شربت از یک قیراط تا دو قیراط و یک دانگ است **حرف الراء المهملة**
رازیانج بادیان را گویند بستانی و بری بود و بستانی آن در اول سوم گرم و در آخر اول
خشک مفتح سدد و مجاری و مسکن اوجاع بارده و طبیخ تخم آن جهت خفقان و غشی با گاوزبان
مجرب و طلای بیخ آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع مضر محرورین مصلحش سکنجبین شربت
از تخم آن تا دو مثقال و از بیخ آن در مطبوخ دو مثقال طبیعت بری آن قوی تر است سوم گرم
و در دوم خشک جهت اسهال مزمن و تقطیر البول نافع **رمان** مطلق آن بارد رطب
و رمان شیرین سرد با اعتدال مسکن تشنگی مولد خون صالح مقوی کبد و به یرقان نافع
حرف الزاء المعجمة **زرشک** سرد و خشک در سوم مقوی معده و
جگر گرم و مسکن عطش و بامراض صفراوی مفید **زبد البحر** بفارسی کف دریا
گویند در سوم گرم و خشک هاضم اطعمه مضر بعصب مصلح آن صموغ و لعابات شربت یک دانگ
زراوند مدحرج بیخیست در دوم گرم و خشک آشامیدنش با آب گرم منقی سینه و
قصبه ریه مضر سپرز مصلحش عسل بدلش زراوند طویل **زراوند طویل** در سوم گرم و در

دوم خشک محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و آشامیدنش با فلفل برای تنقیهٔ رحم و اخراج جنین مفید
شربت از دو درم تا دو مثقال **زعفران** در دوم گرم و در اول خشک مقوی حواس و مفرح
و عطر و مفتح سدهٔ دماغ و جگر مضر باعصاب مصلح آن سکنجبین و انیسون شربت تا دو درم
زنجبیل تازه و تر آن در سوم گرم و در اول خشک و خشک آن در دوم خشک مقوی معده
و کبد مفتح سدهٔ جگر کبهی و باه تریاق مسهل رطوبات مفاصل شربت تا دو درم مضر حلق مصلح آن
عسل و روغن بادام **زوفای یابس** بستانی آن در دوم گرم و در آخر خشک و کوهی
آن قوی تر از بستانی مسهل بلغم و جهت سرفهٔ مزمن و فالج مفید مضر جگر مصلح آن صمغ عربی
بدلش صعتر **زوفای رطب** در دوم گرم و در اول تر محلل اورام صلب و ملین و منضج
مضر محرورین مصلح آن سکنجبین شربت تا سه مثقال **زیت** در دوم گرم آشامیدنش
چهار ده مثقال با یک رطل آب گرم مسهل قویست **حرف السین المهملة** **سافوج**
برگ درختیست در سوم گرم و در دوم خشک محلل ریاح مصلح حال معده مدر بول و حیض مضر مثانه
مصلح آن شربت بهی شربت آن در مطبوخ یک مثقال و در معاجین نیم مثقال **سپستان**
در اول تر و در حرارت و برودت معتدل مسکن حدت صفرا و عطش گویند مضر جگر است مصلح
در مبرودین گلشکر و در محرورین عناب شربت از سی عدد تا ده مثقال **سقمونیا**
در سوم گرم و در آخر دوم خشک محلل و مفتح مسهل صفرا شربت آن از نیم دانگ تا دو دانگ
زیاده ازین مضر معده و دل و کبد و امعا و کشندهٔ جنین است **سفرجل** حلو او در حرارت
و برودت قریب باعتدال مفرح و مقوی دل و دماغ و معده مدر بول خوردنش حفظ جنین
از اسقاط نماید مضر احشاء ضعیفه مصلح آن عسل شربت از آب آن تا سی درم و ترش قریب
الاعتدال است و رب بهی ترش در آخر اول سرد و خشک قابض و قاطع قی **سکر**
سفید آن در دوم گرم و در اول خشک و آب نیشکر تازه در دوم گرم و در اول تر و شکر
سرخ در آخر دوم گرم و در آخر اول خشک و نبات قریب باعتدال است و هر قدر که تصفیه
آن نمایند قلیل الحرارت میگردد و آشامیدن آن با گلاب و آب سرد در ابتدای حمیات
محرقه مفید مضر بصاحبان سل و اسهال و صفراوی مزاجان را مصلح آن بادام و شیر
تازه شربت تا سی درم **سلیخه** پوست شاخ درختیست در آخر دوم گرم و خشک
ملطف محلل اورام بارده و مسخن و مفتح و مقوی معده و کبد مدر بول و حیض شربت تا

دو درم مضر گرده و امعا مصلح آن کثیرا و آب سپستان **سماق** بهندی تتریک گویند سرد و خشک
در دوم مقوی معده و قابض و مانع انصباب مواد بمعده و قی و غثیان مفید مضر جگر بارد مصلح
آن مصطگی شربت پنجدرم بدل آن سرکه **سنامکی** در آخر دوم گرم و در اول خشک مسهل
اخلاط ثلثه منقی دماغ غثیان آرد مصلح آن پاک کردن از چوب و خاشاک و بروغن بادام چرب
کردن **سنبل الطیب** در آخر دوم گرم و خشک مصلح سدده دماغی مقوی دماغ و معده
و کبد و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار مضر گرده مصلح آن کثیرا شربت تا یک مثقال بدلش اذخر
سورنجان در سوم گرم و در دوم خشک مسهل اقسام بلغم از اعضاء بعیده و جاذب اخلاط
از عمق بدن و بعرق النسا مفید و وجع مفاصل مجرب شربت آن منفرداً با زعفران یکدرم و مرکبا باو تا
دیگر از نیم درم تا نیم مثقال بدلش در مفاصل بوزن آن حنا مضر معده مصلح آن کثیرا و سکر باید
که در مفاصل هموزن آن زنجبیل یار کنند که مقوی فعل اوست **حرف الشین**
المعجمه **شبت** در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک محلل و منضج و مفتح سدد و
هاضم و مدر بول و حیض منجر است مصلح آن سکنجبین و آب لیمو و طبیخ آن مضعف دماغ مقلل منی
و مجفف آن شربت تا هفت درم بدلش تخم آن **شاهتره** مرکب القوی است
و گویند در حرارت معتدل و در دوم خشک و شیخ الرئیس در اول سرد دانسته و این
قول صحیح می نماید مصفی خون مدر بول گویند مضر ریه است و مصلح آن کاسنی شربت از سه
درم تا پنجدرم و تخم آن معتدل الحرارت اند **شقاقل** بهمنست در اول گرم و در دوم خشک
مبهی و مفتح و قاطع بلغم مضر اشتها و مصدع و مصلح آن عسل شربت تا پنجدرم **شونیز** تخم
نباتیست که بهندی کلونجی گویند در سوم گرم و خشک مسخن و مجفف رطوبات مضر گرده
مصلح آن کثیرا شربت دو درم بدلش انیسون **شکاعی** در دوم گرم و خشک با قوت
تریاقیست و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم مضر ریه مصلح آن صمغ عربی شربت آن دو درم و حب
تقویم الابدان پنجدرم گفته **شیرخشت** در آخر اول گرم برطوبت و یبوست معتدل
ملین طبع مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مولد ریاح و قراقر در معده و مرقق منی و مصلح آن روغن
بادام شربت تا بست و پنج مثقال بدلش هموزن آن ترنجبین **حرف الصاد المهمله**
صبر در دوم گرم و خشک مفتح سدد و محلل ریاح و باخلاط ثلثه مسهل قویست معده و رحم آن
منقی اخلاط فاسده و یک نیم درم مسهل است **صعتر** در آخر دوم گرم و خشک محلل ریاح

مفتح سدد مضر ریه مصلح آن سرکه شربت تا پنج مثقال **صمغ** در گرمی معتدل و در دوم خشک
مقوی معده و امعاء و منقی سینه و ببرقه مفید حابس اسهال مضر ثقل مصلح آن کتیرا **صندل**
سفید و سرخ و زرد سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشک سرخ آن در سوم
سرد و خشک مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض محلل اورام حاره و جهت خفقان مفید
مضر باه مصلح آن عسل شربت یک مثقال بدلش بنصف وزن آن کافور و صندل سرخ در افعال
مذکوره سست تر از سفید و ضعیف طلاء قویست و قرشی گفته که در زمان ما صندل سرخ را ضد
و صندل سفید در مشروبات استعمال می‌یابد **حرف الضاد المعجمة** **ضفدع**
در سوم سرد و در اول خشک مضمضه بطبیخ نهری آن جهت درد دندان مفید و گویند که
ران ضفدع را بر ریسمان بر بندند و کسیکه الماس خورده باشد بلع نماید ریزهای الماس با آن
چسپیده بیرون می‌آید **حرف الطاء المهملة** **طباشیر** در دوم سرد و در سوم
خشک مفرح و مقوی دل و مسکن حرارت آن و قاطع قی صفراوی مضر باه مصلح آن
مصطگی شربت تا دو درم بدلش بوزن آن تخم خرفه **طحلب** در دوم سرد و تر حابس
دم از هر موضعی که باشد و محلل اورام حاره **طین ارمنی** سرد در اول و خشک در دوم مقوی
قلب حابس دم مضر طحال مصلح آن مصطگی شربت تا دو درم **حرف العین المهملة** **عاقرقرحا**
در آخر سوم گرم و خشک و صاحب مجمع الحکمة گفته که در اول چهارم گرم و خشک مفتح سدد و
و مالیدن آن نیز جهت بر استرخاء و فالج مفید و مالیدن سوده آن بر بدن ادرار عرق کند
و چون قبل از جماع روغن آن بر قضیب بمالند استحکام آن میکند و شهوت جماع برانگیزد و لذت
جماع دهد مضر ریه مصلح آن کتیرا شربت تا یک درم بدلش وزن فلفل **عدس** در حرارت
مائل باعتدال و در دوم خشک حابس حیض مولد خون سوداوی و مسکن و قابض بطئ الهضم
نفاخ مغلظ خون کثرت آن قاطع باه و مجفف بدن مصلح آن روغن زرد و طبیخ **عنب**
رسیده آن در آخر اول گرم و تر سریع الانحدار مصلح حال صدر و ریه مسمن بدن زیاده کننده
چربی گرده و باید که آب آن خورده پوست آن بیندازد مورث تشنگی است مصلح آن سکنجبین
عنب الثعلب در دوم سرد و خشک مسکن حرارت و تشنگی و محلل اورام
حاره آشامیدن یک مثقال ریشه بیخ آن با شراب منوم مضر مثانه مصلح
آن قند شربت پنج مثقال **عناب** در حرارت و برودت معتدل مائل

برطوبت و شیخ الرئیس بارد در اول و معتدل برطوبت و یبوست گفته ملین صدر و امعاء و
منضج اخلاط غلیظه مسکن تشنگی مضر معده مصلح آن شکر و مویز شربت تا پنجاه عدد بدل آن سپستان
عنبر در دوم گرم و در اول خشک حافظ روح و قوت حیوانی و نفسانی و طبیعی محرک شهوت
طعام و باه و لقوه و فالج و خدر و کزاز و رعشه مفید مضر امعاء مصلح آن صمغ شربت یک دانگ بدل آن
مشک زعفران **عود** در آخر دوم گرم و در سوم خشک ملطف و مفتح سده مفرح و مقوی
اعصاب و حواس و قوی دماغی و قلب و کبد و معده و گرده و محلل ریاح و زائل کننده بوی
دهن و هاضم طعام مضر محرورین مصلح آن کافور و سکنجبین شربت تا یک مثقال بدلش
دارچینی و قرنفل و زعفران **حرف الغین المعجمه** **غاریقون** در اول گرم و در دوم
خشک مسهل اخلاط ثلثه و ملطف اخلاط غلیظه بدلش نصف وزن آن شحم حنظل شربت در
مطبوخ تا یک مثقال و در غیر مطبوخ تا یک درم **حرف الفاء** **فجل** طبیعت تخم آن نزد گور
شد و بیخ آن در اول گرم و در دوم تر و گرمی پوست برگ آن زیاده از اصل است
و بری آن از بستانی آن قویست محلل مواد و هاضم و آخر و غیر منهضم است خصوصاً برگ
آن و بیخش قاطع بلغم و برگ آن پراگنده کننده ریاح مضر سر و حلق و دندان مصلح آن نمک
فضه در اول سرد و خشک تفریح آن قریب به تفریح یاقوت مضر امعاء مصلح آن کثیرا شربت
از یک دانگ تا نیم درم **فلفل** سیاه آن در آخر سوم گرم و سفید یا مقشر از پوست سیاه آن
در اول سوم گرم و شیخ الرئیس فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته و صاحب مجمع الحکمه
همین قول است محلل و منقی بلغم و مقوی معده و جگر و رافع ارتعاش و ضماد
آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال مفید مضر جگر حار مصلح آن ادهان بارده شربت تا یک
مثقال بدل آن زنجبیل **حرف القاف** **قاقله کبار** گرم در اول و خشک در
دوم مفرح و مقوی معده و هاضم طعام و حابس بطن مضر امعاء مصلح آن کثیرا شربت تا دو مثقال
قاقله صغار در دوم گرم و خشک محلل و خوشبو کننده رائحه دهان مضر صدر و ریه
مصلح آن کثیرا شربت از یک درم تا یک مثقال **قرع** در دوم سرد و تر بود چون صالح
مفتح سده و سریع الفساد یعنی بخلطی که در بدن غالب بود مستحیل گردد **قرنفل** در سوم
گرم و خشک مقوی ارواح و جهت سرفه بارد رطب مفید مضر گرده و امعاء مصلح آن صمغ عربی
شربت تا یک مثقال بدلش بوزن آن دارچینی **قسط** در سوم گرم و خشک مقوی اعضای

رئیه آشامیدن نیم درم آن با عسل یا شراب جهت تقویت باه مفید مضر ریه مصلح آن انیسون شربت
از یک درم تا یک مثقال بدلش نصف وزن آن عاقرقرحا **قصب الذریره** در آخر
دوم گرم و خشک ملطف و محلل و مقوی دل و جگر و دافع استسقا مضر بگرده مصلح آن انیسون
شربت تا دو درم **قنطوریون کبیر** نباتیست در آخر دوم گرم و خشک محلل و مدر طمث
و مخرج جنین مرده مضر دماغ مصلح آن عسل شربت آن تا دو درم **قنطوریون صغیر**
در سوم گرم و خشک مفتح و مسهل و منقی و جاذب مواد از عمق بدن **حرف الکاف** **کاهو**
بستانی او در اوائل دوم سرد و تر مصفی خون و ملین و دافع ضرر هوای وبائی و مخدر و کثرتش
مضر باه و سل و مصلح آن کرفس و نعناع و تخم آن در دوم سرد و خشک و خواص قریب
بکاهو دارد **کافور** در آخر سوم سرد و خشک مفرح و مقوی دماغ و دافع تشنگی و تب
دق مفید و صداع حار مجرب مضر معده و باه و اصحاب ضعیف المزاج مصلح آن عنبر و مشک
شربت تا یک دانگ **کاکنج** در دوم سرد و خشک قطور عصاره آن جهت قروح مزمنه گوش
مفید حد مصلح آن گلقند شربت از پوست و دانه آن پنج درم بدلش عنب الثعلب **کتیرا**
در اول تر و بگرمی و سردی معتدل مسکن حدت اخلاط و ادویه حاده و مصلح ادویه سمیه مضر
ثقل مصلح آن و فیسون شربت از یک درم تا پنج درم **کبابه** در دوم گرم و خشک خائیدن آن
خوشبو کننده دهن مضر مثانه مصلح آن مصطکی شربت تا یک مثقال بدلش دارچینی و قاقله کبار شربت
در آخر سوم گرم و خشک محلل و مسخن مصدع دماغ مصلح آن بنفشه شربت از دو دانگ تا یک مثقال
کرفس نباتیست در اول دوم گرم و خشک مفتح و محلل و آشامیدنش جهت فواق و درد پهلو
و بعد دت احتار مفید مضر منجر مصلح آن افیون شربت تا سه درم **کمون** در دوم و در سوم
خشک مسخن و محلل و مقوی معده و هاضم مضر ریه مصلح آن کتیرا شربت دو درم **کهربا**
در گرمی و سردی معتدل مقوی دل و حابس دم و قی و اسهال و موی مضر سر مصلح آن بنفشه
شربت نیم مثقال بدلش دو وزن آن طین ارمنی **کشنیز** مرکب القوی است و بقراط
در دوم سرد و خشک گفته مقوی دماغ و معده و مانع صعود ابخره و دافع خفقان و حابس اسهال
و جریان منی شربت پنج درم تا یک اوقیه **حرف اللام** **لسان الثور** تازه آن در اول
گرم و تر و خشک آن را رطوبت کمتر مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعضای رئیسه
و مسهل اخلاط سوخته ملین طبع مضر سپرز مصلح آن صندل سفید شربت در مطبوخ از دو درم

تا پنجدرم و در نقوع از پنجدرم تا ده درم **لیمو** در دوم سرد و در اول تر قاطع اخلاط لزجه غلیظه و تسکین
خمار نماید و قاطع صفرا و تسکین غثیان و تشنگی خالص نافع مضر باعصاب و سرفه مصلح آن شکر و عسل
حرف المیم **مامیثا** نباتیست در دوم سرد و خشک قابض و رادع و محلل مضر سپرز
مصلح آن بادام شیرین و تا یکدرم شربت است **مال کنگنی** در سوم گرم و در دوم خشک
آشامیدنش جهت تقویت دماغ و قوت حافظه مفید و اگر دانه های آنرا بدون خالص بریان
نموده یک کفدست هر روز تا چهل روز بخورند باه را بحدی بیفزاید که تاب ضبط آن نماند **مامیران**
در آخر سوم گرم و خشک محلل و مفتح و اکتحال آن جهت سفید مضر گرده مصلح آن عسل شربت تا پنج
مثقال بدلش بوزن آن زردچوبه **ماش** در آخر اول سرد و مائل بخشکی متقشر
در تری و خشکی معتدل و از حبوب ماکوله است مولد خلط صالح کثیر الغذا مضر بدندان و باه مصلح
آن در محرورین حموضات و در مبرودین قرنفل و قاقله **مرزنجوش** هندی
دونه مرواخامند در آخر دوم گرم و در اول آن خشک محلل و مفتح آشامیدن مطبوخ آن رافع
صداع بارد رطب مضر گرده و مثانه مصلح آن تخم کاسنی و تخم خرفه **مرجان** در دوم
سرد و خشک آشامیدن نیمدرم آن قابض و تعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن بالخاصیت
مفید **مشک** گرم در سوم و خشک در دوم ملطف و مفتح بالخاصیت مفرح و مقوی دل و رافع
خفقان اکثر تش باعث زردی رخسار مصلح آن گلاب شربت تا نیمدرم بدلش یک وزن
و نیم ساذج هندی **مویز** طبیعت آن بحسب انواع انگور مختلف می باشد آنچه از انگور سفید
است گرمتر از سیاه آن و بهترین آن بیه گوشت است کثیر الغذا منضج خلط غلیظ ملین
بطن مقوی دل و جگر مضر گرده مصلحش عناب شربت سی درم بدلش کشمش **مصطگی**
در آخر دوم گرم و خشک مقوی اعضاء رئیسه و معده و مقوی شربت تا یک مثقال **حرف النون**
نارجیل تازه آن در وسط دوم گرم و در اول خشک و طبیعت خشک آن در آخر دوم گرم
و در اول دوم خشک مقوی حرارت غریزی مسمن بدن و مولد خون صالح **نارجیل**
بحری مرکب القوی اگر بشارب سموم دهند تا وقتیکه سمیت موجود بود قی می آرد و سمیت
را دفع می نماید و بعده تحریک قی نمی کند شربت از یک قیراط تا دو قیراط **نوشادر**
در آخر سوم گرم و در اول آن خشک هاضم و مفتح و جاذب مواد از عمق بدن سمه و سم آن بتقطیع
احشا کننده علاج آن قی نمودن و بسیار چرب خوردن **نیلوفر** در دوم سرد

وتر واز بنفشه در سردی و تری زیاده و بیخش گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک مقوی دل و دماغ
مسکن حرارت و تشنگی و بوئیدن گل آن مسکن صداع حار مضر مثانه مصلح آن نبات شربت
از جرم آن تا سه درم و در مطبوخ تا هفت مثقال **حرف الواو وج** در سوم گرم و در وسط
دوم خشک قاطع بلغم و مفتح و محلل ریاح مضر سر مصلح آن رازیانه شربت یک مثقال **ورد احمر**
بستانی بفارسی گل سرخ گویند مرکب القوی است نزد قومی در اول سرد و در دوم خشک
مقوی ارواح و مسهل و مسکن صفرا و قابض خصوصاً خشک آن مضر باه مصلح آن انیسون شربت
از تازهٔ آن تا ده درم و از خشک آن تا چهار درم مانند بنفشه بوی آن محرک نزله است **حرف**
الهاء هند با طبیعت تازهٔ آن در اول سرد و تر مسکن تشنگی و حدت صفرا و آشامیدن
آب عروق آن با سکنجبین جهت حمیات صفراوی مفید مضر بصاحب سرفه مصلح آن شکر و شربت بنفشه
شربت از آب آن تا نیم رطل **حرف الیاء یاقوت** در حرارت و برودت معتدل
و در دوم خشک و زرد آن در دوم گرم و خشک و کبود آن در اول گرم و در سوم خشک و
سفید آن معتدل در گرمی و سردی و در اول دوم خشک مفرح و مقوی دماغ
آشامیدن یک درم آن جهت رفع صرع و خفقان مفید شربت از یک قیراط تا یک دانگ

فائده سوم در ذکر اصطلاحات ادویه بدانکه **رادعات**
ادویه را گویند که ماده و اورام را باز دارد و بجای دیگر نقل دهد **قابضات** ادویه را گویند
که طبع را بسته سازد **ملینات** ادویه را گویند که طبع بکشاید **مفتحات** ادویه را گویند که سده را
بکشاید **ملطفات** ادویه را گویند که تلطیف خلط نماید **منضجات** ادویه را گویند که اورام و
صلابات و اخلاط را نضج دهد **محللات** ادویه را گویند که صلابت تحلیل برد **مسهلات**
ادویه را گویند که اخلاط فاسده را از راه اسهال دور کند **مقیئات** ادویه قی آور را گویند
مخدرات ادویه را گویند که عضو را بی حس نماید **مسکنات** ادویه را گویند که وجع ساکن
و تسکین حرارت و تشنگی وغیره نماید **مفتتات** ادویه را گویند که سنگ مثانه و سنگ
کلیه را بریزاند **مقرحات** ادویه را گویند که عضو را ریش کند و آنرا ادویه اکاله نیز گویند
مدملات ادویه را گویند که زخم را پر کند **مدرات** ادویه را گویند که ماده را از راه
بول و حیض بیرون آرد **فائده چهارم در ذکر اسامی اوزان متعارفه**
که اکثر در طب بکار می آید **اوقیه** هفت و نیم مثقال است برنج چهار حبه دل است دانگ

چهار طسوج است ماشه تانک چهار و نیم ماشه توله دوازده ماشه جو چهار برنج درهم سه و نیم ماشه
دام چهارده ماشه دام پخته بست و یک ماشه ماشه هشت سرخ سرخ هشت برنج
رطل نود مثقال است و فی زماننا مراد از نیم سیر است سیر اکبری سی دام پخته سیر شاهجهانی
چهل دام پخته سیر عالمگیری چهل و چهار دام پخته طسوج دو جو میانه قیراط دو طسوج
مثقال چهار و نیم ماشه من دو رطل است **قانون سوم در اسباب و علامات**
و معالجات امراض که بعضو عضو مختص اند و آن مشتمل است بشش باب
باب اول در قواعد چند که حفظش در علاج ضروریست پس باید آنکه صاحب
صداع را از اغذیه مبخره و دیر هضم و از هر چیز که تحریک کند مثل جماع و فکر و غیره پرهیز ضروریست
و سکون و کم خوردن و کم نوشیدن آب در اکثر اقسام بهترین علاج است و در بعض اقسام
مثل آنکه بشرکت معده حار بود آب خصوصاً ناشتا خوردن مفید آید و در صداع مادی
کوشش باید نمود که ماده بسوی اسفل منجذب شود اگرچه تحقق ماده باشد و هرگاه اراده
اطلیه و اضمده کنند اول حلق راس فرمایند بعده بعمل آرند و صداعی که بانزله باشد
تبرید و تدهین در روا نیست و برای معده و عین سقی ضارترین اشیاست الا در صداعی
که بشرکت معده بود مفید و اغذیه حامضه صاحب صداع را نه دهند مگر در بعض قسم مثل صداع [illegible]
و هرگاه که اختلال عقل ظهور نماید مبادرت بسوی فصد قیفال اگر مانع نباشد باید کرد
و اگر ماده شدید التوجه بسوی راس باشد بفصد تعجیل فرمایند و بعد فصد
قیفال فصد جبهه زنند و بخانه معتدل هوا که از اشیای سفید و براق خالی باشد
سکونت ورزند و در مسکن مشمومات بارده مثل نیلوفر و کافور و غیره بدارند و باید
که مردم ظریف و شفیق و حسین جلیس یفیں (?) بود و اگر ممکن بود مبالغه و فصد نفرمایند که
بروز بحران قوت بدفع ماده قادر بود و وقتیکه حرکات مضطرب ساکن شوند از ادویه کثیر البرد
اجتناب کنند و درین امر تدبیر خواب آوردن نیکوترین تدابیر است و در علاج مالیخولیا
مبادرت نمایند که معالجه این در ابتدا سهل بود و تفریح کوشند و بحمام بردن و آب نیمگرم
بر سر ریختن مفید و از کثرت جماع و از خوردن اشیای حریف و مالح و شدید الحموضت
اجتناب کنند و بتنویم کوشند و بهر مرضیکه ماده در دماغ متمکن شود و در علاج
سه چیز مرعی دارند یکی استفراغ ماده دوم همراه استفراغ ترطیب

از نطولات و ادهان سموم تقویت قلب و اگر عروق از سودای و موی ممتلی باشند رگ اکحل
از طرفیکه ثقل رأس محسوس شود زنند و در فالج و خدر و اختلاج و رعشه و تشنج در اوائل استعمال
ادویه قویه نباید بلکه تا رابع و سابع تا خمس واجب است و بعد چهاردهم استفراغ باید و ادویه قویه مناسب
بود و ملقو و مفلوج را تا سه روز ماء العسل باید داد و اگر برداشت کنند تا چهاردهم و در مجرورین الفالج
رئیس الجماعت ماء الشعیر می فرماید و اگر انتظار تا چهارده روز نکنند گوشت کبوتر با ابازیر مناسب
این مرض بدهند و سرکه مضر است و وقتیکه اشتباه در امراض عصب افتد که رطب است
یا یابس پس نظر کنند اگر مرض دفعة واقع شود رطب است و الا یابس و نیز اگر روغن بزودی
خشک شود بدانند که یابس است و الا رطب و در علاج کزاز مبادرت از علاج تشنج زیاده
کنند و اکثر حمی که بعد از کزاز رطب حادث میشود کزاز از ان ازاله میگرداند و اگر بدن مکرر
عرق کند اکثر صوف نشف رطوبت سازند و نگذارند که سرد شود ضرر رساند و بستن
آب برای امراض عصب آب باران است و در امراض مذکوره از ادویه بارده و نفاخه اجتناب
ورزند و مصروع را از لحوم و اغذیه غلیظه و حلویات و دسومات و بقولات و اشیاء منجره حریفه
و از خوف و غضب شدید اجتناب ضرور است و حافظ صحت چشم را از غبار و دخان و از هوای
بسیار گرم و سرد و از کثرت جماع و سکر و امتلاء و اغذیه غلیظه و منجره و مجففه و قراءت
خطوط دقیقه و کثرت استفراغ خصوصاً بحجامت پی در پی و دیدن اشیاء
براق پرهیز باید کرد و میل در چشم دردناک نرساند بلکه ادویه را در شیر یا در شی دیگر
حل کرده اندک اندک بفاصله استعمال کنند و خوردن غذای لطیف بمقدار معتدل که خون
صالح پیدا کند مفید و در علاج گوش چیزی که در گوش بقطیر کنند نیم گرم باید
و گوش را از دخول آب و حیوانات و غیره محفوظ دارند لهذا الشیخ الرئیس گوید که
در سوراخ گوش وقت خواب پنبه بدارند و از حادث شدن اورام و بثور در گوش
احتیاط کنند و اگر ظهور آن شود زود بتدبیر آن کوشند و شنیدن آواز قوی و
خواب در امتلای معده و قی و حرکات عنیفه و خوردن منجرات بسمع ضرر دارد و استعمال
مخدرات در گوش کمتر بوقت ضرورت جائز و کسی را که سعوط استعمال نماید باید که دهن
آنرا باب پر کنند و بگویند که برپشت بخوابد و سر را بسوی پشت کند و دوا را بزور بالا
کشند تا انتشار بوجه احسن برسد و حافظ صحت دندان را باید که از قطع چیزی

سخت و آنچه شدید البرد یا شدید الحرارت بود بپرهیزد و دندان را از چرک و چیزے کہ بعد اکل در میان
دندان بماند پاک دارد و مسواک از چوب باید کرد کہ مقوے دندان باشد و تا وقتیکہ از چوب
مسواک واقف نباشد استعمال آن نکند و باید کہ در علاج آماس کام و نواحی حلق اول ماده را از
فصد و اسهال مستفرغ سازند و بطرف مخالف منجذب کنند و صاحب نفث الدم را باید کہ
ہرگاه امتلائی محسوس کند فصد زنند و چیزیکہ تحریک دم کند از ان بپرہیز واجب دانند و از جماع
و آواز بلند و دویدن و اشیاے سرخ و کثرت شراب و استعمال منفخات مثل کرفس اجتناب
باید و اغذیہ مسدد و مبرد دم استعمال کنند و وقتیکہ در دل علتی حادث شود از افراط استفراغ
احتناب نمایند که از سقوط قوت بلائے دیگر نازل نشود و چون اکثر ادویہ مسہلہ بدل
مضر اند استعمال ادویہ قلبیہ بآن لازم دانند و ہرگاه تدبیر تبدیل سوء مزاج حار نمایند
اقتصار با دویہ بارده نکنند بلکہ ادویہ قلبیہ بآن یار سازند کہ از مضرت محفوظ باشند
در علاج سوء مزاج یابس نوشیدن آب سرد مفید است و اگر بدن بیوست برودت ہم باشد
با دویہ و اشربہ معتدلہ آب سرد باید داد و در تبدیل سوء مزاج رطب حمام قبل از طعام و ریاضت
معتدلہ مفید است و اگر رطوبت بحرارت باشد از حمام منع فرمایند و مریض را ججامت حکم کنند
و در علاج ضعف معده بعد از غذا حکم برائے خوردن دوا فرمایند تا دواء و منحدر
نگردد و در عضو معلول مانده اثر کند و در علاج امراض مثانه آبیکہ از چشمہ آہن بر آید
و طعامیکہ در دیگ آہن پختہ باشند مفید است و استعمال حموضات مضر بود و در
علاج حمیات روغن باعث کثرت عفونت است از و احتماز ورزند لاکن روغن بادام
مضرت نمی کند و از اغذیہ غیر حامضہ بپرہیزند زیرا کہ ہر شے خصوصا شیرین در صفراوی
مزاج بے حموضت مستحیل بصفرا میشود الا شربت نیلوفر مستحیل بصفرا نمیگردد و اگرچہ عادت
روز بحران در اکثر امراض مفید است لیکن در حمیات ضرورے زیرا کہ بارہا تجربہ شده
کہ مسہل بروز بحران واقع گردیده و باعث ہلاکت مریض گشتہ و ہرگاه اتفاق می شود
کہ در روز غیر بحران نوبت مے آید و یوم راحت روز بحران مے شود پس درین
صورت روزہائی کہ در ان بہ بحران احتمال قوے نیست مثل روز نہم مسہل بدہند
و قاعده دیگر آنست کہ اگر نوبت بوقت دو پہر مے آید مسہل بوقت یک و نیم پاس شب
باقیمانده باید داد کہ عمل مسہل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و لیکن باید کہ طبیب بر

مزاج مریض واقف بود چرا که در بعض امزجه بعد یکپاس یاد و پاس یا سه پاس مسهل عمل میکند و مند
اگر طبیب مناسب داند بعد گذشتن وقت نوبت استعمال مسهل بعمل آرد و بهتر است که مسهل
بعد هفت روز داده آید مگر آنکه ماده در هیجان نباشد و خوف سقوط قوت هم نبود و صاحب جذام
را روغن گل مالیدن مفید است و از دیگر عطریات پرهیزد **باب دوم** طبیبان ماهر فرموده اند
که تا وقتیکه از یک دوا یا دو دوا علاج مرض ممکن بود استعمال ادویه کثیره روا نیست ازین
باعث معالجات اکثر امراض بطور مفردات حسب تحقیق و تجربه خود قبیل از معالجات معموله
تحریر مے یابند پس باید دانست که برگ حنا ضماداً شقیقه و صداع بارد مفید و لونگ
سائیده سعوطاً کنند برای صداع یک تبه کافی است و کافور شموماً و طلاءً بصداع حار مفید
و نیلوفر نیز همین حکم دارد و تخم کاسنی را بگلاب سائیده و کبابه کوفته بیخته بگلاب سرشته
بر سر ضماد نمایند مفید افتد و صبر در آب تفتالو سائیده در بینی چکانند بصداع دودے
مفید و دود را بکشد و آبیکه در وی بنفشه جوشانیده باشند در حمام بر سر ریزند برای قطرب
مفید و روغن بنفشه بشیر دختر ممزوج کرده پنبه دران تر نموده بر سر نهند ترطیب دماغ کند
و بقطرب مفید و اشامیدن اسطوخودوس برای جنون سوداوی مفید و سعوطاً روغن گل
که در آن موی سر آدمی سوخته داخل کرده باشند برای جنون نافع و حلتیت با سکنجبین خوردن
برای صرع مفید و کندش سائیده در خرقه بسته بوئیدن عطسه و دماغ نماید و استخوان سوخته
انسان سعوطاً صرع را نفع دهد و برای صرع اطفال بضعف دانگ جدوار بشیر مادر سائیده
خورانیدن مجرب است و عاقرقرحا نیز برای استرخاء و سدر طلا کنند و اشامیدن دارچینی
مجفف رطوبات و مقوی حفظ و زائل کننده نسیان است و مداومت خوردن دراج مقوی
حافظه و زائل کننده نسیان و طلاء روغن عنبر بمؤخر سر نسیان را نافع و خوردن
تریاق فاروق بفالج مفید بود و بوئیدن بادرنجبویه مفید دماغ و در ابتداء ورم چشم حار
حضض بشیر دختر سائیده بچکانند و لعاب اسبغول طلاءً او جع چشم را نافع و برای
درد و رمد سپید اکو پید ضماد کنند و برای سیلان آب چشم که از حرارت بود تخم کاهو
سائیده بر پیشانی ضماد کنند و برای درد گوش حار شیاف مامیثا بشیر عورت و روغن
گل سوده نیم گرم بچکانند و بخار طبیخ برگ نیب مسکن درد گوش است و نان خواه که در بول
طفل خیسانیده باشند خوب مالیده در گوش بچکانند و حنظل تازه و در آتش نهند

چون بپخته شود شگافته مغز او بمالند و فشرده در گوش چکانند گرمی که در گوش بود ببرد و انگبین آب
برگ شفتالو و آب برگ پودینه تنها یا مرکب کرده اندر خلق کشنده کرم است و اگر قدری سقمونیا
اضافه نمایند قوی‌تر گردد و بخار طبیخ شلغم برای درد گوش که از ریاح بود نافع و روغن بادام
تلخ در گوش چکانیدن قوت سمع افزاید و بطلان اثر انیز نافع و تقطیر آب چقندر در بینی مفتح سده
باشد و لوبیای سرخ بر پیشانی ضماد کردن حابس رعاف است و حفص گلی بگیرند و در خرقه بسته
بسوزند و در بینی و منفذ رعاف بند کنند و سرگین خر فشرده در بینی چکانیدن برای حبس رعاف
مجرب و برای بواسیر الف جوز السرو و بانجیر مساوی کوفته فتیله کرده در بینی نهند و ضفدع
خشک کرده سوخته در بینی و منفذ رعاف بند کنند و سر گنبس را بگدازند و بر دو پارچه طویل
طلا کنند پس یکی را از سر بینی تا تارک سر و دوم را از بجا گوشت تا بناگوش و دیگر بچسپانند
و چون رعاف بند شود روغن گاو در بینی چکانند و هرگاه از رعاف خاطر جمع گردد پارچه ها
را از آب نیم گرم تر کنند و فرود آرند برای حبس رعاف عمل مجرب دانسته اند و آرد ماش
بر سر طلا کردن بر رعاف مفید و سهاگه تیلیا بر آتش نهند و بدسته آهنی سائیده نگاهدارند و در
دندان را سفید باشد بوقت حاجت بکار برند و کتهه سفید با شوره قلمی هموزن سائیده
برای جوشش دهن مجرب و اگر طباشیر و کافور اضافه کنند انفع شود و پوست درخت
لرزان با آب جوشانیده مضمضه کنند برای ورم لثه مجرب و تخم گندنا و تخم پیاز
بر آتش نهند و دود آن برای کرم دندان بگیرند و رسوت با آب لیمون سوده برای
بثور زبان بر زبان مالند و نمک باریک سائیده بر دندان مالیدن برای استحکام آن
مفید بود و مغز بادام در آب سائیده برای تشقق لب طلا کنند برای عسر
نفس و سعال مزمن بادرنجبویه کوفته بپخته با عسل بلیسند و پهٹکری بر آتش نهند و با فلفل دراز
بسایند برای سرفه نافع و کاکرا سنگی را برای سرفه کوفته بپخته در آب بقدر فلفل حب بندند
و استعمال کنند و شیر بز همراهی طباشیر برای سرفه که از حرارت و یبوست بود نافع و مسکه
گاؤ با نبات برای سرفه خشک مفید و چقندر را گل حکمت نموده در تنور بریان سازند
و بعد پختن پوست آن از او دور کرده دو پاره کنند و استخوان الشن بر آورده در ظرف چینی
تمام شب زیر آسمان نگاهدارند که ستارگان بر آن تابند علی الصباح بید مشک و نبات
سفید پاشیده روز اول یک عدد و روز دوم دو عدد و روز سوم سه عدد بخورند

واگر نفع و بہ و موافق آید ازین مقدار نیز اضافه سازند برای خفقان و ضعف قلب مجرب است
و عطر گلاب برای وجع فواد طلاء مفید و عود سوخته با عسل آمیخته بلیسند فواق ساکن نافع باشد
و پوست سنگدانہ مرغ قدری بخورند معده را قوی کند و طبیخ پوست پسته برای قوت معده
نافع و جدوار نیم مثقال در گلاب سه روز برای قوت معده بخورند و قرنفل هار در سیب داخل نمایند
بطریقے که سر انها بیرون مانده باقی تمام قرنفل در سیب داخل شوند و تا چند روز در سایه نگاهدارند
این قرنفل برای مفید وجع فواد و تقویت معده مجرب است و سیب شیرین و آب کاسنی و عرق
و آب خیار شنبر نوشیدن گرم معده را نفع بخشد و کمیله سائیده در گلقند آفتابی آمیخته بخورند معده
را از کرم پاک کند و اگر قبل از خوردن شیر گاو دو سه روز نوشیده باشد نفع تمام دهد
و عرق گنده بقدر یک سرخ در آب آمیخته بنوشند و بتدریج تا چهار سرخ بیفزایند صلابت
سپرز دور کند و اشتهای طعام افزاید و سهاگه بریان یک حصه زنجبیل سه حصه کوفته بیخته
بقدر یک ماشه برای ورم سپرز بخورند و برای استسقاء جدوار در آب عنب الثعلب سبز طلا نمایند
و برگ حنا شب در آب تر دارند صباح مالیده آب صافی آن قطره برقان بنوشند موصلی سیاه
کوفته بیخته برای خون بواسیر قطره شیر گاو بخورند و سوت نیز برای بواسیر مفید است خوردن
و طلاء گاو جدوار در سرکه ترش که تند باشد سوده پنبه در آن آلوده اگر صاحب آن به حمول
کند مفید افتد و ترب را شب در شبنم نگاهدارند و علی الصباح بخورند بواسیر را زائل
کند و شوره قلمی یکماشه خوردن حبس بول را دفع کند و در ظرف پر آب نشستن نیز
مفید است و برای ورم بلغمی و ورم بارد و ورم ریحی خصیه مغز بیدانجیر در شیر گاو پخته ضماد نمایند
و برگ یاسمین کوفته بجوشانند و بعد نیم گرم شدن قضیب را تا نیم ساعت در آن گذارند بعده اندرون آن
بول کنند در دو سه مرتبه این عمل سوزاک را دفع کند و شیره برگ تهر بهوڑی که دوای هندی
است و بهتر چلی نیز مشهور است و آن رستنی است که در سنگ خارا می روید برای سوزاک
مجرب و سقمونیا قدری در آب سداب تر کنند و بسایند و بر قضیب طلا کرده جماع کنند اسقاط
حمل گردد و شهد را با قدری کافور و زهره گاو حل کرده در گوشت حامله چکانند حمل ساقط شود
و اندر جیک شبانه روز در آب تر کنند و مقشر نموده در شهد کف گرفته تا هشت روز نگاهدارند
و بهه و زیکدرم برای قوت باه خورده باشند و افیون مصری قسم اول را در آب حل کرده
مغز پنبه دانه را در آن بسایند و بر پارچه طلا کنند و بر قضیب بندند برای مجلوق

مفید بود و مغز سر کنجشک نر لبست عدد در سایه خشک نموده بروغن مخلوط کرده بر قضیب و کف پا بمالند
نوشظه تمام آرد و بیر بہوٹی را در روغن گاؤ بریان کنند و وقت مجامعت بر قضیب طلا کنند
لذت وافر بخشند و طلا کردن سورنجان با آب کشنیز سبز برای وجع مفاصل مفید و
استخوان سوخته انسان در گلاب بسایند حب ہا بندند و برای وجع مفاصل بخورانند مجرب
است و برای برص ہم سفید و متورم کرده کلان که از قبور برمی آیند در سرکه سائیده بر موضع برص بمالند
لیکن اول موضع برص را بخراشیده با آب بادنجان شسته بعمل آرند و این عمل پس از مسهلات
بعد چہل روز استعمال باید نمود و غنچه حنا به آب سائیده بر و طلا کردن تیرگی روی را زائل
کند و طوطیا بگلاب سائیده بر کاسه سفال نو بمالند و عود را در مجمر نهاده کاسه مذکور را بر بخار
عود و گذارند تا خوشبو گیرد پس طوطیا را اگر قدری در بغل بمالند بدبوی بغل رفع بود و آب شاهتره
مروق برای تصفیه خون بعدیل است و ترکیبش این است که شاهتره مروق روز اول چهار توله
روز دوم پنج توله روز سوم شش توله بنوشند و همچنان تا ده توله رسانند و بعده همین
نمط یک توله کم کرده تا چهار توله رسانند **باب سوم** در اسباب و علامات و معالجات
امراض و آن مشتمل است بر چند فصول **فصل اول** در امراض سر **صداع**
اگر از گرمی ساده حادث شود و علامت آن تقدم سبب مثل ملاقات آفتاب است **علاج**
لعاب بہیدانه شیره تخم کاہو شیره عناب در آب برآورده شربت نیلوفر داخل کرده
بنوشند و صندل سفید سوده بر پیشانی طلا کنند و گل نیلوفر و گل ارمنی و صندل سفید ہر یک
یک ماشه در آب کشنیز سبز سائیده عطر خس و کافور اضافه کرده لخلخه نمایند و ببویانند و
و یا آب کدو و روغن گل و سرکه در شیشی انداخته ببویانند و اگر از سردی ساده حادث
شود و علامت آن تقدم سبب است **علاج** بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک در آب سائیده
قدری روغن بابونه اضافه نموده نیم گرم ضماد کنند و مشک و عود ببویانند و از خرقه گرم مثل
بانات که در آب گرم تر کرده باشند تکمید کنند و اگر حاجت افتد شربت اسطوخودوس
و گلقند آفتابی در عرق گاوزبان حل کرده بنوشند و اگر از غلبه خون بود علامت آن
سرخی رو و چشم و گرمی سر و شیرینی دهن **علاج** فصد قیفال زنند و شربت آلو و تمر هندی
در عرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند و به تمر هندی و آلو بخارا و شیر خشت در عرق گاوزبان
و عرق عنب الثعلب ملین طبع را بکشایند و گل بنفشه و گل نیلوفر و گل خطمی و برگ کنا

وعنب الثعلب در آب فراخ جوشانیده پاشویه کنند و صندل سرخ در آب گشنیز سبز سوده بر سر
طلا سازند و اگر از غلبهٔ صفرا بود علامت آن تلخی دهن و شدت عطش علاج شیرهٔ زرشک
آب آلوبخارا شیرهٔ تخم کاسنی در آب برآورده شربت نیلوفر یا سکنجبین لیمو داخل کرده بنوشند
و گل بنفشه و گل نیلوفر و عنب الثعلب خشک در آب جوشانیده نطول نمایند و اگر حاجت به تلیین افتد
تمرهندی و شیرخشت در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب مالیده بنوشند و آش جو و کهچری
دال مونگ یا خشکه و بقولات بارده مثل خرفه و پالک و کدو و شیرین بخورند و اگر از غلبهٔ
بلغم بود علامت آن سفیدی رنگ و قلت عطش علاج گاوزبان اصل السوس مقشر
نیم کوفته پرسیاوشان سپستان در آب جوشانیده صاف کرده عسل خالص حل نموده بنوشند
و اذخر ببویند و اگر موسم گرما بود شیرهٔ گل گاوزبان شیرهٔ تخم کشوث در عرق گاوزبان
و عرق عنب الثعلب برآورده شربت بنفشه یا شربت اسطوخودوس حل کرده
بنوشند و زنجبیل بر روغن بابونه سوده طلا کنند و اگر از غلبهٔ سودا بود علامت
آن تیرگی رنگ و خشونت منخرین علاج گاوزبان عناب بیخ کاسنی اسطوخودوس
در آن جوشانیده صاف کرده شربت بادرنجبویه حل نموده بنوشند و چوب انجیر در روغن
سوسن و بابونه سوده بر سر طلا کنند سرسام دموی و آنرا قرانیطس گویند
علامت آن تپ دائمی و گرانی سر و رفتن آب از چشم و خندیدن علاج فصد قیفال زنند
و برای نرم کردن طبع شیرهٔ آلوبخارا شیرهٔ عناب آب تمرهندی در آب برآورده صاف نموده
ترنجبین در آن مالیده صاف کرده بنوشانند و روغن گل و سرکه بر سر مالند و آب کدو و خیار
و گشنیز تر و سرکه و روغن گل تلخلخه سازند و گل بنفشه و گل نیلوفر ببویند و بوقت هذیان گل بنفشه
گل نیلوفر گل خطمی برگ کنار سبوس گندم در آب جوشانیده پاشویه کنند و غذا ماء الشعیر
و اسفاناخ و کدو بخورند سرسام صفراوی و آنرا قرانیطس خالص گویند
علامتش شدت حرارت تپ و سبکی سر و فساد عقل و بدخلقی علاج گل بنفشه گل نیلوفر
عناب آلوبخارا تمرهندی در عرق عنب الثعلب تر دارند صباح مالیده صاف نموده شیرخشت
در آن داخل کرده برای نرمی طبیعت بنوشند و بهر ترطیب و تبرید آب کدو و آب انار شیرین
گلاب شربت نیلوفر شیرین ساخته بنوشند و خیار را از درمیان چاک کنند و قدری
کافور بر آن پاشیده ببویند و در مجلس قدری کافور آمیخته بر سر ضماد کنند و درین قسم

قسم از تبرید و ترطیب تر سند بخلاف دموی که دران چندان دلیری نشاید سرسام بلغمی
و آن را شیر غش نامند علامت آن تپ دائمی و ثقل حواس و اختلاط عقل علاج پرسیاوشان
بیخ بادیان اسطوخودوس اذخر تخم کرفس جوشانیده صاف کرده گلقند اصفهانی داخل کرده
بنوشند و اگر حاجت افتد بروز سهل مغز فلوس تربد سفید مجوف خراشیده غاریقون
زنجبیل روغن بید انجیر افزوده مسهل دهند و مرغ جوان زنده را گرفته بر سر مریض شکم آن چاک
کنند که خون آن بر سر مریض بنفشد پس سر بندند و این عمل اگرچه در سرسام حار نیز فائده میکنند
الا طریق این دو ماه آنست که در بارد استعمال میکنند و برای فالج نیز تجربه مؤلف
درآمده سرسام سوداوی علامتش هذیان و بیداری و خشکی زبان و لهاث و زوال
عقل علاج گاوزبان بسفایج سپستان در عرق گاوزبان جوشانیده شربت بادرنجبویه
حل کرده بنوشانند و عنبر و مشک ببویانند و چونکه ماده پخته شود بحبوب و حقنه تنقیه سودا
بدن را پاک کنند حب منقی سودا شحم حنظل غاریقون بسفایج افتیمون سقمونیا
از هر یک بحسب حاجت بگیرند کوفته بیخته تا با کاسنی حب ساخته استعمال کنند سدر
و دوار سدر آنست که بوقت برخاستن چشم تاریک شود و دوار آنست که چنان
نماید که چیزها گرد و دوران مینماید علاج قی کنند و هر خلط که از معده برآید موافق
آن خلط علاج کنند و اگر ماده در نفس دماغ بود علامت خلط غالب گواهی دهد بر نوع
ماده و علاجش علاج آن خلط است که بارها ذکر یافته و خواهد یافت سبات
خوابی بود در کمیت دراز و در کیفیت قوی علاج اگر از تپ عارض گردد علاج تپ کنند
و اگر از برودت و رطوبت بود پس اگر برودت و رطوبت خارجی بود تعدیل کیفیت
و اگر از نوع ماده بود اول تنقیه بدن کنند بعده اطریفل کشنیزی اول بخورند بالایش
عرق گاوزبان شربت اسطوخودوس بنوشند سهر بیخوابی مفرط است از سردی و خشکی ساده
یا بماده که سودا باشد یا از گرمی و خشکی ساده یا بماده که صفرا باشد علامت و علاج
آن در بحث صداع انچه گذشت همانست لقوه مرضیست که در عضلات روی و چشم
عارض گردد و شقی از روی کج شود و پلکها و مژه های چشم کما ینبغی باهم منطبق نشوند و اگر نفخه
زند از یک جانب برآید و باشد که لقوه بسه دو شق روافتد علاج جوز بویه در دهن
دارند و در چشم شوربای کبوتر دهند و اگر به تنقیه حاجت افتد روز هشتم

گاوزبان بیخ کاسنی نیمکوفته بیخ بادیان نیمکوفته انیسون تخم کشوث زوفای یابس اصل السوس
مقشر نیمکوفته پرسیاوشان اذخر اسطوخودوس شب در عرق گاوزبان تر دارند صباح جوشش
خفیف داده صاف نموده عسل خالص حل کرده بنوشانند و بعد هفت روز او را مسهل مفصله ذیل از دوا
مسهل دهند انجیر زرد سنا مکی مغز فلوس غاریقون تربد سفید مجوف تراشیده زنجبیل و مغز
بادام شیرین یا روغن بید انجیر و بعد تنقیه عام برای تنقیه خاص حب ایارج بروغن بادام چرب
نموده بوقت چار گهڑی شب باقی مانده بعرق گاوزبان و بادیان بخورانند و خواب کنانند
و بوقت صباح نیم مسهل که مغز فلوس و روغن بادام را ترک کرده باشند بنوشانند
صفت حب ایارج سنبل الطیب دارچینی عود بلسان حب بلسان سلیخه مصطکی اسارون
زعفران از هر یک سه سرخ صبر سقوطری هشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و بگیرند ازین سفوف
دو درم تربد سفید مجوف خراشیده دو درم حب النیل غاریقون انیسون از هر یک یکدرم شحم حنظل
نمک هندی از هر یک سه درم کوفته بیخته آب بادیان حب سازند صرع و این مرضیست
که آدمی بیهوش افتد و دهن و دست و پا متشنج و کج گردد و گرانی سر و سینه و رگهای زیر
زبان لازمه اوست و نوبت حادث میشود و آنکه زود زود واقع شود مهلک باشد علاج
در وقت صرع غلوله از کرباس یا پنبه بسته در دهن دارند تا زبان نخاید و اطراف بربندند
تا اضطراب نکند و تخم حنظل و جند بید ستر و فلفل سیاه سائیده در بینی دهند یا فقط عاقرقرحا
سائیده در بینی نفوخ سازند که عطسه آرد و در وقت هوش تنقیه خلط نمایند اگر از فساد خون
بود فصد کنند و اگر از ماده بلغم بود تنقیه آن نمایند بمنضج و مسهل چنانکه گذشت و اطریفل
اسطوخودوس بعرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب بخورانند و معجون فلاسفه و تریاق کبیر مداومت کنانند
فالج و آن مرضیست که نصف بدن در طول بحس و حرکت گردد و سبب او فرو ریختن فضله
رطوبت بود از بطون دماغ باعصاب علاج در بلغمی تا چهار روز ادویه قویه ندهند
و از غذا باز دارند و ماء العسل دهند و بعد از چهار روز گاوزبان پرسیاوشان افتیمون بستان
بادرنجبویه اسطوخودوس اصل السوس مقشر نیمکوفته بیخ کاسنی نیمکوفته بیخ بادیان نیمکوفته
اذخر یک شب در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده
بنوشانند و پس از چهارده روز که ماده نضج یافته باشد مغز فلوس تربد سفید مجوف
خراشیده حب النیل زنجبیل روغن بید انجیر افزوده مسهل دهند لیکن باید که در منضجات

در داخل کردن حتانشن از مار و اصول که بزور و فواکه ترتیب ملحوظ خاطر دارند و برین امر
اکثر اطبا را نظری نیست و اکثرے بسبب سهل انگارے غیر ملتفت اند و بعد از تنقیه بروغن
قسط و مانند آن تدهین نمایند و آنجا که فالج با حرارت باشد نخست ازالهٔ حرارت باید نمود و اگر خون
غالب باشد فصد زنند **ترکیب ساختن ماء العسل** عسل خالص یک جزو و آب یا عرق
بادیان یا عرق گاوزبان ده جزو جوش دهند تا دو ثلث جذب شود و یک ثلث بماند از آتش
فرود آورده بکار برند **نسیان یعنی فراموشے** و این بیشتر از غلبهٔ بلغم باشد
و بسبب سودا و سوء مزاج حار سازج نیز مے باشد **علاج** در بلغمی و سوداوی تنقیه
تمام نموده بحب ایارج تنقیهٔ دماغ نمایند و در سوء مزاج حار سازج بهر تعدیل دوا به سر دو مرطب
بکار برند **تشنج** یعنے درهم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و امتلائی گویند
و نشان وے آنست که یکبارگی افتد و اگر بسبب حدوث یبوست باشد تشنج یابس
گویند و علامت او آنست که بتدریج افتد و نخستین باستفراغ مفرط یا بیداری مفرط اتفاق
شده باشد **علاج** در امتلائی بعلاج فالج کوشند و در سوء مزاج حار یابس تعدیل نمایند
سکته و این مرضیست که حس و حرکت باطل گردد و آدمے مانند موتی ماند باید که در چشم
مریض نگاه کنند اگر عکس ناظر در قرهٔ باصرهٔ آن ظاهر گردد زنده است و الا مرده و این علت
از دم و بلغم حادث میگردد پس آنچه از دم باشد علامتش سرخے رو و پرے رگهاے
گردن و رگهای سر **علاج** رگ قیفال زنند و حجامت کنند و آنچه از بلغم باشد علامات
غلبهٔ بلغم پیدا باشد **علاج** آن سنا مکی و قنطوریون و شحم حنظل و نمک و بوره حقنه کنند
رعشه اگر از ماده باشد آثار بلغم پیدا بود و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شراب بود تقدم
سبب علامت اوست **علاج** در بلغمی تنقیهٔ بلغم نمایند و در جماعے و شرابی ترک سبب
سازند و در رعشهٔ جماعی روغن بادام بر بدن مالند و شیر تازه بنوشند و بیضهٔ نیمبرشت بخورند
مالیخولیا آن مرضیست که از فکر سلیم و ظن سالم باز دارد **علاج** اگر از غلبهٔ خون بود فصد زنند و محاجم
مع شرط بعمل آرند و افوشدار وی لولو اول بخورند بالائش شیرهٔ زرشک شیرهٔ آلو بخارا
شیرهٔ تخم کاسنی در عرق عنب الثعلب و گاوزبان بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر
از بلغم یا سودا باشد گاوزبان بادرنجبویه بنفشه خطمی خبازے پرسیاوشان عنب الثعلب
خشک اصل السوس عناب شب در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف کرده شربت بنفشه

حل نموده نوشند و بروز مسهل گلسرخ بسفایج فستقی هلیله سیاه تربد سفید مجوف خراشیده
ریوند چینی افتیمون در لته بسته مغز فلوس شیرخشت روغن بادام بیفزایند و اگر بمنضج حاجت کثیر
بود بعد و مسهل در میان منضج داده مسهل دیگر دهند و بروز تبرید اسطوخودوس سائیده و هلیله مربی
شسته آمیخته اول بخورند بالایش شیره گل گاوزبان و شیره عناب در آب برآورده و خمیره
بنفشه یا خمیره گاوزبان حل کرده بنوشند و عشق نیز قسمی از مالیخولیا بود که غیر از وصل محبوب دوای
ندارد و اگر خام بود تبرید و تبرید شایسته دفع گردد و در مالیخولیای مراقی اگر سبب او ورم حار مراق
باشد علاج آن کنند و حجامه مع الشرط مفید آید و نوشیدن شیرخر نافع و اگر ماده سرد بود گل بابونه
اکلیل الملک مغز فلوس در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد سازند و درین قسم تنقیه از ادویه
شدید الحرارت نباید کرد و جوارش مصطگی و مفرحات بخورند و از غذا از رده بیضه مرغ اختیار
کنند و علامت مالیخولیای مراقی اشتهار مفرط و غثیان و تهوع و درد در میان هر دو شانه
باشد و در مالیخولیای سوداوی استعمال ماء الجبن بسیار مفید است ترکیب استعمال
ماء الجبن بطور معمول دودمان احقر بگیرند پنجاه مثقال شیر بز جوان سرخ رنگ زرد چشم
و اگر نباشد سیاه رنگ قلیل السواد صحیح البدن بی عیب که زیاده از دو بچه نزائیده باشد
و چهل روز از زائیدن گذشته باشد و پیش از گرفتن شیر چند روز تعلیف آن از عنب الثعلب
و شاهتره و جو و کاسنی باید کرد و همچنین در استعمال ماء الجبن و پس در ظرف نقره یا سنگ
یا مس قلعی دار شیر را انداخته بر آتش ملایم جوش دهند و هنگام جوش در جوش
سوم یا چهارم سکنجبین صادق الحموضت یا سرکه انگوری یکتوله یا آب لیمون یا آب
غوره و قدری نمک لاهوری اندازند که بریده شود بعده ظرف را از آتش فرود آرند و از
صافی ستره بگذرانند و قدری نمک انداخته باز یک جوش داده صاف نموده شربت نیلوفر
یا دیگر شربتی مناسب اضافه کرده بخورانند و در اثنای جوش لازم است که از چوب انجیر یا چوب
خرما پوست دور کرده و سرش را چهار پاره ساخته تحریک شیر کرده باشند و هر روز یک
یک دو دو دام بیفزایند تا بیک رطل یا یک نیم رطل رسد بحسب قوت و ضعف مریض
کم و زیاده ازین هم میکنند و دادن ماء الجبن چهل روز یا بیست یک روز یا کم ازین برای
طبیب است و اگر حاجت باشد پیش از دادن ماء الجبن تنقیه باید کرد و بعد از یک هفته
و اگر ضرور باشد بعد از چهار روز شروع ماء الجبن کنند و سفوف لاجورد و حب افتیمون و شربت

معمول او سفوف چوب گز همراه ماء الجبن استعمال باید نمود و اگر مزاج مریض گرم خشک بود
دوالمسک خمیره مروارید و خمیره گاوزبان همراه ماء الجبن باید داد و اگر بحسب اتفاق تنقیه تمام
نشد پس روز هشتم و دهم و دوازدهم مغز فلوس شیرخشت ترنجبین در ماء الجبن باید افزود و
بعد ازان سفوف مرکب و شربت بکار برند و گاه بماء الجبن گلقند هم میدهند و اگر کسی را نزله
و عوارض دیگر مانع بریدن شیر از اشیاء مذکوره باشد پس از چیسته بر شیر را برند و طریق آنست که چیسته را از
نمک شسته صاف نموده خشک کرده نگاه دارند و شیر را جوش دهند پس قدری چیسته را سائیده
درمیان شیر اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود بعد ازان از کارد قطع قطع کنند و نمک اندازند
و در صافی دو ته کرده جائی بیاویزند تا آب قدری قدری بچکد بعد ازان صبح جوشانیده
کف گرفته صاف کرده بخورانند و باید که ماء الجبن را سه حصه کنند یک حصه مریض بخورد و در راه
رود بقدری که نزدیک بعرق آمدن گردد و بعد ازان دو حصه باقی را همین طور بخورد و باید که بهنگام
نوشانیدن غذا بعد چهار پنج ساعت بخورانند و از غذا شوربای قلیه یا خشکه یا شله اختیار
کنند و برنج را باید که در آب سبوس گندم یا بادیان تر کرده شسته پخته نمایند تا شده
بیار دو با آن در اثنای استعمال ماء الجبن نخوردن بهتر است و از لبنیات و مغلظات و حلویات
و حموضات شدید و بقولات و از جماع و جمیع حرکات عنیفه و عوارض نفسانی اجتناب ورزند
و اگر شیر بزبهم نرسد شیر گاو بعمل آرند و ماء الجبن از شیر شتر جهت استسقا نافع بود و بهترین
وقت استعمال ماء الجبن زمان معتدل در حرارت و برودت باشد و پوشیده نماند
که در ماء الجبن رطوبت بسیار است و گرمی باعتدال **صفت سفوف لاجورد**
مجرب ادویه سفوف لاجورد مسحوق از هر یک ۲ ماشه هلیله سیاه هلیله کابلی پوست هلیله
زرد از هر یک ۴ ماشه افتیمون بسفائج از هر یک ۷ ماشه سنای مکی گل بنفشه از هر یک ۵ ماشه
تخم شاهتره ۶ ماشه تخم بادرنجبویه ۳ ماشه شکر سفید چهل و هشت ماشه کوفته بیخته بعمل آرند شربت
یک مثقال **فائده** در غسل حجر ارمنی و دیگر احجار بدانکه اول حجر را بسیار نرم سائیده در
هاون یا مثل آن کرده آب بر وی ریخته آهستگی بر هم زنند تا هرچه مثل غبار با آب مخلوط
گشته باشد او را آهستگی در ظرف دیگر باید ریخت و درد او را باز سائیده آب داخل
کنند و همین نمط چند مرتبه کنند تا که غبار گشته با آب مخلوط شده در ظروف دیگر رود بعد ازان
بر روی ظرف را پوشیده بزمانه شایسته بگذارند تا غباری در رود داخل نشود و ته نشین

گردد پس ہمہ نشین را خشک کردہ باستعمال آرند **صفت حب افتیمون** محمودہ مشوی
یکدرم ایارج فیقرا شحم حنظل غاریقون حجر ارمنی افتیمون مقل ارزق ہریک دو درم ترید سفید
شش درم کوفتہ بیختہ حب سازند شربت دو درم و نیم **صفت شربت** معمولہ گاؤزبان
گیلانی ہفت درم و نیم بنفشہ ربع کم دو درم بادرنجبویہ دو و نیم درم گاؤزبان یکدرم و ربع گل نیلوفر
تخم فرنجمشک ہلیلہ سیاہ افتیمون بسفایج فستقی برگ فرنجمشک اسطوخودوس ورق سنا مکی
از ہریک ۲ و نیم درم نبات گلاب ہریک پاؤ آثار شب ادویہ را نجیسانند صباح مطابق
متعارف شربت تیار سازند و اگر عوض نبات ترنجبین و شیرخشت کنند مناسب است
صفت سفوف چوب گز پوست ہلیلہ زرد ۳ ماشہ ہلیلہ کابلی ۳ ماشہ ہلیلہ یازدہ ماشہ
آملہ دہ ماشہ شاہترہ ۳ ماشہ چوب گز یازدہ ماشہ گاؤزبان ۶ ماشہ ریوند چینی ۵ ماشہ برگ سنا مکی
۲ ماشہ ہلیلہ سیاہ دو ماشہ شکر سفید ہموزن ادویہ ہمہ را کوفتہ بیختہ سفوف سازند شربت یکدام
و این سفوف برای سعفہ و سوزاک و آتشک و ہر قسم آبلہ کہ باشد مفید است و پوشیدہ نماند
کہ نوشیدن آب نرغ کہ بہندی چھاچھ گویند برای مالیخولیا ہمراہ شیر بنیہای مناسبہ
و سفوفات نیز مفید است لیکن مناسب آنست کہ اگر احتراق قوی و معدہ نیز قوی بود بعمل
آرند و طریق نوشیدنش آنست کہ از ہفت تولہ شروع کنند و یک تولہ افزایند تا پاؤ آثار پس
بگذارند **کابوس** و این مرضیست کہ آدمی در خواب بیند کہ کسی بر سینہ او نشستہ است و نفس
او گرفتہ گردد و طاقت جنبش ندارد و آواز نتواند بر آورد و مشابہ باشد بجیزی کہ گاوی
او بفشارند و این مرض مقدمۂ صرع است و سبب این اجتماع بخارات غلیظ است در سینہ
و گاہے از غلبۂ خون باشد **علاج** اگر از خون بود فصد کنند و اگر از خون نباشد گل گاؤزبان
و گاؤزبان بادرنجبویہ تخم کاسنی نیمکوفتہ اصل السوس مقشر نیمکوفتہ اسطوخودوس
مویز منقی عناب سپستان شب در عرق عنب الثعلب و عرق گاؤزبان تر دارند صباح
جوش خفیف دادہ مالیدہ صاف نمودہ گلقند آفتابی داخل کردہ بنوشند بعد نضج بروز مسہل در
نسخۂ منضج مذکورہ سنا مکی ہلیلہ سیاہ پوست ہلیلہ کابلی پوست ہلیلہ زرد بسفایج فستقی
مغز فلوس ترنجبین روغن بادام افزودہ مسہل دہند میان روز نخود آب آخر روز تلہ کھچڑی
غذا دہند و قبل از دادن غذا بجای آب عرق عنب الثعلب و عرق گاؤزبان بنوشانند
و بعد از غذا آب و بروز تبرید ہلیلہ مربی یا آملہ مربی شستہ بورق نقرہ پیچیدہ اول بخورند بالائیش

لعاب بهیدانه در عرق عنب الثعلب دوازده توله برآورده بنفشه حل کرده اسپغول مسلم
پاشیده بنوشند و بعد تنقیهٔ عام بحبوب تنقیهٔ خاص کنند و بعد تنقیهٔ دماغ در بینی هلاس کشند
ضعفت هلاس گل بنفشه اسطوخودوس هر دو سه ماشه تمباکو سورتی شش ماشه فلفل
سیاه سه سرخ نمک لاهوری یک ماشه همه را کوفته پارچه بیز کرده هلاس زند **خدر** و آن بطلان
است در حس لمس پس اگر سبب قوی باشد حس بالکل باطل شود و اگر سبب قوی نباشد
حس ناقص بود و در عضو مخدر نشان دریافت کنند حرکت شبیه بحرکت مورچه و سبب
آن آنست که قوت حساسه عاجز شود از نفوذ کردن در تمام اعضا یا در بعضے اعضا و این حالت
گاهی از سبب ضغطه عارض شود که از آن سبب هیئت عضو تغیر یابد **علاج** تدبیر مشغول
شوند و استخوان را بموضع خود آرند و یا بسبب دیر تر نشستن بر یک حالت و یا بستن عضوی
از خارج که موجب گشت سدهٔ اعصاب گردد باشد **علاج آن** ازالهٔ سبب است برفق مالش
عضو بادهان حاره مقویه یا بسبب انسداد عصب از خلط خام غلیظ بود علامت آن زیادتی
بیحسی و سفیدی رنگ عضو **علاج** بمنضج و مسهل بلغم کنند و تدبیر فالج بلغمی بعمل آرند یا بسبب
انسداد عصب از خلط سوداوی بود علامت آن تیرگی رنگ و یبوست موضع و خیالات
فاسد پیش آمدن **علاج آن** فصد باسلیق کنند و چوب چینی یا ماء الجبن باستعمال
آرند و ترتیب ماء الجبن در مالیخولیا و ترتیب استعمال چوب چینی در مفردات گذشت
اختلاج جستن اندام باشد و ابرو و چشم و روے و لب بیشتر می جهد و سبب این ریاح
غلیظ باشد علامت ریح بارد سردی موضع و از بالا به پایین آمدن **علاج آن** بمنضج و مسهل
بلغم باید کرد علامت ریح حار سوزش موضع و از پایین ببالا رفتن **علاج آن** بمنضج و مسهل
صفرا باید کرد **زکام و نزله** و آن عبارتست از فضول رطبه که از دو بطن مقدم دماغ فرود آید
اگر بسوراخ بینی آید زکام نامند و اگر بحلق آید و بسینه ریزد نزله گویند اگر حار بود علامت
آن سرخی یا زردی چشم و انتفاخ و داجین و عظم نبض و سیلان اشک باشد و سوزش
مخاط و تلخی یا شیرینی دهن بران گواهی دهد پس اگر از خون بود **علاج آن** اول فصد
قیفال زنند بعد از آن عناب سپستان در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب جوش داده صاف
نموده شربت نیلوفر حل کرده لعاب بهیدانه شیرهٔ تخم کاهو اضافه کرده بنوشانند و اگر از غلبهٔ
صفرا بود عناب ولایتی آلو بخارا شیر خشت در آب مالیده بنوشند و اگر تپ لاحق باشد

گل بنفشه گل گاوزبان گل نیلوفر تخم خطمی عناب شب در آب گرم تر دارند صباح جوش خفیف
داده صاف ساخته شربت نیلوفر حل کرده بنوشانند و بروز هشتم ادویه مسهل افزوده مسهل دهند
غذا شله بی روغن و اگر بارد بود علامت آن عدم تشنگی و سردی مخاط و در وقت گرمی کم شدن
و در وقت سردی زیاده گشتن **علاج** آن گاوزبان اصل السوس مقشر نیم کوفته سپستان
پرسیاوشان عناب در عرق گاوزبان جوشانیده صاف کرده شربت اسطوخودوس یا شربت
زوفا حل کرده بنوشند و اگر تب بارد بود بروز هشتم ادویه مسهله افزوده مسهل دهند و افیون و زعفران
دگوند و کتیرا و هر یک یک ماشه همه را سائیده در سپیدهٔ بیضهٔ مرغ آمیخته کاغذ را مثل روپیه تراشیده
سوزن زده ادویهٔ مذکوره بران مالیده بر صدغین بچسپانند و این نسخه نزله حار و بارد هر دو را
فائده می بخشد و تجربه پیوسته **فصل در امراض چشم** رمد و آن ورم حار باشد که در
ملتحمه حادث شود پس اگر از غلبهٔ خون باشد شدت سرخی و انتفاخ ورم و کثرت تمدد در عروق
و پری رگها بران گواهی دهد **علاج** فصد قیفال از جانب موافق زنند و بوقت خواب
اطریفل کشنیزی اول بخورند بالایش شربت اسطوخودوس در عرق عنب الثعلب گاوزبان
حل کرده بنوشند و شیاف ابیض با سپیدهٔ تخم مرغ حل کرده قدری حضض سوده بدان آمیخته
نیم گرم ضماد کنند و غذا شله کهچری بخورانند و اگر از صفرا باشد ورم و انتفاخ و تمدد و سیلان
اشک و خلیدن سوزش و تلخی دهن و خشکی بران گواهی دهد **علاج** فصد قیفال کنند لیکن
خون کمتر بر آرند و آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده اول بخورند بالایش شربت نیلوفر در
عرقیات حل کرده بنوشند و غذا شله و دال خشکه و اگر احتیاج شود بعد از نضج گل سرخ گل بنفشه
گل نیلوفر پوست هلیله زرد نیم کوفته آمله خشک سنا مکی تمر هندی شب در عرق شاهتره تر دارند
صباح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر حل ساخته بنوشانند غذا بعد دو پهر آب مونگ
و بوقت شام قلیه با خشکه روز دوم اطریفل کشنیزی اول بخورند بالایش شربت نیلوفر
در عرق شاهتره حل کرده بنوشند و این کحل برای بقایای رمد و دمعه و تقویت بصر معمول این
دودمان است **صفت کحل** صدف سوخته ٣ ماشه توتیای کرمانی مغسول ١٠ ماشه نبات سفید
٤ ماشه همه را کحل کرده خوب سائیده سرمه کنند و بکار برند **عشا** و آن شب کوری بود و
سبب او آنست که بخار غلیظ در دماغ گردانیده و روح باصره را غلیظ کنند پس آن بخار بواسطه
شعاع آفتاب لطیف شده در روز مانع ابصار نمی شوند **علاج** منضج و مسهل بلغم بکار برند

و کحال نیز را بر تابه آهنی نهاده قدری فلفل سیاه سائیده بران پاشند آبیکه ازان برآید
در چشم کشند نزول الماء عبارت از رطوبت بود که در طبقه عنبیه ریزد ما بین طبقه قرنیه و رطوبت
بیضیه و سبب آن یا برودت دماغ بود یا ضربه و سقطه که به دماغ رسد بعد از درد سر دائمی علامت
آن خیالات مثل پشه و مگس پیش چشم آمدن و هاله بدور چراغ معائنه شدن و گاهی این خیالات
بسبب تبخیر معده باشند و فرق آنست که اگر تبخیر بود خیالات در هر دو چشم باشند و اگر نزول
بود در یک چشم **علاج** تنقیه بدن بمنضج و مسهل بلغم کنند و استعمال ایارجات نمایند و اگر
نزول آب مستحکم شود رجوع بکحالان نمایند و در ابتدا از نزول تخم نیل در شهد سائیده بچشم کشند
و آبید تنقیه مشک خالص یک ماشه زعفران دو ماشه سنبل الطیب یک ماشه کایپھل چهار
ماشه کوفته بیخته قدری قدری سعوطاً استعمال کنند **فصل در امراض گوش**
درد گوش اگر از غلبه خون بود علامت آن سرخی رو و گرانی سر و درد شدید و هوای سرد
خوش آمدن **علاج** فصد قیفال کنند و روغن گل و سرکه هر دو چندان جوش دهند تا سرکه
سوخته شود و روغن بماند در گوش چکانند یا شیر دختران با روغن کدو نیم گرم بچکانند و گل
خطمی و عنب الثعلب خشک و تخم خبازی و شاهتره در آب جوشانیده بخار آن بگوش رسانند
و بخار آبیکه برگ نیب دران جوش داده باشند نیز مسکن درد است و اگر درد بسیار شدید
بود قدری افیون در روغن گل آمیخته همراه شیر دختران ممزوج کرده در گوش بچکانند و اگر
از گوش ریم آید انزروت سوده با شهد آمیخته فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و از گوشت
پرهیزند و آب برگ سکهدرسن نیمگرم در گوش چکانند و اگر ازین تدابیر فائده نشود فصد
قیفال زنند و اگر از صفرا باشد علامت آن حرارت وجع و سهر و تلخی دهن و خشکی آن
علاج اخراج صفرا بمسهل کنند و باقی علاج مثل علاج درد دموی فرمایند و اگر
از بلغم بود علامت آن عدم سرخی و سوزش و انتفاع بچیزهای گرم و رطوبت سینه
علاج تنقیه بلغم نمایند و بهر تنقیه دماغ حب ایارج استعمال فرمایند و روغن قسط و روغن بابونه
نیمگرم در گوش چکانند و اگر بسبب ریح بود اکلیل الملک تخم شبت بادیان نیمکوفته
جوش کرده بخار آن در گوش رسانند و روغن ترب نیمگرم بچکانند **صفت روغن**
ترب آب ترب یک جزو و روغن کنجد شش جزو هر دو را باهم آمیخته بجوشانند که آب
بسوزد و روغن بماند نگاه دارند و بکار برند **صفت روغن بابونه** گل بابونه

روغن کنجد در شیشه کرده در آفتاب دارند وقتیکه گل پرورده شوند مکرر همچنین بعمل آرند و ترکیب
روغن بنفشه در روغن گل وغیره همین است صفت روغن قسط قسط ده درم شب در سرکه تر دارند
صباح در نیم آثار آب بجوشانند تا به نیمه آید نیم آثار روغن کنجد انداخته باز بجوشانند تا آب بسوزد و
روغن بماند نگاه دارند و اگر سبب امتلای معده بود علامت آن غثیان و سیلان لعاب از
دهن و درد سر علاج تنقیهٔ معده بقے و اصلاح حال معده کنند و اگر بشرکت دماغ بود
علامت آن دوی و طنین و درد سر علاج تبدیل مزاج دماغ و تحلیل ریاح نمایند و اگر از نزلهٔ حار
باشد علاج آن لعاب بهیدانه شیرهٔ مغز تخم کدو شیره عناب با عرق عنب الثعلب برآورده
شربت نیلوفر یا شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر از نزلهٔ بارد بود علاج گاوزبان عناب
پرسیاوشان اصل السوس مقشر نیم کوفته عناب در آب جوشانیده صاف نموده شربت گاوزبان
یا شربت اسطوخودوس حل کرده بنوشند طنین و دوی اگر باریک و تیز باشد طنین گویند و اگر
غلیظ بود دوی و اکثر از ریاح بارد باشد علاج اطریفل اسطوخودوس اول بخورند بالایش
گلقند آفتابی در عرق بادیان مالیده بنوشند و اگر حاجت قوی افتد ترید سفید غاریقون سائیده
در هلیله مربی شسته آمیخته اول بخورند بالایش گاوزبان اسطوخودوس بادیان نیم کوفته تخم
کرفس در آب جوشانیده صاف نموده گلقند آفتابی مالیده بنوشند **نقصان سمع**
اگر خلقی باشد یا در سن شیخوخت یا از سقطه و ضربه که باعث کوفتن عصب مفروش حادث
گردد و علاج ندارد و اگر از غلبهٔ صفرا باشد علاج آن استفراغ صفرا نمایند و اگر از بلغم باشد
علاج آن تنقیه فرمایند و روغن بابونه بچکانند یا ابهل در روغن بادام سوده بچکانند و اگر از
غلبهٔ خون بود علاج آن فصد قیفال زنند و با طریفل مداومت سازند و اگر بسبب ورم
حار گوش بود علاج آن علاج ورم به تنقیه کنند بعده روغن کدو و شیر دختران در گوش
بچکانند و اگر بسبب ورم بارد بود بعده تنقیه بلغم روغن ترب در گوش چکانند و صاحب
مجمع الحکمة مینویسد که زهرهٔ گاو را در روغن بابونه آمیخته بسوزند تا که روغن باقی بماند صاف
کرده در گوش چکانند و حکیم علی گیلانی در مجربات خود نوشته که سیر را در روغن بادام
تلخ بجوشانند که سوخته شود و روغن صاف کرده در گوش چکانند و اگر بسبب مشارکت عضو
دیگر بود اصلاح حال آن عضو کنند **فصل در امراض بینی** **رعاف** اگر بسبب
بحران باشد بند باید نمود و اگر بسبب حدت خون بود علامتش آنست که اندک اندک آید

ورقیق بود علاج فصد قیفال زنند و شیرهٔ مغز تخم کدو و شیرین شیرهٔ تخم کاهو و شیرهٔ عناب در
عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر یا شربت عناب حل کرده بنوشند و مازو و گل ارمنی و
کندر سائیده در بینی دمند و جالینوس گوید که اگر قدرے تنبت جانی سائیده در بینی دمند
فوراً رعاف را بند سازد بطلان شم مرضے ست که آدمی خوشبو یا بدبو را احساس نکند و اگر کند
همه بو را بر یک طور احساس کند علاج تنقیهٔ دماغ کنند و خردل و پودینه در آب جوشانیده
بخار آن در بینی کشند و شونیز و قلفل سائیده سعوط نمایند و شخصیکه بوی بد احساس کند علاج آن
به تنقیهٔ بلغم کنند و جند بید ستر در بینی دمند قروح بینی اگر ذی رطوبت باشد که پیدا شود از
مادهٔ فاسد و نازل بود از دماغ به بینی علاج آن باستعمال مرهم ابیض کنند و تنقیهٔ دماغ فرمایند
و اگر ذی یبوست باشد که از اخلاط محترقه حادث گردد علاج آن از چرب مطلی را چرب
سازند صفت مرهم ابیض موم سفید ده مثقال روغن گنجد روغن زیتون از هر یک سه توله بعد از
گداختن موم از آتش برگرفته سفیداب ارزیز بقدر سه توله آمیزند و اگر برای تسکین درد افیون
اضافه سازند مناسب بود صفت موم روغن معمولے که برای قروح بینی مجرب
است روغن بادام یک مثقال گرفته موم روغن سازند بعده بنفشه یک مثقال بهیدانه یک
مثقال را در آب جوشانیده مالیده لعاب آن را با موم روغن جمع کرده اندکی بجوشانند
و نگاه دارند عند الحاجت بکار برند فصل در امراض زبان و دهن و لب ورم
زبان اگر از غلبهٔ خون بود علامت آن سرخی و سوزش بود علاج شیرهٔ تخم کاهو
شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا آش جو
و شله و اگر از غلبهٔ صفرا بود علامت آن زردی زبان و تلخی دهن علاج آن تنقیهٔ صفرا
کنند و لعاب اسبغول شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ تخم کاهو در عرق عنب الثعلب برآورده [illegible]
نمکی آمیخته مضمضه فرمایند شقاق زبان اگر از یبوست دماغ بود علامت آن بیخوابی و
خشکی دهن علاج ترطیب دماغ فرمایند و مضمضهٔ مذکوره بالا گذشت بعمل آرند و روغن
کدو و روغن کاهو بر سر مالند و اگر از خلط سودا بود که در معده باشد علامت آن آروغ
دود ناک بعد رفع شدن خلط بقے علاج آن تنقیهٔ معده کنند و اگر بسبب غلبهٔ خون بود
فصد زنند و اگر بسبب غلبهٔ صفرا باشد تنقیهٔ آن کنند و از شیر بز در لعاب اسبغول مضمضه
سازند و کتیره سفید طباشیر سفید خاکستر سوخته مرجان سوخته هر یک ده ماشه همه را سائیده

بر زبان پاشند قلاع که آن را جوشش دهن گویند اگر از غلبهٔ خون بود علاج آن
فصد قیفال زنند و شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ تخم کدو شیرین شیرهٔ تخم کاهو در آب آورده شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند و مضمضه مذکوره بالا بعمل آرند و طباشیر سفید و کتهه سفید زرور و مغز کنول گٹه
کافور سائیده بر زبان پاشند و اگر از غلبهٔ صفرا بود نیز همین معالجه نفع دهد و اگر از غلبهٔ بلغم شود
باشد تنقیهٔ بلغم نمایند **بطلان ذوق** اگر از غلبهٔ صفرا بود تلخی دهن بر آن گواهی دهد **علاج**
تنقیهٔ صفرا کنند و از گلسرخ و سماق و سکنجبین و ترنجبین مضمضه کنند و اگر از غلبهٔ خون بود علاج
آن نیز قریب بهمین است که بالا گذشت و اگر از بلغم بود تنقیهٔ بلغم کنند و از خردل و عاقرقرحا
و از خر مضمضه سازند **کثرت لعاب و سیلان آن** اگر از غلبهٔ حرارت و رطوبت معده
بود علامت آن زیاده شدن در خلو معده و تسکین یافتن از سیری شکم **علاج** فصد
باسلیق کنند و شیرهٔ زرشک در آب بر آورده شربت انار یا ربّ بهی حل کرده بنوشند
و از سماق و گلسرخ مضمضه کنند و اگر از غلبهٔ برودت و رطوبت بود **علاج آن** تنقیهٔ معده کنند
بجوارش مصطگی و جوارش کمونی مداومت سازند **تشقاق لب** و سببش همانست
که در شقاق زبان ذکر شده **علاج آن** لعاب بهیدانه و لعاب خطمی بر لب مالند و قیروطی
معمولی نفع تمام بخشد صفت طباشیر سفید چهار ماشه کتهه سفید شش ماشه دانهٔ هیل ۲ ماشه
کافور یک ماشه موم و پیه ماکیان را در روغن زرد گداخته ادویهٔ مذکوره سائیده در ظرف آهنی
از دستهٔ آهنی تا یکپاس مخلوط سازند و بکار برند **فصل** در امراض **دندان و لثه**
درد دندان اگر حرارت باشد شدت درد و ضربان و ورم لثه و از آب سرد راحت
یافتن **علاج** فصد قیفال یا رگ زنند و لعاب اسپغول مسلم شیرهٔ عنب الثعلب خشک
شیرهٔ تخم کشنیز خشک در آب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و عنب الثعلب
خشک تخم کشنیز خشک پوست درخت مغیلان کوکنار گلنار گزمازج عدس مسلم در آب جوشانیده
مضمضه کنند و طباشیر سفید سماق زرور و کشنیز خشک هر واحد یک ماشه کوفته بیخته
بر دندان بمالند و اگر درد شدید باشد لعاب اسپغول مسلم در گلاب و سرکه بر آورده قدری
کافور اضافه نموده مضمضه سازند و از گوشت و شیرینی پرهیز کنند و اگر بسبب برودت باشد
علامت آن عدم ضربان و تسکین یافتن بچیزهاے گرم **علاج آن** برشعثا اول بخورند
بالایش گاؤزبان پرسیاوشان اصل السوس و دانهٔ هیل در آب جوشانیده صاف نموده

نبات سفید داخل کرده بنوشند و عاقرقرحا و پودینه و فوفل کتھه و پوست بیخ کنار در آب جوشانیده
مضمضه کنند و عاقرقرحا بوره ارمنے زنجبیل شیطرج فلفل سیاه هر یک یکماشه کوفته بیخته بر دندان
مالند و اگر درد دندان بسبب گرم بود علاج آن تخم ترب بر آتش نهند و دود آن بر دندان
رسانند و بایبرنگ مقشر یک توله کانوره و سرخ گرفته شش پوٹلے بندند یک پوٹلے ازان گرفته
در دهن گیرند جمله کرم در پوٹلی جمع خواهند شد پس بیرون آرند همین طور حسب حاجت باقی
دو پوٹلے استعمال نمایند صفت برشعثا که معمول و مجرب است فلفل سیاه
فلفل سفید هر یک بیست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب
عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک مثقال ادویه را جدا جدا کوبیده بعده وزن کنند و با عسل سه
وزن ادویه بسرشند شربت از یک دانگ تا نصف مثقال ضرس یعنے کند شدن
دندان از چیزهاے ترش علاج شکر بخایند و فلفل سیاه و نمک و عاقرقرحا
سائیده بر دندان بمالند تحرک اسنان یعنے جنبش دندان اگر بسبب نزله بارد بود
علاج آن منضج و مسهل بلغم دهند و بعد از تنقیه عاقرقرحا بزرالبنج پوست کوکنا سعد کوفی
زنجبیل در آب جوشانیده مضمضه سازند و عاقرقرحا و مصطگی رومے و کندر و مازو
برابر کوفته بیخته سنون سازند و اگر بسبب نزله حار باشد علاج آن فصد قیفال زنند
و بعد فصد عناب خمیره گاوزبان در عرق عنب الثعلب مالیده بنوشند و اگر در مزاج صفراوی
بود بجاے خمیره گاوزبان شربت نیلوفر دهند و پوست کوکنار گلنار عدس مسلم کشنیز
خشک در آب جوشانیده لعاب اسبغول مسلم اضافه کرده مضمضه سازند و مازو زرور وطباشیر
سفید کتھه سفید شب یمانی سوخته فوفل سوخته پوست انار سوخته کوفته بیخته سنون سازند
تغیر رنگ دندان اگر سیاه بود یا سبز از غلبه سودا باشد و اگر زرد باشد
از غلبه صفرا علاج در صفراوے بعد از تنقیه صفرا از آب عنب الثعلب و سرکه مضمضه
کنند و در سوداوے بعد تنقیه سودا پوست بیخ کبر خشک مصطگی رومی باریک سائیده
بر دندان بمالند ورم لثه اگر حار باشد رجوع بعلاج درد حار دندان نمایند و اگر بارد بود
انچه در درد بارد دندان گفته شد عمل آیند سنون براے درد لثه و محکمی دندان معمول
و مجرب است حب زنجبیل سوهن مکهی بایبرنگ هیرا کسیس کتھه سفید نیلا تھوتھه سوخته
همه را باریک سائیده سنون سازند دیگر براے خون که از لثه دائم سائل باشد

حص شب یمانی که آن را سوخته در سرکه سرد کرده باشند یک جزو نمک هندی دو جزو زرورد برا
برده کوفته بیخته سنون سازند ایضاً دیگر دم الاخوین پنج ماشه کتهه سفید چار ماشه دانه الائچی
بریان طباشیر سفید فوفل سوخته هر یک پنج ماشه کهربا سه ماشه همه را کوفته بیخته سنون سازند

فصل در امراض حلق و لهات و مری و قصبهٔ ریه ورم اللهات

یعنی آماس بماده علاج آن حسب ماده تنقیه نمایند اگر از غلبهٔ خون و صفرا بود بسرکه و گلاب
و آب عنب الثعلب سبز غرغره کنند و اگر از غلبهٔ بلغم بود خردل و عسل را در آب جوشانیده
غرغره کنند و اگر از غلبهٔ سودا بود مغز فلوس در شیر تازه مالیده غرغره کنند استرخاء
لهات یعنی بماده سست شود و فرو تر افتد علاج اگر از غلبهٔ خون بود رگ قیفال زنند
و کشنیز خشک گلنار کعنار عنب الثعلب خشک در آب جوشانیده گلاب و سرکه اضافه
نموده غرغره نمایند و گل سرخ صندل سفید گلنار کافور باریک نموده بر و گذارند و اگر از غلبه
بلغم باشد بعد تنقیه بماء العسل غرغره کنند و شب یمانی سوخته شاخ گوزن سوخته نوشادر
باریک ساخته بر کفچهٔ میل نهاده ماده را بردارند و بر تارک سرشیر گداخته در سرکه و اسبغول
آمیخته برگذارند تا ماده را بالا کشد. قرور برای زخم لهات و کام نافع صفت آن
گل ارمنی طباشیر سنگ جراحت گلنار ورق گل مساوی الوزن گرفته سائیده قدری
کافور اضافه کرده بکار برند خناق و آن ورم لوزتین و عضلات مری و حنجره بود و مانع نفوذ
روح بطرف قصبهٔ ریه و مری بود و بلع بدشواری حاصل شود پس اگر از غلبهٔ خون بود و
علامت آن سرخی روی و زبان و سوزش حلق و امتلائی و عروق و حلاوت دهن و
غلظ نبض و بسیار تنگی نفس علاج فصد قیفال زنند و هفت هفت زلو پس هر دو گوش
بچسپانند و روز دوم تکرار عمل کنند و لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم شیرهٔ عناب شیرهٔ
تخم کشنیز خشک در عرق عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر شربت توت حل کرده بنوشند
و اگر احتیاج مسهل شود درین نسخه مغز فلوس ترنجبین گلقند آفتابی روغن بادام
افزوده مسهل دهند غذا بوقت دو پهر نخود آب و بوقت شام شله بجای آب
قبل از غذا عرق عنب الثعلب و بعد غذا آب آهن تاب بعد تنقیه پوست خشخاش
عدس مسلم حضض گل گلنار گزمازج عناب جوشانیده صاف کرده غرغره کنند و وقتیکه
ورم سست نرم و سرنگ شود نوشادر و نمک سائیده در روغن گنجد آمیخته

غرغره کنند و بعد منفجر شدن ورم بروغن زرد غرغره نمایند و اگر از صفرا بود و شدت درد و بوقت
تنفس و شدت تشنگی و تلخی دهن و بیخوابی بر دلالت کند علاج فصد قیفال کنند لیکن
دم بقدر قلیل اخراج نمایند و آب اسپغول شش ماشه و شیره مغز تخم کدو و شیره تخم کاهو و شیره
عناب و در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و باقی علاج آنچه
در ورم دموی گفته شد بعمل آرند و فقط یک وقت آش جو با شربت نیلوفر بوقت شام شله کچری
ملائم و اگر از بلغم بود بسیاری کثرت لعاب و تبیج رو و قلت درد گواهی دهد و اگر از سودا
بود علامت آن خشکی دهن و تیرگی رنگ علاج هر دو پرسیاوشان هفت ماشه
برگ چقندر پانزده عدد سنای مکی تولا اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک هفت ماشه بسفائج
۶ ماشه تربد سفید ۹ ماشه زنجبیل ۴ ماشه در سه آثار آب بجوشانند تا ثلث حصه ماند مالیده
صاف کرده مغز فلوس ۱۲ تولہ گلقند آفتابی ۲ تولہ غاریقون تخم حنظل هر یک ۶ ماشه
روغن بید انجیر یک تولہ داخل کرده تیار سازند و اول آب گرم حقنه کرده بعد از آن نصف
دوا مذکوره در محقنه انداخته عمل نمایند و بعد چهار گهڑی نصف دیگر را در محقنه انداخته بعمل
آرند بعد تنقیه پرسیاوشان اصل السوس عنب الثعلب کزمازج در آب جوشانیده
صاف کرده غرغره کنند و بار العسل غرغره کردن فائده عظیمی بخشد غذا قلیه و خشکه گرفتنی
آورا اگر از نزله شود بعلاج نزله متوجه شوند و اگر بسبب گرمی خنجره بود چنانچه بعد امراض
حاده لاحق میشود شیره تخم خیارین شیره تخم کاهو در عرق عنب الثعلب آورده
شربت نیلوفر یا شربت عناب حل کرده بنوشند و اگر از سردی خنجره
بود چنانچه در ایام سردی لاحق میشود گاوزبان پرسیاوشان عناب دانه الایچی
نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بنوشند یا کشمش ۹ ماشه با ۲ تولہ نبات سفید
جوشانیده صاف کرده بنوشند انطباق مری سینے بهم شدن آن
علامت او آنست که چیزی سبک مثل آب و شوربا اصلا فرو نشود و اما لقمه بزرگ
بفراغت بے ایذا خورده شود علاج گاوزبان عناب انیسون سنبل الطیب تخم
سفید تخم سرخ جوشانیده صاف نموده عسل خالص حل کرده نیم گرم جرعه جرعه بنوشند و اگر
... سائیده دار کرده دهند فائده بسیار بخشد و بعد تنقیه مسهل بلغم بعمل آرند و
محجمه ناری زیر زنخ نهند و یا سکه زده جند بیدستر بالند ... خنجره

یعنی سستی حلقوم نشان وی نفس بیامدن ست یا بعسر آمدن علاج آن مثل علاج انطباق
مری کنند **فصل در امراض سینه و شش و آلات نفس سعال**
یعنی سرفه اگر بعد از زکام بارد عارض شود گاوزبان اصل السوس بہ پسیاوشان زوفا یا
یابس عناب بادیان نیمکوفته در آب جوشانیده صاف کرده خمیره بنفشه حل ساخته بنوشند
و اگر حاجت افتد و امتلا از اخلاط بود مویز منقی انجیر زرد سنا مکی مغز فلوس غاریقون مغز
بادام شیرین اضافه کرده مسهل دهند بروز تبرید شیره گل گاوزبان شیره عناب
در آب بر آورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد تنقیه عام تنقیه دماغ کنند و بعد
برای تقویه سینه رب السوس سائیده در لعوق سپستان آمیخته اول بخورند
بالائیش گاوزبان زوفای یابس عناب پرسیاوشان در آب جوشانیده صاف کرده
عسل خالص آمیخته بنوشند و حب جدوار نافع ترین اشیاست **صفت لعوق**
سپستان سپستان پنجاه عدد اصل السوس یک توله عناب بست دانه تخم
خبازی تخم خطمی هریک ۳ ماشه بہیدانه یکدرم پوست خشخاش دو توله در دو آثار
آب بجوشانند و با نبات سفید بقوام آرند و در آخر قوام شیره مغز بادام مقشر شیره
تخم خشخاش سفید از هریک یک توله بیفزایند بعده کتیره صمغ عربی رب السوس هریک
۳ ماشه سائیده اضافه کنند و اگر بعد از زکام حار باشد و باز یا ملتی خون بود **علاج**
آن فصد قیفال زنند بعد آن عناب هفت دانه خمیره بنفشه ۲ توله در عرق عنب الثعلب
و عرق گاوزبان مالیده بنوشند یا لعاب بہیدانه شیره تخم کاهو در آب بر آورده
شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر از صفرا باشد **علاج** لعاب اسبغول مسلم لعاب
بہیدانه شیره تخم کاهو شیره تخم کشنیز خشک شیره آلوبخارا در عرق عنب الثعلب
بر آورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد مسهل صفرا دهند و
پوشیده نماند که ترشی آلوبخارا بسرفه مضرت نرساند بلکه مفید است و مجرب
کما فی بحر الجواهر و مجمع الحکمت و قسمی ست از سرفه که آن را سرفه یابس گویند
و آن چنین باشد که در وهیچ دفع نشود و آن بر دو قسم ست یکی سرفه بارد و سبب
آن بلغم مائی رقیق بود که در اجزاء ریه نفوذ کند علامت و علاج آن علامت
و علاج نزله بارد است دوم سرفه حار که خلط رقیق حار مدام از دماغ بطرف

سینه میریزد و در اجزاء آن نفوذ کند علامت آن سرفهٔ خشک بغیر از بر آمدن چیزی از سینه
و زیاده شدن آن در شب و بعد خواب و کمی آن در روز **علاج** دیاقوذا اول بخورند بالائش
لعاب بهیدانه لعاب اسپغول سلم شیرهٔ تخم کاهو در عرق عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند غذا آشجو یا اسفاناخ یا خشکه یا شله و در سرفهٔ بارد غذا کباب دراج یا تیهو
یا آب قلیه یا خشکه گرم روغن **حب** که با کثر اقسام سرفه مفید اند **صفت**
گل پسته پوست هلیله مساوی الوزن گرفته در عرق ادرک سائیده بقدر مونگ حبها بندند
عند الحاجت یک حب در دهن نگاه دارند **سل** حدوث این مرض بعد از ذات الریه یا
ذات الجنب بود یا بعد نفث الدم یا نزله یا سعال طویل عارض گردد علامت آن ظهور مده
در سرفه و فرق در میان مده و بلغم باین طور میکنند که بر آتش گذارند اگر بوئے چرم
سوخته آید مده است و الا بلغم و سبب این علت قرحهٔ ریه می باشد **علاج** کثیرا ربالسوس
سائیده در دیاقوذا آمیخته اول بخورند بالائش شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین شیرهٔ تخم
خرفه در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان بر آورده شربت خشخاش یا گلقند آفتابی
داخل کرده بنوشند یا سفوف سرطان اول بخورند بالائش لعاب بهیدانه شیرهٔ
اصل السوس در عرق گاوزبان بر آورده شربت انار شیرین حل کرده بنوشند و
شیخ الرئیس گوید که مسلول را گلقند تازه بسیار خورانند که نافع ترین اشیا است
بلکه باید که نان خورش هم گلقند باشد و وقتیکه خون بر آمدن شروع شود فصد باسلیق
زنند و قرص کهربا و شربت حب الآس بدهند **صفت سفوف سرطان** سرطان
سوخته ده درم صمغ عربی گل ارمنی هر یک پنجدرم خشخاش سفید دو درم و نیم کثیرا سه درم
جمله را بکوبند و سفوف سازند **صفت قرص کهربا** صمغ عربی نشاسته کهربا کثیرا مغز
تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک سه درم گلنار اقاقیا هر یک یکدرم کوفته بیخته در لعاب اسپغول
اقراص سازند شربت از ۵ ماشه تا ۷ ماشه و پوشیده نماند که طریق سوختن سرطان آنست
که سرطان را در کوزهٔ گلی نهند و سر کوزه محکم بند کنند و یک شبانه روز در
تنور نهند بعده بکار برند **نفث الدم** و آن آمدن خون بود از راه دهان یا از دماغ
بود و آن بے تنحنح آید و گاه رعاف همراه بود و یا از اجزاء حلق مثل حنجره وغیره بسبب آواز
شدید یا قے شدید یا از ضرب دیگر بر آید و این بے تنحنح نباشد و یا از سینه بود و او بوقت

استعلا یا سرفه شدید بقدر اندک برآید یا از اجزای دهن مثل لثه وغیره برآید و علامتش ظاهر است
که از علامات مذکوره هیچ نبود و با بزاق آمیخته برآید علاج کهربا سائیده در خمیره خشخاش یا قند
آمیخته اول بخورند با لاینش لعاب بهیدانه شیره ریشه انجبار شیره تخم خرفه در آب برآورده دو
شربت حب الآس حل کرده با بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر از این به نشود فصد باسلیق زنند
و قرص کهربا یا قرص گلنار بدهند و این قرص در دهن دارند **صفت** اقاقیا کهربا مروارید
ناسفته بسد طباشیر گلسرخ کشنیز خشک تخم خرفه گل ارمنی نشاسته صمغ عربی کتیرا
مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته در آب برگ بارتنگ یا لعاب اسپغول مسلم اقراص سازند
صفت قرص گلنار گل ارمنی گلنار صمغ عربی از هر یک چهار درم گلسرخ اقاقیا از
هر یک سه درم کتیرا دو درم کوفته بیخته بآب گلنار اقراص سازند کشته مرجان اگر بصاحب
نفث الدم دهند فائده عظیمی بخشد **صفته** شاخ مرجان را در شیر آک هفت مرتبه گرم
نموده سرد کنند بعده در شیر آک سائیده اقراص ساخته خشک نموده در دو سکوره گلی
نهاده گلحکمت کرده در ده آثار پاچک دشتی آتش دهند شربت یک سرخ با شربت انار غذا شله
و دال خشکه و ماء الشعیر و اگر خون از اجزاء دهن برآید علاجش آنست که گلنار انجبار فوفل
مازو همه را سوخته با مصطگی سائیده بر دندان مالند و انجبار گلنار کزمازج فوفل حضض
جوشانیده مضمضه کنند و گاه این مرض از بند شدن حیض عارض گردد علاجش
آنست که مدرات حیض دهند و فصد صافن زنند **ضیق النفس** و آن مرضیست
که شخصی محنت و حرکت نکرده باشد نفس بسرعت و تواتر آید و آن اگر از نزله بارد بود علامت
آن آواز خرخر از سینه آید و با سرفه و بلغم باشد و اگر با سرفه باشد منجر باستسقا گردد و در آن
وقت شیر شتر دهند و هر چه در استسقا گفته آید بکار برند و اگر از نزله باشد **علاج** گل
گاوزبان گل زوفا ابریشم خام مویز منقی اصل السوس مقشر نیمکوفته سپستان
در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان جوشانیده صاف کرده شربت زوفا
حل کرده بنوشند غذا قلیه با نان خمیری و اگر این مرض از استرخاء عضلات
نفس حادث گردد علامتش آن تنفس متضاعف است **علاج** آن مثل
علاج فالج کنند و اگر از تصاعد ابخره گرم بود که از دل بسوی شش آیند علامت
آن احساس تصاعد ابخره گرم بود و عظم نفس و نبض و شدت عطش **علاج** فصد

باسلیق زنند و برای تسکین حرارت لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم شیره مغز تخم کدو
شیرین در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا آشجو **لعوق**
صندل که برای ضیق النفس بهرحال مناسبت دارد معمول این دو مان **صفت**
مویز منقی انجیر زرد باقلا تخم خشخاش اصل السوس مغز تخم کدو شیرین پرسیاوشان
رازیانه زوفای یابس مغز بادام مقشر حلبه پودینه تخم خطمی صمغ عربی کتیرا تخم کتان
بهیدانه کوکنار از هر یک نیم توله همه را جوکوب نموده در دو آثار آب بجوشانند تا هم آثار بماند
صاف نموده عسل پاک آثار داخل کرده بقوام آرند شربت از ۵ ماشه تا دو درم **معجون** از
تالیف جناب حکیم محمد شریف خان صاحب مرحوم که در ضیق النفس مکرر تجربه رسیده
صفت مربکی سیعه سائله کتیرا صمغ عربی از هر یک پنج درم کندر زراوند قوما ناز عفران سیاوشان
ایرسا هر یک ۱۰ درم زوفای یابس چلغوزه هر یک پنج درم مویز منقی ده درم همه را کوفته بیخته
صمغ را در ۳ اوقیه طبیخ زوفای یابس حل کرده در عسل و نبات معجون سازند **ذات الریه**
و آن ورم گرم است که در شش پیدا شود علامت آن سعال و ضیق النفس و درد
در مقدم سینه و سرخی روی و رخسار و چشم و عظم و موجیت نبض **علاج** فصد
باسلیق کنند و برای تلیین طبع گل بنفشه گل نیلوفر عناب سپستان تخم خطمی در آب جوشانیده
صاف کرده شیرخشت حل ساخته بنوشند غذا آشجو گاه در شش ورم رخو بلغمی عارض شود
علامت آن شدت ضیق النفس و کثرت لعاب دهن و زکام و سرفه **علاج** منضج
و مسهل بلغم دهند **ذات الصدر** و آن ورم غشای منصف سینه است علامت
آن تپ دائمی و شدت عطش و مریض از فم معده تا حنجره درد ناخس دریافت کند
ذات العرض و آن ورم موخر غشای منصف سینه است که جانب فقرات
حادث گردد علامت آن احساس درد درمیان هر دو شانه و مریض بر پشت نتوان
خفت **علاج** هر دو مثل علاج ذات الجنب نمایند مگر برای وضع ادویه
مواضع مختلف اند در ذات الصدر بر صدر و در ذات العرض مابین کتفین
و در ذات الجنب بر پهلو ضماد کنند **ذات الجنب** و آن ورمی باشد
در پرده که اضلاع را پوشیده است یا در حجاب حاجز علامت آن
تپ دائمی و منشاریت نبض و اکثر این مرض از ماده گرم حادث میگردد **علاج**

تا روز سوم فصد باسلیق از جانب مخالف زنند و اگر حاجت بود شربت عناب شربت نیلوفر در عرق
عنب الثعلب و عرق گاوزبان حل کرده بنوشند و اگر بمسهل حاجت افتد اول برای نضج ماده
عنب الثعلب بنفشه برگ گاوزبان در عرق عنب الثعلب خیسانیده صاف کرده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند
روز دوم گل نیلوفر اضافه کنند و بجای بنفشه گل بنفشه تبدیل نمایند و بروز چهارم گل بنفشه گل نیلوفر تخم
خطمی عنب الثعلب خشک عناب سپستان در عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب خیسانیده
شربت نیلوفر حل کرده شیرهٔ تخم کاهو بالا ریخته خاکشی پاشیده بنوشند و بروز هشتم
گل سرخ مغز فلوس شیر خشت ترنجبین روغن بادام اضافه کرده مسهل دهند و بروز
تبرید لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم شیرهٔ تخم کاهو در عرق گاوزبان برآورده شربت
نیلوفر حل کرده بنوشند و ضماد در ابتدا بطور ردع ماده صندل سرخ آرد جو بآب خرفه
سبز و قدرے روغن بنفشه سائیده ضماد نمایند و چون زمانهٔ ابتدا بگذرد گل بابونه
گل خطمی اکلیل الملک آرد جو آرد باقلا عنب الثعلب خشک مغز فلوس در روغن بابونه
سائیده ضماد کنند **فصل در امراض قلب خفقان** حرکتیست اختلاجی
در دل که برائے دفع شئے در دل مے شود **علاج** اگر از غلبهٔ صفرا بود تنقیهٔ آن کنند
و مفرحات و مبردات که در هوسے تجربه مے آیند بعمل آرند و اگر از غلبهٔ خون بود فصد باسلیق
زنند بعده فصد صافن کشایند و آمله مربے شسته بورق نقره پیچیده اول بخورند بالایش
لعاب اسبغول شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ زرشک در گلاب و عرق کیوڑه برآورده
شربت انار شیرین با خمیرهٔ صندل حل کرده تخم فرنجمشک پاشیده بنوشند یا آمله
مربے اول بخورند بالایش شربت صندل شربت انار شیرین در عرق گاوزبان
و بیدمشک حل کرده تخم بالنگو پاشیده بنوشند و نیز بعد تنقیهٔ ماء الجبن بطریقیکه
در بحث مالیخولیا ذکر یافت بعمل آرند و ماء الخیار خورانند **طریق اخذ**
ماء الخیار بگیرند خیار فرازه سه کار و چند جا بزنند پس گل حکمت نموده در تنور
که گرمے آن فرو نشسته باشد بدارند تا بریان شود پس بوقت صبح برآورده گل حکمت
دور نموده سر آنرا بریده بفشارند پس آبش را صاف ساخته شربت نیلوفر حل کرده
بدهند و قدرے قدرے هر روز بیفزایند تا بیک رطل رسد و ترکیب ماء القرع هم همین
است و مداومت خمیرهٔ مروارید معمول کنند و شراب الصالحین نافع ترین اشیا

است و دادن قرص کافور نیز سفید است **صفت خمیرهٔ مروارید**
معموله کوبیدهٔ ابریشم برادهٔ صندل سفید هر یک دو توله شب در عرق گاوزبان یک
رطل تر دارند صباح جوشانیده صاف کرده با قند سفید دو رطل و عسل خالص یک
رطل بقوام آرند و در آخر قوام مروارید ناسفته یک توله یشب سبز یاقوت بسد هر یک
دو توله مشک خالص ۲ ماشه همه را سائیده داخل سازند بعد از آن ورق طلا ورق
نقره هر یک شش ماشه داخل کرده خوب حل کنند و بکار برند **صفت شراب**
صاف نحیین بار دگل گڑہل که گلیست مشهور در هند صد عدد و سبزی
آن دور کرده در آب لیموے کاغذی یا دو آثار مالیده شب در پیالهٔ چینی نگاه دارند
صباح با شربت نبات که یک آثار نبات را با دو آثار عرق کیوره و گلاب شربت
ساخته باشند یکجا کرده در شیشه که نصف شیشه یا ثلث شیشه خالی باشد انداخته
شیشه را نگاه دارند پس بعد چهار روز که جوش خورده باشد بر آورده صاف کرده بدارند
از دو دام تا شش دام بعمل آرند و اگر همراه عرق کیوڑه و گلاب بید مشک آمیزند
بهتر باشد **صفت قرص کافور** کافور یک جزو زعفران چهار جزو مغز
تخم کدو شیرین دو جزو مغز تخم خیارین چار جزو عسل سفید چار جزو کوفته
بیخته در عسل سرشته اقراص سازند و صندل سرخ در آب کشنیز سبز سوده بر قلب طلا
کردن فائدهٔ عظیم میبخشد و سیب و بهی و انار خوردن خفقان را مفید آید و اگر از
سوء مزاج بارد بود دواء المسک حلو اول بخورند بالایش شربت گاوزبان در عرق
گاوزبان و عرق بادیان و عرق پان حل کرده بنوشند یا عنبر اشهب سائیده در گلقند
سیوتی آمیخته اول بخورند بالایش گاوزبان اصل السوس در عرق عنب الثعلب جوش
خفیف داده صاف کرده شربت زوفا حل ساخته خاکشی پاشیده بنوشند یا خمیرهٔ
ابریشم اول بخورند بالایش شربت بنفشه در عرق گاوزبان و عرق مکو حل کرده
خاکشی پاشیده بنوشند و سنبل الطیب صندل سرخ دارچینی مشک در روغن گل
سائیده بر دل طلا کنند و اگر بشرکت معده بود علامت آن حدوث غشیان و بعد
از قی تخفیف یافتن پس اگر در معده صفرا باشد **علاج آن** سکنجبین در
آب گرم حل کرده بنوشند و بعد یک گھڑی قی کنند بعدهٔ خمیرهٔ صندل در ورق نقره

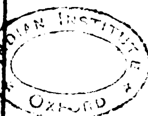
پیچیده اول بخورند بالایش شربت سنبل در گلاب حل کرده بنوشند غذا اشجو با شربت
انارین و اگر در معده بلغم بود علاج آن نمک در آب جوشداده قی کنند بعده شیرهٔ بادیان
در عرق گاوزبان برآورده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و جوارش مناسب بخورند غذا
نخود آب و اگر تدبیرات مذکوره سود ندهند بتنقیه خلط نمایند و اگر در معده سودا بود ماء الجبن
دهند و اگر خفقان بسبب سوء الهضم بود دواء المسک اول بخورند بالایش گلقند آفتابی در عرق گاوزبان
و عرق بادیان مالیده صاف کرده تخم بالنگو پاشیده بنوشند و اگر بضعف معده بود
علاج جوارش مصطگی سائیده در خمیرهٔ صندل آمیخته اول بخورند بالایش
شیرهٔ دانه هیل در عرق گاوزبان برآورده نبات سفید داخل کرده بنوشند و اگر بسبب
ضعف قلب بود علامت آن آنست که باندک حرکت بدنی مثل جماع و راه رفتن و از اندک
حرکت نفسانی مثل غم و فرح حادث گردد علاج خمیرهٔ مروارید یا دواء المسک بارد
یا خمیرهٔ گاوزبان عنبری اول بخورند بالایش شربت ابریشم یا دیگر شربت مناسب در عرق گاوزبان
و بیدمشک حل کرده بنوشند غذا پلاو و قلیهٔ چوزهٔ مرغ صفت دواء المسک بارد
طباشیر ۹ ماشه گل سرخ ۹ ماشه کهربا ۳ ماشه کشنیز خشک ۳ ماشه مروارید یک ماشه قرفه ۲ ماشه
مشک خالص دو سرخ کافور ۳ سرخ شربت فواکه شیرین ۳ توله نبات سفید هشت توله
بدستور معروف تیار سازند غشی حالتیست که تمام حواس معطل نماید علامت
آن برودت اطراف و تنفس و نبض ضعیف بود علاج در حالت غشی آب سرد و گلاب
بر رو زنند و بوهای خنک بویانند و برآنجو رهائے آب انار رسیده یا کلوخ گلاب
پاشیده بویانند دست و پا به بندند و کف دست و پا را دلک نمایند و کشیدن شاخها بر
ساقین و قدمین مفید بود و اگر بسبب وجع شدید باشد تسکین وجع فرمایند **فصل**
در امراض پستان **قلت لبن** یا بسبب قلت خون بود که مادهٔ لبن است
یا بسبب غلبهٔ اخلاط ثلثه بر خون بود علاج اگر از غلبهٔ اخلاط بود تنقیه آن نمایند بادویه
خفیفه دوائے آنست که فقط از ادویهٔ معدله تعدیل اخلاط نمایند و شیرهٔ تخم شبت ۳ ماشه
در عرق گاوزبان ده توله برآورده به نبات شیرین کرده بنوشانند و زیرهٔ کرمانی
۳ ماشه بعد تناول طعام بخورند و اگر بسبب قلت خون بود ادویهٔ مولدهٔ خون بکار برند
و زیرهٔ کرمانی در تولید خون خاصیت عجیب دارد و غذا پلاو مرغ یا قلیهٔ خشکه تناول نمایند

ورم پستان اگر حار بود سرخی رنگ عظم نبض **علاج** فصد باسلیق از جانب
مخالف بکشایند و اگر احتباس طمث بود فصد صافن از پای موافق زنند و خرقه در سرکه
تر نموده بر پستان گذارند و اگر به تحلیل نرود و پخته شدن گیرد تخم کنوچه تخم خطمی تخم کتان مغز
تخم تمر هندی در شیر گاو بطریق مرهم پخته برای تنضیج ضماد نمایند و بعد از انفجار این مرهم بعمل
آرند **صفت** سفیده یکتوله مردار سنگ ۶ ماشه موم سفید یک دام روغن کنجد ۳ توله بطریق
معروف مرهم نموده استعمال نمایند و غذا نان و قلیه بدهند و پوشیده نمانند که اگر هر دو
پستان را ورم حادث گردد از طرفیکه کم بود فصد زنند **فصل در امراض معده**
وجع الفواد و آن درد فم معده است اگر از انصباب صفرا باشد علامت آن ظاهر بود
علاج فصد باسلیق زنند و شیره زرشک یا آب تمر هندی در عرق گاوزبان برآورده
شربت نیلوفر یا سکنجبین لیموی حل کرده بنوشانند و گل سرخ طباشیر زرورد در گلاب
سائیده بر فم معده ضماد کنند و مالیدن عطر گلاب نیز نفع بیّن دهد و اگر از ریاح بارده باشد
علاج آن از حکایات مفصله ذیل برگیرند **حکایت** شخصی را وجع الفواد بارد لاحق
شد وجع باحقر آورد روز اول شیره دانه هیل در عرق گاوزبان و عرق بادیان
برآورده گلقند آفتابی مالیده بوقت صبح داده شد و بوقت شام زیره سیاه دانه هیل
سائیده در گلقند آفتابی آمیخته خورانیده و عود و مصطگی در روغن بابونه سوده بر موضع درد
ضماد کنانیده شد تا سه روز بهمین طریق معالجه شد هیچ فائده نگردید پس برای تکسیر ریاح و تنضیج ماده
گاوزبان بادیان نیم کوفته تخم کرفس اذخر مکی در آب جوشانیده صاف کرده عسل خالص آمیخته
داده شد روز دوم شکایت حرارت مزاج و غلبه تشنگی آورد عناب بنفشه افزوده و
بجای عسل گلقند آفتابی تبدیل کرده مطبوخ خورانیده شد بروز مسهل هلیله سیاه
مویز منقی تربد سفید مجوف خراشیده مغز فلوس خمیره بنفشه شیرخشت روغن
بادام اضافه کرده مسهل داده بروز تبرید لعاب ریشه خطمی شیره دانه هیل در عرق بادیان
برآورده شربت بنفشه حل کرده نوشانیدند همین نمط سه مسهل بعمل آمد گونه افاقه شد
وچونکه برودت در مزاج و شکایت وجع موجود بود دواے مخترع حکیم علوی خان
بطریق معمول داده شد صحت کلی یافت **صفت دوا مخترع علوی خان**
نمک ترب نمک پودینه نمک نبک هر یک ۳ ماشه جوهر لوبان ۵ سرخ فقاح اذخر

پیچیده اول بخورند بالائیش شربت سنبل در گلاب حل کرده بنوشند غذا آشجو با شربت
انارین واگر در معده بلغم بود علاج آن نمک در آب جوشداده قی کنند بعده شیرهٔ بادیان
در عرق گاوزبان برآورده گلقند آفتابی مالیده بنوشند وجوارش مناسب بخورند غذا
نخود آب واگر تدبیرات مذکوره سود نبخشند یا تنقیهٔ خلط نمایند واگر در معده سودا بود ماء الجبن
دهند واگر خفقان بسوء الهضم بود دواء المسک اول بخورند بالائیش گلقند آفتابی در عرق گاوزبان
و عرق بادیان مالیده صاف کرده تخم بالنگو پاشیده بنوشند واگر بضعف معده بود
علاج جوارش مصطگی سائیده در خمیرهٔ صندل آمیخته اول بخورند بالائیش
شیرهٔ دانهٔ هیل در عرق گاوزبان برآورده نبات سفید داخل کرده بنوشند واگر بسبب
ضعف قلب بود علامت آن آنست که باندک حرکت بدنی مثل جماع و راه رفتن و از اندک
حرکت نفسانی مثل غم و فرح خفقان حادث گردد علاج خمیرهٔ مروارید یا دواء المسک بارد
یا خمیرهٔ گاوزبان عنبری اول بخورند بالائیش شربت ابریشم یا دیگر شربت مناسب در عرق گاوزبان
و بید مشک حل کرده بنوشند غذا پلاؤ و قلیهٔ چوزهٔ مرغ صفت دواء المسک بارد
طباشیر ۹ ماشه گل سرخ ۹ ماشه کهربا ۳ ماشه کشنیز خشک ۳ ماشه مروارید یک ماشه قرفه ۲ ماشه
مشک خالص دو سرخ کافور ۳ سرخ شربت فواکه شیرین ۳ توله نبات سفید هشت توله
بدستور معروف تیار سازند غشی حالتیست که تمام حواس معطل نماید علامت
آن برودت اطراف و تنفس و نبض ضعیف بود علاج در حالت غشی آب سرد و گلاب
بر رو زنند و بوهای خنک بویانند و برآنچه رها کنند آب نار رسیده یا کلوخ گلاب
پاشیده بویانند دست و پا به بندند و کف دست و پا را دلک نمایند و کشیدن شاخها بر
ساقین و قدمین مفید بود واگر بسبب درد شدید باشد تسکین درد فرمایند **فصل**
در امراض پستان قلت لبن یا بسبب قلت خون بود که مادهٔ لبن است
یا بسبب غلبهٔ اخلاط ثلثه بر خون بود علاج اگر از غلبهٔ اخلاط بود تنقیه آن نمایند با دویه
خفیفه و دوای آنست که فقط از ادویه معدله تعدیل اخلاط نمایند و شیرهٔ تخم شبت ۳ ماشه
در عرق گاوزبان ده توله برآورده به نبات شیرین کرده بنوشانند و زیرهٔ کرمانی
۳ ماشه بعد تناول طعام بخورند واگر بسبب قلت خون بود ادویهٔ مولدهٔ خون بکار برند
و زیرهٔ کرمانی در تولید خون خاصیت عجیب دارد و غذا پلاؤ و مرغ یا قلیهٔ خشکه تناول نمایند

ورم پستان اگر حار بود سرخی رنگ و ہلم سبب علاج فصد باسلیق از جانب
مخالف بکشائید و اگر احتباس طمث بود فصد صافن از پاے موافق زنند و خرفہ در سرکہ
ترنموده بر پستان گذارند و اگر بہ تحلیل نرود و پختہ شدن گیرد تخم کنوچہ تخم خطمی تخم کتان مغز
تخم تمر ہندی در شیر گاو بطریق مرہم پختہ براے نضج ضماد نمایند و بعد از انفجار این مرہم بعمل
آرند صفیدہ سفید و یک تولہ مردار سنگ ۳ ماشہ موم سفید یک دام روغن کنجد ۸ تولہ بطریق
معروف مرہم نموده استعمال نمایند و غذا آنان و قلیہ ہند و پوشیده نمایند کہ اگر ہر دو
پستان را ورم حادث گردد از طرفیکہ کم بود فصد زنند **فصل در امراض معدہ**
وجع الفواد و آن درد فم معدہ است اگر از انصباب صفرا باشد علامت آن ظاہر بود
علاج فصد باسلیق زنند و شیرۂ زرشک یا آب تمر ہندی در عرق گاو زبان بر آورده
شربت نیلوفر یا سکنجبین لیموے حل کرده نوشانند و گل سرخ طباشیر زرورد در گلاب
سائیده بر فم معدہ ضماد کنند و مالیدن عطر گلاب نیز نفع بیّن دہد و اگر از ریاح بارده باشد
علاج آن از حکایت مفصلۂ ذیل بر گیرند **حکایت** شخصے را وجع الفواد بارد لاحق
شد رجوع باحقر آورد روز اول شیرۂ دانہ ہیل در عرق گاو زبان و عرق بادیان
بر آورده گلقند آفتابی مالیده بوقت صبح داده شد و بوقت شام زیره سیاه دانہ ہیل
سائیده در گلقند آفتابے آمیختہ خورانید و عود و مصطگی در روغن بابونہ سوده بر موضع درد
ضماد کنانیده شد تا سہ روز ہمین طریق معالجہ شد ہیچ فائده نگردید پس براے تکسیر ریاح و نضج ماده
گاو زبان بادیان نیمکوفتہ تخم کرفس اذخر مکی در آب جوشانیده صاف کرده عسل خالص آمیختہ
داده شد روز دوم شکایت حرارت مزاج و غلبۂ تشنگی آورد عناب بنفشہ افزودن
بجاے عسل گلقند آفتابے تبدیل کرده مطبوخ خورانیده شد بروز مسہل سیاه
مویز منقّے ترید سفید مجوف خیار شنبر مغز فلوس خمیرۂ بنفشہ شیر خشت روغن
بادام اضافہ کرده مسہل داده و بروز تبرید لعاب ریشہ خطمی شیرۂ دانہ ہیل در عرق بادیان
بر آورده شربت بنفشہ حل کرده نوشانیدند ہمین نمط سہ مسہل بعمل آمد گونہ افاقہ شد
و چونکہ برودت در مزاج و شکایت وجع موجود بود دواے مخترع حکیم علوے خان
ببرگ تنبول داده شد صحت کلے یافت **صفت دواے مخترع علوے خان**
نمک ترب نمک پودینہ نمک بنگ ہر یک سہ ماشہ جوہر لوبان ۵ سرخ نفاح اذخر

یک مثقال دانه هیل دو درم همه را در عرق نانخواه ۲ توله کهرل کنند تا خشک شود پس نگاه
دارند عند الحاجت بقدر ۳ سرخ در برگ تنبول نهاده بخورانند **وجع المعده** اگر از ریاح
بود قراقر و انتقال وجع گواهی دهد **علاج** جوارش کمونی اول بخورند بالایش شیره
تخم کشوث شیره بادیان شیرهٔ زیرهٔ سیاه در آب برآورده گلقند آفتابی مالیده بنوشند
و اگر از فساد غذا بود **علاج** قی کنند و سکنجبین ساده گلقند آفتابی در گلاب
و عرق بادیان حل کرده بنوشند تخمه و هیضه تخمه آنست که معده اصلاً در غذا تصرف نکند
و هضم نکند و هیضه عبارت از آنست که غذا هضم نشده در معده بماند و فاسد گردد و آنچه لطیف
باشد بقی دفع شود و آنچه غلیظ و راسب بود باسهال **علاج** اگر طبیعت مستعد بقی باشد
از آب گرم و سکنجبین و گلاب بقی فرمایند و الا شیرهٔ بادیان شیرهٔ مویز منقی در عرق بادیان
و گلاب برآورده صاف نموده سکنجبین ساده حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد
زنجبیل ترید سفید مجوف خراشیده سائیده در گلقند آفتابی آمیخته اول بخورند بالایش
شربت دینار یا شربت ورد مکرر یا شربت سیاه در عرق بادیان و عرق گاوزبان
حل کرده بنوشند و اگر بسبب غلبهٔ صفرا بود **علاج** بقی تنقیهٔ معده کنند بعده سکنجبین ساده
و سکنجبین لیموی در گلاب و عرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند و بوقت خوف غشی و حدوث
ضعف برای حبس اسهال طباشیر سفید سائیده در شربت انار شیرین آمیخته
اول بلیسند بالایش شیرهٔ زرشک شیرهٔ سماق شیرهٔ طباشیر سفید در آب
بهی شیرین برآورده شربت حب الآس حل کرده بنوشند و اگر از غلبهٔ بلغم بود **علاج**
بعد تنقیهٔ معده عود سائیده در جوارش مصطگی یا نوشدارو آمیخته نخستین بخورند بالایش
شیرهٔ دانه هیل در عرق گاوزبان برآورده شربت انار شیرین حل کرده بنوشند و اگر
هیضه از فساد هوا بود که آن را هیضه وبائی گویند **علاج** خانه را از عطریات و بخورات
خوشبو سازند و سکنجبین لیمو و سکنجبین ساده در گلاب حل کرده بنوشند و از قند و لیمو و گلاب
و آب خالص آبشوره تیار سازند و جرعه جرعه نوشیده باشند و حب واز نفسیجی و نارجیل
عدیا سے ۶ و زهر مهرهٔ خطائی ۶ بیپته در گلاب سوده شربت انارین و سکنجبین لیموی حل کرده
بنوشند و شیرهٔ آلو بخارا شیرهٔ زرشک در گلاب و عرق گاوزبان برآورده
شربت انارین حل کرده بنوشند و کشنیز سبز ببویند **جوع کلبی** و آن زیادتی



آرزوی طعام وحرص بر ماکولات چنانچه در طبع سگ ست پیدا شد پس این مرض اگر از
ریختن سودا بر فم معده باشد علامت آن قلت تشنگی و آروغ ترش و بودن اشتهاء با
سوزش و دغدغهٔ فم معده واگر طعام بخورد حالتش قریب بغشی گردد علاج
تنقیهٔ سودا بمسهل و ماء الجبن فرمایند غذا نان وقلیهٔ مرغ **جوع البقری** واین مرضیست
که دران بطلان شهوت طعام بمرتبهٔ شود که صاحب آن از بوی غذا کراهیت بهم میرساند
واعضا نهایت محتاج بغذا می باشند واکثر با غشیان و غشی باشد ولاغرے بمرتبه
بهم رسد که مردم گمان برند که مدقوق ست واین مرض را بولیموس هم میگویند
واگر از سبب معاودت هواے سرد و ملاقات ثلوج عرض این مرض از سوء مزاج
بارد مفرط در فم معده حادث شود وقوت جاذبه وحساسه از فم معده بطلان یا برودت
در معده احساس کند وچون دست بر فم معده گذارند برودت محسوس شود علاج
جوارش کمونی یا جوارش جالینوس یا جوارش مصطگی یا جوارش عود آمیخته
اول بخورند بالایش شیرهٔ بادیان شیرهٔ دانهٔ هیل در عرق بادیان برآورده صاف
نموده گلقند آفتابی مالیده بنوشند وسنبل الطیب مصطگی روے در روغن
گل وروغن بابونه سائیده بر فم معده ضماد کنند واگر بالینت طبع باشد دانهٔ هیل
زیرهٔ سیاه زرورد اقاقیا مصطگی روے همه را سائیده در رب بهی شیرین آمیخته
بخورند غذا زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت نان خمیرے که در عرق بادیان خمیره کرده باشند
وکباب مرغ واگر از ضعف معده یا حرارت بدن حادث گردد علامتش تشنگی وقبض طبیعت
بود و بوقت گرسنگی واگر طعام حاضر نشود غشی کند علاج بوقت افاقه
شیرهٔ زرشک در عرق کیوڑه وگلاب برآورده شربت انارین حل کرده
بنوشند غذا نان گندم را در آب انار وسیب ترکرده بدهند **عطش**
شدید مفرط آن را سه سبب اند سبب اول خلط مالح غلیظ چون بلغم شور یا
خلط بسیار خشک چون بلغم جصے و سوداے احتراقی در معده جمع شود وطبیعت ازان ستادگی
معده مشتاق آب شود تا باستعانت آن اجزاء خلط مذکور را نرم ساخته رفع نمایند
وهر قدر که آب بخورد آن خلط زیاده تر از برودت آب غلیظ ومتکاثف گردد ودائما
عطش بحال خود ماند وانسان سیراب نگردد واین را عطش کاذب نامند

وخاصیت این عطش آنست که هرقدر انسان بران صبر کند یا چیزی گرم مانند زنجبیل بخورد
تسکین یابد علاج شهد خالص یا سکنجبین عسلی بلیسند فقط وسبب دوم آنکه حرارت یا یبوست
بر معده مستولی گردد وازان باعث طبیعت خواهش آب نماید واین عطش یا بحرارت
ویبوست سانج بود یا از غلبهٔ صفرا علامت آن تلخی دهن وزردی قاروره علاج لعاب
اسبغول مسلم با شیرهٔ زرشک شیرهٔ آلو بخارا در گلاب آورده شربت نیلوفر شربت بنفشه
حل کرده بنوشند واگر حاجت تنقیه بود مسهل سوتے بعمل آرند غذا ماء الشعیر وسبب سوم
آنکه از حرارت خارج مانند هوا که از اشتیاق درتشش حرارت پیدا گردد وبدان سبب
خواهش آب حاصل آید علامت آن آنست که تسکین از هوای سرد زیاده از آب سرد بود
علاج تبرید کوره نهند ودر خسخانه ویا در جای سرد سکونت ورزند خمیرهٔ صندل اول
بخورند بالایش شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ عناب در عرق گاوزبان وعرق کیوڑه برآورده شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند وصندل سفید وخیار ببویند ورم معده اگر از خون وصفرا بود علامت آن
سوزش معده ولزوم حمی وتشنگی بسیار وقے وعظم نبض وسقوط شهوة علاج اول فصد
باسلیق زنند بعده اگر احتیاج بود مغز فلوس گلقند آفتابی در عرق عنب الثعلب مالیده
صاف کرده روغن بادام بالا ریخته لعاب اسبغول مسلم با شیره بنوشند وبروز تبرید لعاب
اسبغول مسلم شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ تخم کاسنی در عرقیات برآورده شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند ودر ابتدای ورم صندل سرخ رسوت گل سرخ در آب عنب الثعلب
سبز سائیده ضماد کنند وبعد از سه روز آرد جو خطمی در آب عنب الثعلب آب کشنیز سبز سائیده
ضماد کنند بعده سنبل الطیب زر ورد افزایند غذا آشجو وبعد از تنقیه بروز تجم آب
عنب الثعلب سبز مروق وآب کاسنی سبز مروق شربت بزوری شیرین
ساخته بدهند واگر ورم منفجر شود علامتش آنست که حمی سکون یابد علاج بعد از تنقیه
معده قرص کهربا وغیره استعمال نمایند غذا آشجو با عسل خالص واگر از بلغم باشد علامت
آن تپ نرم وسقوط اشتها وسوء هضم وتهیج روی علاج بماء الاصول اول نضج بلغم
کنند بعده سنا مکی غاریقون فلوس خیار شنبر گلقند آفتابی روغن بادام در ماء الاصول
اضافه کرده مسهل دهند ودرین مرض استعمال ادویهٔ حریفه مثل شحم حنظل وغیره نفع نماید
وباضافهٔ سنبل الطیب ضمادی که در ورم سوداوی مذکور میشود بعمل آرند صفت ماء الاصول

بیخ کرفس بیخ رازیانہ پوست بیخ کبر ہریک دہ درم انیسون تخم کرفس ہریک دو درم غافث
افسنتین شکاعی بادآورد ہریک ۵ درم قنطوریون ۳ درم ہمہ را در دو من آب بجوشانند
تا نصف رسد صاف نمودہ ہر صبح ۳ درم با دہ درم گلقند آفتابی بنوشند و اگر ۳ درم
مصطگی رومی سائیدہ سردارو کردہ دہند بہتر باشد و اگر از سودا بود علامت
آن تخمہ موضع و سواد رنگ و اوکار رویہ و غوصبت با ترشی دہن **علاج** فصد باسلیق
زنند و ماء الجبن بگارند و حلبہ و تخم کنوچہ تخم کتان در آب بادیان مصبر سائیدہ ضماد
کنند و غذا شوربای طیور و آب نخودی در جمیع اقسام سعفرت دارد زیراکہ جذب مواد
بطرف معدہ می نماید **نفخہ معدہ** و آن سوء مزاج بارد سافج در معدہ حادث شود پس
ہرچہ خوردہ شود بسبب برودت مستحیل بریاح گردد یا بسبب اکل طعام بادانگیز مثل باقلا و
لوبیا ریاح متولد شوند یا اجتماع خلط بلغمی و سوداوی یا صفراوی در معدہ بود پس بسبب حرارت
معدہ ریاح ازان متولد گردد **علاج** اگر کثرت اخلاط باشد و نفخ مراقی نبود حسب خلط
مسہل تنقیہ کنند و اگر از محض ریاح بود جوارش کمونی اول بخورند بالایش انیسون
بادیان نیمکوفتہ تخم کرفس صعتر فارسی در آب جوشانیدہ صاف نمودہ گلقند آفتابی
مالیدہ بنوشند غذا نخودآب و از اطعمہ غلیظ و اشیای نفاخ و ترشی پرہیزند **قی و تہوع
و غثیان** قی حرکتی باشد از معدہ برای دفع چیزی کہ درو ست از راہ دہن و تہوع
حرکتی است بی آنکہ چیزی دفع شود و غثیان تقاضای دفع باشد بدون حرکت
پس اگر خلط در جوف معدہ بود قی حادث گردد و اگر داخل جرم معدہ بود تہوع پس
خلطیکہ در معدہ ریختہ باشد اگر صفرا بود علامت آن تلخی دہن و خشکی زبان و قی صفراوی
علاج از سکنجبین و آب گرم قی کنند بعدہ زرشک سماق در سکنجبین شربت انار ترش
سائیدہ آمیختہ بلیسند و بجوارش مصطگی معمولی مداومت سازند **صفت** مصطگی
رومی ۳ تولہ زرشک یک تولہ دانہ الائچی خورد ۲ تولہ نبات سفید ۳ چند بدستور
معروف تیار سازند غذا آشجو و اگر بلغم بود علامت آن عدم تشنگی و نفخ و قراقر
علاج تخم ترب تخم شبت اصل السوس غیر مقشر در آب جوشانیدہ صاف کردہ
قی کنند بعدہ جوارش مصطگی اول بخورند بالایش شیرہ بادیان شیرہ پودینہ
خشک در آب برآوردہ گلقند آفتابی مالیدہ بنوشند و اگر قی از کثرت اخلاط نباشد

وعلامت برودت ظاهر بود جوارش مصطگی و جوارش عود ترش و جوارش عود شیرین
تناول فرمایند و اگر علامت حرارت ظاهر باشد شربت انارین و جوارش انارین فائده
میکند **قی الدم** یعنی برآمدن خون از معده بقے و آن از انفجار رفوهات عروق حوالی معده
بود **علاج** فصد باسلیق از دست راست زنند و دم الاخوین طهربا اقاقیا سائیده در رب بهی
شیرین آمیخته بلیسند و باقی علاج مثل علاج نفث الدم کنند غذا آشجو یا خشکه با رب بهی
شیرین **فواق** حرکتے باشد از جمیع اجزای طبقهٔ داخلی معده برای دفع موذی و آن یا
سببی باشد و عارض میشود بعد استفراغهای مفرط و این قسم علاج ندارد و منجر به هلاکت
است و علامتش آنست که بعد استفراغ و حمیات حاده می افتد **علاج** شیر بز نوشند
و لعاب بهیدانه لعاب اسپغول با روغن بادام به نبات شیرین ساخته نوشند یا از بلغم بود
علامت آن قلت تشنگی و خواهش چیزهاے گرم و لینت نبض **علاج** اگر ماده کثیر
بود منضج و مسهل بلغم دهند و اگر کثیر نبود مقویات معده را پاک سازند عود سائیده در عسل
خالص آمیخته بلیسند غذا شوربا و یا از ریاح بود علامت آن درد و انتقال آن و تسکین
فواق باخراج ریح و این اکثر بعد از تخمه عارض شود و صبیان را اکثر بود **علاج**
جوارش کمونی بخورند و نمک و سبوس تکمید سازند و بعض اطبا در تصانیف خود ها
آورده اند که در فکر انداختن و ترسانیدن مریض را جمیع اقسام فواق سود مند است
لیکن نزد احقر انسب آنست که مرتکب این امر نباید بود زیرا که ممکن است که طبیعت بسبب
انصراف خود از اندفاع و اصلاح موذی باز ماند و ماده که در معده موجود است بسبب
قیام خود و بجهت انصراف طبیعت بطرف دیگر فساد پیدا کند **ذرب** و این علت
است که هرچه خورده شود تغیر نیافته برون آید و این را اسهال معدے هم گویند
و این مرض مزمن میباشد و حادث میگردد از ریختن صفرا بر معده علامت آن حادث
شدن عقب حمیات صفراوے یا بعد از استعمال اغذیه یا ادویه حاره و خروج
صفرا در اسهال **علاج** گل نیلوفر ریشه خطمی در عرق گاوزبان خیسانیده صبح مالیده
صاف کرده مغز فلوس گلقند آفتابی مالیده صاف ساخته روغن بادام شیرین
بالا ریخته نوشند بدستور وقت دو پهر آب مونگ و بوقت شام خشکه یا شله
بعد از تبرید لعاب ریشه خطمی لعاب بهیدانه لعاب اسپغول مسلم در عرق گاوزبان

وعرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و بعده برای قبض طبیعت بعد
از تنقیه دانه هیل ملبا شیر سفید زرد بعد رود سائیده در شربت حب الآس یا رب بهی آمیخته بلیسند یا از
بلغم بود علامت آن کثرت بزاق و غثیان و قی بلغمی **علاج** اول با دویه خفیفه تنقیه کنند
بعده جوارش مصطگی اول بخورند بالایش شیره بادیان شیره زیره سیاه شیره دانه هیل
در آب برآورده صاف نموده شربت حب الآس حل کرده بنوشند غذا یخنی ملیا و **سفوف**
برای ذرب از هر نوع که باشد مجرب و معمول است
صنعت موچرس مائین خمیده گل دهاوه هر یک یکدام مصطگی دو دام هیل گری کوکنار
رال خشک هر یک یکدام کوفته بیخته سفوف سازند و یک ٹانک صبح و یک ٹانک شام بخورند
غذا برنج سائٹی بدال مونگ و نوعی ست از ذرب که آنرا اسهال دماغی گویند و سبب
آن آنست که از نزله که از دماغ بر معده ریزد غذا مزلق شود و علامتش آنست که بعد
خواب زیاده شود **علاج** اگر غلطی از اخلاط زیاده باشد تنقیه دماغ کنند و رنجب [?]
جدوار مداومت نمایند و خوردن افیون هم نفع دارد و **حرقت معده** اگر از خوردن
غذای غلیظ بود **علاج** قی کنند و مسهل تنقیه سازند اگر حاجت افتد بعد آن تقویت
معده فرمایند و اگر از سوء مزاج حار ساذج یا به سبب صفرا بود **علاج** لعاب اسبغول مسلم
لعاب بهیدانه شیره آلوبخارا در عرق عنب الثعلب برآورده شربت انارین یا شربت
نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد مسهل صفرا بود و اگر از خون بود فصد زنند و اگر
بسبب انصباب سودا از طحال بر فم معده بود علامت آن آنست که بعد اکل غذا
ساکن شود **علاج** از دست چپ فصد اسلیم زنند و هلیله مربی یا آمله مربی
مداومت سازند و اگر حاجت افتد ماء الجبن استعمال کنند **فصل در امراض جگر**
و طحال و مراره ورم جگر اگر از غلبه خون بود در مقعر جگر باشد علامت آن احتباس
بطن و غشی و برد اطراف و فواق و سقوط اشتها و درد شدید و اگر در محدب باشد
علامت آن سرفه شدید و ضیق النفس و احتباس بول و ورم هلالی شکل
باشد **علاج** فصد باسلیق زنند و سکنجبین در آب انارین حل کرده بنوشند غذا
مزوره [?] بود و بدانند که در محدب رعایت ادرار و در مقعر رعایت اسهال واجب است
و اگر صفراوی بود شدت حمی و تشنگی و قلق و سرعت نبض و ناریت قاروره **علاج**

گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ کاسنی نیمکوفته تخم خیارین نیمکوفته زرشک بیدانه یعنی منقی
شب در عرق عنب الثعلب تر دارند صبح مالیده صاف نموده شربت نیلوفر یا گلقند آفتابی
داخل کرده بنوشند و بعد نضج باضافهٔ مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام شیرین
مسهل دهند و بروز تبرید لعاب ریشه خطمی در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب برآورده
شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر حاجت بود شیره تخم خیارین نیز داخل کنند و در
ابتدا صندل آرد جو عنب الثعلب تخم کاسنی در آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند و در
تزاید اکلیل الملک زعفران افزایند و در انتها صندل موقوف کنند و در انحطاط زعفران
عود و افسنتین در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و اگر بلغمی بود علامت آن تب ملایم
و بلغمیت براز و سفیدی قاروره **علاج** اخراج ماده بحقنه کنند و استعمال
جوارشات و معاجین مقوی جگر فرمایند **سوء القنیه** و آن مقدمه استسقاست
و سبب آن ضعف کبد و سوء مزاج بارد است و علامت آن تهبج اطراف و سفیدی
رنگ و ترهل جلد **علاج** از اغذیه غلیظه لزجه پرهیزند و از نوشیدن آب احتراز ورزند و
نخود آب چوزه مرغ و دراج و تیهو بخورند و باقی علاج مثل علاج استسقا کنند **استسقا**
و آن مرض مادی است و سبب آن رطوبات غریبه بارده در اعضای ظاهری و باطنی و
تورم اعضا پیدا شود و بر سه قسم است اول لحمی که در جمیع اعضا ورم باشد و مثل خمیر گردد و
چون از انگشت غمز کنند تا یک لحظه نکو مقع غائر بماند و سبب آن ضعف جگر و برودت مزاج
بود و برودت یا از استفراغ خون یا از نوشیدن آب سرد بعد از حمام یا بعد از خواب
حادث گردد یا از ضعف بود که غذا را بخوبی هضم نکند و کیموس خام بکبد رسد
و کبد نیز از نضج آن عاجز بود پس غذا در اعضا منتشر نشود و این مرض پیدا کند علامت
آن سفیدی بول و براز و انتفاخ بدن و سفیدی رنگ یا زردی آن دوم زقی و آن
از جمع شدن مائیت در میان صفاق و ثرب و امعا حادث گردد و این بدترین اقسام
است علامت آن ثقل و بزرگی شکم و چون از دو جهت بجنبانند یا مریض از پهلو بپهلو
غلطد آواز پدید آید سوم طبلی و سبب آن است که ریاح غلیظ عسر التحلیل در شکم
اجتماع رطوبت زقی میشود و مجتمع گردند علامت آن بزرگی شکم و برآمدن ناف
و چون دست بر شکم زنند آواز طبل برآید و این هر سه قسم بسبب ضعف جگر می شوند

نیز علاج هر سه مشترک ست **علاج** و بیدا او ردا اول بخورند با لایش شیرهٔ تخم کشوث در عرقیات
بر آورده شربت دینار یا گلقند آفتابی حل کرده بنوشند و وقتیکه مرض مستحکم شود شیر
شتر تازه از چهار دام شروع کنند و تا سه روز همین قدر بنوشند بعده یک یک دام
بیفزایند تا بیک رطل نهایت دو رطل رسد موقوف کنند و تقلیل غذا فرمایند تا حدیکه یک
وقت شله با آب یخنی بخورانند و یک وقت شیر شتر و اگر حاجت تنقیه افتد تنقیه کنند
و آب بمستسقی ندهند فقط بر عرق گاوزبان یا عرق بادیان یا آب آهن تاب اکتفا
ورزند و اگر بجای آب شیر شتر دهند هم مناسب است و اگر در میان مرض طبیعت
نرم شود جوارش مصطگی تا هفت ماشه بدهند و در طبیلے ادویه کاسر الریاح مثل شیرهٔ بادیان
و شیرهٔ دانهٔ هیل و جوارش کمونی استعمال فرمایند و در استسقاء زقی استعمال مدرات
ضروریست و گاه استسقا بحرارت کبد نیز میباشد پس آب کاسنی سبز مروق یا دواء الکرکم
یا معجون کلکلانج یا شربت بزوری معتدل استعمال فرمایند و اگر دست و پای مستسقی
ورم کنند زیرهٔ سیاه گل ارمنی سعد کوفی بابونه عنب الثعلب خشک از هر یک چهار
ماشه صبر ریوند چینی اکلیل الملک از هر یک سه ماشه پشک بز پشک گاو خشک هر یک
یک توله بورهٔ ارمنی دو ماشه همه را در آب سائیده نیم گرم ضماد کنند **یرقان** و
آن مرضیست که رنگ بدن سیاه یا زرد شود پس اگر زرد بود از صفرا باشد و اگر سیاه
بود از سودا پس سبب یرقان اصفر چنین است که در میان مراره و جگر سدهٔ افتد
پس صفرا از جگر بمراره نرود و در تمام بدن منتشر گشته رنگ بدن را متغیر سازد علامت
آن سفید صفراوی و تلخی دهن و ثقل قلیل و رسوب جگر و سفیدی براز بستهٔ رنج
علاج شیرهٔ مغز تخم خربزه شیرهٔ مغز تخم خیارین در عرق عنب الثعلب آورده
شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا آشجو **حکایت** شخصے را یرقان قبل از سابع
افتاد آنرا شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ زرشک مع آب برآورده شربت
بزوری حل کرده در یک روز بسه مرتبه داده شد و روز دوم خیار شنبر خشک سائیده
در شربت بزوری آمیخته اول بلیسانیده با لایش شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ مغز
تخم خربزه شیرهٔ تخم خیارین در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر
حل کرده داده شد بعده گل بنفشه گل نیلوفر تخم خیارین نیم کوفته تخم کاسنی خار خسک

و در عرق گاؤزبان عرق عنب الثعلب خیسانیده شربت بزوری ملکرده داده بعده بروز هفتم
مغز فلوس شیر خشت گلقند آفتابی روغن بادام افزوده مسهل داد بوقت صبح روز دوم اجابت
شد براز سفید رنگ بقبض بر آمد دانسته شد که سده در میان مراره و امعا نیز حادث گشته پس
برای تلیین طبع آلو بخارا گلقند آفتابی افزوده داده شد بوقت سه پهر قولنج افتاد
حال مریض بتغیر شد بزودی حقنه کردیم تخفیف رو نمود پس از ان حسب حاجت سه
مسهل بعمل آورده شد و بعد مسهلات آب کاسنی سبز مروق شربت بزوری داده شد
بفضله تعالی صحت یافت و گاه بحدوث سده بسبب غلبهٔ صفرا یرقان حادث میشود و علاج آن
تنقیه صفرا است و یرقان اسود بسبب وقوع سده در میان کبد و طحال حادث میگردد
علامت آن حدوث یرقان بتدریج و احساس ثقل بجانب راست علاج خراطین
خشک سائیده نبات سفید آمیخته اول بخورند بالایش شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم کشوث
در آب بر آورده شربت بزوری حار ملکرده بنوشند و بمسهلات تنقیهٔ سودا نمایند
و مار ایجبون نفع عظیمی بخشد و قول مصطفی افسنتین در آب عنب الثعلب سبز سائیده
ضماد کنند ورم سپرز اگر از خون بود علامت آن سرعت نبض و تشنگی و سیاهی
و غلظت قاروره و گاه باشد که بر پوست شکم در موضع طحال سرخی پدید آید علاج
فصد باسلیق از دست چپ زنند و ضماد عنب الثعلب کنند روز دوم گل خطمی اضافه
سازند و روز سوم بابونه غذا ماء الشعیر و اگر از صفرا بود علامت آن تب حاده و یک روز
در میان شدت نمودن آن و زردی چشم و زبان علاج منضج و مسهل صفرا دهند
و عنب الثعلب آرد جو چوب انگور خشک سوخته مقل بابونه اکلیل الملک در سرکه و آب
عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و اگر ورم بارد بود علامت آن قلت عطش و زیادتی
حجم سپرز علاج سهاگه یک ماشه خردل سه ماشه سائیده اول بخورند بالایش سکنجبین
و عرق عنب الثعلب ملکرده بنوشند و تجدید پشک بز و پشک گاو و خاکستر چوب انگور در
سرکه سائیده و نیمگرم ضماد نمایند و اگر حاجت به تنقیه افتد بادویهٔ حاره مسهل دهند و
علاج نفخ طحال قریب بهمین است و اچار انجیر ولایتی که در سرکهٔ انگوری تیار کرده
باشند و عرق گوگرد بنفخهٔ طحال فائدهٔ عظیم بخشد و نفخهٔ طحال از ریاح سوداوی حادث میشود
و علامت آن تمدد موضع سپرز و انتفاخ سپرز است فصل در امراض امعاء

و مقعد و گرده و مثانه اسهال اگر بسبب فساد غذا بود یعنے غذا بکثرت خورده شود
یا بے اشتها خورده شود و از ان باعث اسهال لاحق شوند علاج شیرهٔ بادیان در
عرق بادیان برآورده و گلقند آفتابے سکنجبین ساده داخل کرده بنوشند و از غذا منع فرمایند
و باقی علاج انچه در تخمه و هیضه گذشت بعمل آرند و اگر بسبب نزلات باشد که از دماغ بمعده
فرود آیند علامتش آنست که بعد خواب طویل حادث شوند علاج انچه در ذرب گفته شد
بعمل آرند و اگر بسبب انصباب خلط بر فم معده بود پس اگر انصباب صفرا باشد
علاج آن تنقیهٔ صفرا کنند بعدهٔ قرص طباشیر قابض استعمال فرمایند صفت
گلسرخ پنجدرم تخم حماض بریان شش درم طباشیر چهار درهم نشاسته صمغ عربی
هر یک سه درم کوفته بیخته بگلاب اقراص سازند و اگر از انصباب سودا بود علاج
تنقیهٔ سودا نمایند و اگر اسهال از جگر بود علامتش آنست که در معده فتورے نبود و خبر
دهند که اکثر اسهال کبدے در شب مے باشند پس اسهال اگر دموی باشند علاج
بند نکنند و فصد باسلیق یا اکحل کشایند و وقتیکه کمال ضعف بمریض لاحق شود طباشیر
سفید دم الاخوین سائیده در شربت حب الآس آمیخته اول بلیسند بالائش لعاب
ریشه خطمی در عرق عنب الثعلب برآورده شربت انجبار حل کرده تخم ریحان پاشیده
بنوشند و اگر صفراوے باشد تبرید فرمایند گر و لیکن برای تسکین کبد صندل سفید
سوده شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت انار حل کرده اسبغول مسلم پاشیده بنوشند
و پوشیده نماند که درین قسم ادویه مسکنه که در ان قبض کثیر بود استعمال نمودن جائز
است زحیر و آن حرکتیست از امعاء مستقیم جهت رفع فضله بر سبیل اضطرار که در
ترک او اختیار نبود و تقاضای شدید بهم رسد و دفع شود و تقاضا باقی بماند و اکثر با و خون
هم بود و سبب آن یا رطوبت مالحه یا خلط مراری باشد علامت آن سوزش مقعد و خروج
رطوبت علاج لعاب بهیدانه لعاب ریشه خطمی در عرق عنب الثعلب برآورده
گلقند آفتابے مالیده شربت نیلوفر آمیخته تخم بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر درد
و پیچش زیاده باشد روغن بادام اضافه کنند و اگر حرارت مزاج هم بود لعاب اسبغول
افزایند و بعد از سه روز بهیدانه و اسبغول را بریان کنند و لعاب برآورده استعمال
فرمایند و اگر بسبب ریاح درد شدید بود شیرهٔ بادیان داخل سازند و اگر

قبض زیاده مطلوب بود لعاب ریشهٔ خطمی شیرهٔ دانهٔ هیل شیرهٔ زرشک در عرقیات آورده
شربت حب الآس حل کرده بنوشند و اگر خون بسیار آید شیرهٔ انجبار افزایند غذا دال و
خشکه و اگر زحیر سددی باشد یعنی ثفل در روده بند شود و باعث آن زحیر حادث گردد
علامت آن درد و قبض دائم و خروج ثفل یابس **علاج** فلوس خیارشنبر اول
بلع نمایند بالایش لعاب ریشهٔ خطمی در آب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند پس
اگر فلوس خیارشنبر از خارج نشود تا برای تفتیح سده مغز فلوس در لعاب ریشهٔ خطمی
مالیده شربت بنفشه حل کرده بروغن بادام شیرین بالاریخته بنوشند غذا میانهٔ روز آب
مونگ شام دال خشکه و اگر زحیر بحامله حادث گردد از کثرت استعمال بزریقات اجتناب
نمایند و تخم بارتنگ با گلاب دهند و اگر بعد ولادت یا اسقاط لاحق شود تخم ریحان تخم کنوچه
در آب جوشانیده صاف کرده شربت بنفشه حل ساخته روغن بادام بالاریخته بنوشند
و اگر قبض مطلوب باشد سفوف طین در روغن بادام شیرین چرب نموده بدهند **صفت**
اسپغول تخم ریحان تخم مرو نشاسته تخم حماض بریان صمغ عربی گل ارمنی طباشیر
سفید همه را مساوی الوزن گرفته غیر از سه تخم کوفته بیخته باهم آمیخته سفوف سازند **مغص**
و آن درد امعاء است اگر از بلغم بود تنقیهٔ آن کنند و اگر از صفرا بود **علاج** لعاب
اسپغول مسلم لعاب بهیدانه در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر
از ریاح بود **علاج** شیرهٔ بادیان شیرهٔ مویز منقی شیرهٔ زیرهٔ سیاه در عرق بادیان
برآورده شربت بنفشه با گلقند آفتابی حل کرده بنوشند و اگر بسبب دیدان بود علامت
آن احساس حرکت آنها بوقت گرسنگی **علاج** اول دو سه روز شیر گاو با نبات
شیرین کرده بنوشند بعده کمیله تربد سفید مجوف خراشیده شحم حنظل حب النیل سائیده در
گلقند آفتابی آمیخته بعرق بادیان بخورند **قولنج** سده ایست که در امعاء اسفل خصوصاً در قولون
واقع شود و از این درد بسیار رو اجابت فضلهٔ براز متعسر گردد و سبب سده
بلغم غلیظ باشد که با ثفل مختلط گردد علامت آن تقدم سقوط شهوت و استعمال اطعمه
غلیظه و شدت احتباس براز **علاج** شربت دینار و شربت ورد مکرر در عرق بادیان
حل کرده بنوشند و اگر ازین کار برنیاید روغن بید انجیر در گلقند آفتابی آمیخته اول بخورند
اگر سود ندهد تربد سفید مجوف خراشیده غاریقون زنجبیل سائیده در گلقند آفتابی

آمیخته بخورند بالایش شربت سنار در گلاب و عرق بادیان حل کرده بنوشند و اگر حاجت
قوی بود پرسیاوشان ۶ ماشه سنار مکی خربق ابیض هر یک ۲ ماشه بسفایج منقی ۶ ماشه
قنطوریون دقیق ده ماشه تربد سفید ۹ ماشه زنجبیل چهار ماشه در سه آثار آب بجوشانند تا ثلث
ماند صاف کرده مغز فلوس پنج توله دران مالیده غاریقون ۲ ماشه شحم حنظل سه ماشه روغن بید انجیر
توله سر دار و نموده حقنه کنند و طریق استعمال آنست که آزاد و حصه نمایند یک حصه اول العمل آرند
و عند الحاجت حصه دوم پس از چهار گهڑی پس اگر شفا یافت فبها و الا منضج بلغم داده مسهل دهند

حقنه دیگر حاد من تالیفات حکیم عبد الهادی صاحب مجرب مؤلف صفت آن

برگ کلم برگ چقندر برگ کرفس از هر یک دسته آب اینهار اگرفته سبوس گندم آرد جو از هر یک کفی
لسان الثور بادرنجبویه بسفایج فستقی اسطوخودوس قنطوریون دقیق زوفای خشک
تربد سفید زنجبیل اکلیل الملک شحم حنظل عنب الثعلب خشک پرسیاوشان پوست بیخ کبر
بیخ کرفس بیخ بادیان اصل السوس پوست بیخ کاسنی تخم خربزه حاشا گل بنفشه گل خطمی
تخم خبازی اذخر مکی افسنتین رومی اشق کمافیطوس کمادریوس حلبه سورنجان
از هر یک دو مثقال انجیر زرد عناب ترمس اصفهانی از هر یک دانه مویز منقی سپستان
از هر یک بست دانه سنا مکی چهار مثقال جمله را در یک من و نیم تبریزی آب بجوشانند
تا سی صد مثقال آب بماند پس صاف نموده فلوس خیارشنبر پانزده مثقال شیرخشت
ترنجبین گلقند آفتابی از هر یک ده مثقال روغن ناردین روغن حب الخروع روغن بادام تلخ
از هر یک چهار مثقال ریوند چینی سوده یک درم بوره ارمنی نمک طعام سوده از هر یک
یک مثقال سر دار و کرده اول یک دفعه بآب نمک حقنه کنند پس چهار مرتبه بآب مطبوخ مذکور
حقنه نمایند و پوشیده نماند که من تبریزی شصت مثقال ست و این حقنه برای قولنج و
جمیع امراض بلغمی چون صرع و سکته و فالج و لقوه فائده عجیب و غریب بخشد و اگر قولنج بسبب
ریاح باشد علامت آن تقدم نفخ و قراقر و اکل اطعمه بارده نفاخه و انتقال درد علاج
جوارش کمونی اول بخورند بالایش پرسیاوشان انیسون تخم کرفس اذخر مکی
مویز منقی در آب جوشانیده صاف کرده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و از آرد ماش
هندی نان بپزند از یک طرف پخته و دیگر طرف خام و بر طرف خام روغن گل و روغن

بابونه با روغن قسط و روغن بیدانجیر مالیده بر شکم بندند و اگر همراه آرد مذکور حلتیت و زنجبیل
سائیده آمیزند بهتر باشد و اگر قولنج بسبب ورم حار افتد علامت آن حمی حاده و عطش و
قی و مرارت دهن و درد عروق و این قولنج بتدریج افتد علاج فصد باسلیق از جانب موافق
زنند و فرق در قولنج و درد گرده آنست که درد گرده بجای گرده بود و مائل بطرف قطن باشد
و درد قولنج مائل بپیش شکم و صعب بود و زیر ناف باشد بواسیر زیادتی بود
که در فوهات عروق مقعد حادث شود و آن سه قسم است یکی ثولولی که مشابه ثولول بود
دوم عنبی که مشابه دانه انگور باشد سوم توتی که آن مشابه توت سیاه بود و این
هر سه قسم یا داخل شرج بود یا خارج آن پس اگر داخل بود علاج آن دشوار بود و هر
واحد ازین یا خونی بود یا غیر خونی خونی آنست که از وی دم سیلان نماید و غیر خونی
خلاف علاج لعاب ریشه خطمی لعاب بهیدانه در عرق گاوزبان برآورده شربت
نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر شکایت قبض بود هلیله مربی شسته اول بخورند بالایش
دوای مذکور بنوشند و اگر حرارت در مزاج بود شیره تخم کاهو اضافه کنند و خون بواسیر
را بند نباید کرد وقتیکه از ادرار خون ضعف لاحق شود سفوف مقلیاثا اول بخورند بالایش
لعاب بهدانه لعاب اسبغول مسلم شیره دانه سهیل در عرق گاوزبان و عرق بادیان برآورده
شربت حب الاس حل کرده بنوشند و اگر قبض کثیر مطلوب بود دم الاخوین سنگ جراحت
سائیده در رب بهی شیرین آمیخته اول بلیسند بالایش آمله خشک در آبها تر کرده آب زلال
گرفته شربت حب الاس حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد فصد باسلیق زنند
و اگر خون سوداوی بود تنقیه سودا نمایند و اگر سوزش بدرجه کمال بود خفخف مکی
مغز بیضه هر یک شش ماشه کافور سه ماشه در آب برگ نیب سائیده پنبه دران
تر کرده حمول سازند و حکیم علی گیلانی در مجربات خود نوشته که سم الفار بکوبند و در
شیر خر جوش دهند و در سه روز دران شیر بدارند بعده برآرند و بمقدار نصف نخود بر
دانه بواسیر بگذارند و تا یک هفته نهایت دو هفته همین طریق بعمل آرند پس همه دانها
بی اذیت خواهند افتاد لاکن باید که قبل از استعمال دوا مذکور مجمر بر مقعد بگذارند
و در میان استعمال دوای مفرح یاقوتی یا خمیره مروارید یا دوا المسک برای
تقویت قلب خورده باشند سفوف مقلیاثا تخم تره تیزک لسبت ودم

زیره کرمانی در سرکه تر کرده خشک ساخته بریان نموده پنج مثقال تخم کتان تخم گندنا هلیله سیاه
در روغن زیت بریان کرده هر یک دو مثقال مصطگی یک مثقال همه را غیر از تخم تره تیزک
کوفته بیخته سفوف سازند شربت دو درم با آب سرد و قسمی ست از ریحے که مسمے گشت بریح البواسیر
و آن ریحے است غلیظ عسر التحلیل که حادث میکند درد شدید و از بطن انصاعد شده با خصیتین
و حوالے مقعد مے آید و سبب این ریح سوداے غلیظ بود علاج منضج و مسهل سودا تنقیه
کنند و اطریفل یا حب مقل یا معجون خبث الحدید استعمال فرمایند ص اطریفل مقل
مقل سے درم پوست هلیله زرد آمله منقے پوست بلیله هر یک ده درم مقل را در آب
گندنا حل کنند و شصت مثقال عسل اضافه کرده بقوام آرند پس ادویه دیگر کوفته
بیخته دران داخل کنند صفت حب مقل پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیلهٔ سیاه مقل ازرق از هر یک پانزده درم تربد سفید ده درم سکبینج پنج درم خردل
دو درم مقل و سکبینج را در آب گندنا حل کنند و داروهاے دیگر را کوفته بیخته بآن بسرشتند
و حب بندند صفت معجون خبث الحدید خبث الحدید مدبر پانزده درم هلیلهٔ سیاه
پوست آمله منقے کزمازج از هر یک پانزده درم سنبل الطیب اذخر مکے سعد کوفی
زنجبیل فلفل گرد کندر از هر یک دو درم کوفته بیخته در عسل آمله مربی سه چند بدستور
معروف معجون سازند شربت بقدر یک جوز بزرگ تدبیر مدبر کردن خبث الحدید
خبث الحدید را در سرکهٔ انگورے شانزده روز تر دارند و هر روز تبدیل سرکه کرده باشند
بعده سائیده بکار آرند خروج المقعد و آن بر دو نوع ست یکے آنکه بسبب ورم
عارض بود علامت و علاج آن در ورم خواهد آمد دوم آنکه بسبب استرخا شرج بود
علامتش آنست که مقعد بآسانے اندرون رود و باز بیرون آید علاج
گلنار مازو در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و مقعد را بطریقے که در امراض
اطفال گذشت اندرون رو کنند ورم مقعد اگر حار بود بعد استعمال ادویهٔ
حاره حادث شود یا بعد قطع بواسیر افتد علامت آن سوزش و تقطیر بول علاج
فصد باسلیق زنند و مرهم سفیداب بر مقعد گذارند و عنب الثعلب خشک اکلیل الملک
تخم خطمی در آب جوشانیده با آن آب استنجا نموده باشند و از ادویه و اغذیهٔ قابضه
پرهیزند صفت مرهم سفیدآب موم سفید یک مثقال را در روغن گل

پنج مثقال گداخته سفیداب مرداسنگ از هر یک یک مثقال سائیده مخلوط کرده مرہم سازند
وبعد از فرود آوردن از آتش سفیدهٔ بیضهٔ مرغ یک عدد وکافور دو ماشه افزایند
خارش مقعد اگر از سبب دیدان بود علاجش مذکور شد واز غلبهٔ خلطی بود تنقیهٔ آن
کنند وروغن گل مالیده باشند واگر مقدمه بواسیر بود انچه در بواسیر گفته شد
بعمل آرند **ورم گرده** سبب آن یا غلبهٔ خون صفراوی باشد علامت آن برون
آمدن صفرا وقی وشدت عطش وزردی بول **علاج** فصد باسلیق از طرف
مخالف زنند ولعاب بهدانه لعاب اسپغول مسلم در عرق گاؤزبان برآورده شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند یا از بلغم بود وعلامت آن لطوبت نبض وسفیدی بول وبراز ومریض
راست نتواند استاد ودر روی وچشم وتمام بدن ترہل ظاهر شود **علاج** تنقیهٔ بلغم کنند
واکلیل الملک گل بابونه در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند **درد گرده**
اگر از ریح بود علامت آن انتقال وجع وتمدد بی گرانی **علاج** شیرهٔ بادیان شیرهٔ
تخم کشوث در آب برآورده شربت بزوری حل کرده بنوشند یا ماء الاصول که سابق
ذکر یافت باضافهٔ خارخسک وتخم خربزه استعمال کنند وحاتیت در روغن بابونه سوده
نیم گرم طلا سازند وبرگ پان بران بندند وبابونه شبت اکلیل الملک سبوس گندم
در آب جوشانیده مریض را دران نشانند واگر از ضعف گرده بود علامت آن ضعف باه
وآمدن بول مثل غسالهٔ گوشت **علاج** اگر ضعف از سوء مزاج باشد تبدیل آن کنند
بطریقی که بارها ذکر یافت واگر غلبهٔ خلطی بود تنقیهٔ آن کنند واگر بسبب کثرت
جماع یا کثرت استعمال مدارات بود شیر شتر بربهی بنوشند واگر ضعف گرده از
لاغری آن بود علامت آن سفیدی بول وکثرت آن ودرد پشت ولاغری بدن **علاج**
از مغز بادام شیرین مغز نارجیل مغز فندق مغز پسته قند سفید حلوا سازند وبا آن
مداومت کنند غذا نان میده روغنی وکلهٔ گوسفند یکساله واگر در گرده از رمل
حصات بود پس انچه در رمل وحصات ذکر می یابد بکار برند **رمل وحصات کلیه**
سبب این علت رطوبت خام لزج بود که حرارت غریبه بمرور زمان رطوبت
آن را کثیف کنند ومتحجر گرداند پس اگر ماده بسیار ودر غایت لزوجت بود حصات
پیدا گردد والا رمل متولد شود پس علامت حصات احساس درد وثقل وتمدد

در موضع گرده وبیاض بول ورقت آن وعلامت ریل ثقل وتمدد در موضع گرده وعسر بول
وصفاے آن وخروج ریل سرخ دران علاج سفوف حجر الیهود یا معجون حجر الیهود داول
بخورند بالایش شیرۂ تخم خیارین شیرۂ تخم خربزه در آب برآورده شربت بزورے
حل کرده بنوشند صفت سفوف حجر الیهود حجر الیهود شش درم کلتھی پانزده درم
تخم خربزه تخم خیارین مقشر تخم کدو مقشر هر یک چهار ونیم درم سبسالیوس دو درم
صمغ عربی ۶ درم نشاسته کتیرا از هر یک سه درم قند سفید بهشتاد وهشت درم کوفته بیخته
سفوف سازند شربت دو درم صفت معجون حجر الیهود مغز تخم کدو مغز تخم خیارین
مغز تخم خربزه حب کاکنج هر یک پنجاه درم حجر الیهود پنجاه درم عسل خالص سه چند ادویه
بطریق معروف معجون سازند سه درم شربت است واگر حاجت افتد فصد باسلیق از جانب
موافق زنند اگر علامت خون بوده باشد واگر امتلا بود اخراج ماده از منقیات بلغم نمائید
بعد ازان گل بنفشه عنب الثعلب خشک گاوزبان پرسیاوشان تخم خربزه
عناب تخم هلیون در عرق عنب الثعلب جوشانیده صاف نموده خمیره بنفشه
شربت بزورے داخل کرده حجر الیهود سائیده پاشیده بنوشند بعد چهار روز
سنا مکی گلسرخ مغز فلوس خیارشنبر شیرخشت روغن بادام شیرین اضافه کرده مسهل
دهند بروز تبرید لعاب ریشه خطمی بهدانه در آب برآورده شربت بزورے معتدل
حل کرده بنوشند وجالینوس گوید که صاحب حصات اگر در دست خود خاتم حدیدی
دارد حصات را بریزاند و بمرتبۂ دیگر متولد شدن ندهد حصات ورمل مثانه
سبب این حصات ورمل نیز همان ست که در بحث حصاة ورمل کلیه مذکور شد علامت
آن سفیدے ورقت بول وعسر آن وغلبۂ نعوظ در موضع مثانه وبقراط گوید که فرق
در ریگ مثانه وریگ گرده آن ست که ریگ مثانه سفید بود وریگ گرده سرخ علاج
آن مثل علاج کلیه کنند لیکن قوے تر از و واستعمال معجون که از تجربۂ صاحب ریاض
است کنند فائده عجیب بخشد صفت حب بلبسان خولنجان سلیخه مساوی الوزن
گرفته بعسل معجون سازند وهر روز بقدر جوز با آب ترب بخورند واگر گل داوودی خشک
گرفته سفوف ساخته هر صباح کف دست بخورند نفع عظیم دهد واگر نبات سفید آمیزند مضائقه
ندارد ومقدار شربت از یک درم تا چهار درم ذیابیطس وآن مرضیست که تشنگی غالب

باشد و مریض بساعت بساعت آب بخورد و بلا فاصلہ بول کند لیکن بارادہ بخلاف تسلسل بول که او بے ارادہ باشد و سبب آن افراط حرارت باشد و در گردہ پس جذب کند مائیت را از کبد و از ماسار یقا و از معدہ و دفع کند گردہ مائیت مذکور را بطرف مثانہ و پس چونکہ ہمین نمط مائیت را جذب نمودہ باشد ازین باعث تقاضاے آب و دفع بول بے علی سبیل الاتصال میباشد علامت آن شدت تشنگی و رقت بول و سفیدیے رنگ آن علاج قرص ذیابیطس اول بخورند بالایش شیرۂ تخم کاہو شیرۂ تخم کشنیز خشک در آب برآوردہ شربت حب الاس حل کردہ بنوشند غذا آش جو و درین مرض از ادویہ مسہل پرہیزند و قرص ذیابیطس کہ خورانند این است صفت قرص طباشیر بالسوس خرفہ تخم کاہو ہر واحدہ درم تخم حماض کشنیز خشک گل ارمنے از ہر یک سہ درم صندل سفید گلنار فارسے صمغ عربے از ہر یکے دو درم کافور نیم درم ہمہ را کوفتہ بیختہ در شیرہ خرفہ یا کاہو یا آب انار ترش خمیر کردہ قرص سازند و بوقتیکہ این مرض مزمن شود و مگس ہا بر بول ہجوم نمایند آن وقت کلونجی خشک را سائیدہ با شکر ترے آمیختہ دو کف ہر روز بخورند و راہ روند و یا کلونجی و گوکھرو را جو کوب کردہ در چہار کوزۂ آب بجوشانند و وقتیکہ نصف آب بماند صاف کردہ شکر تری چہار درم داخل کردہ بنوشند کذا فی شفاء الاسقام و والد ماجد در بیاض خود ارقام مے فرمایند کہ خشت نیم پختہ زرد رنگ کہ صد سال در چاہ ماندہ باشد یک عدد بگیرد و نمک کہاری یک آثار یا و بالا در صد چند آب حل کردہ خشت مذکور را در آتش خوب سرخ کردہ در آب نمک سرد کنند بحدے کہ آب مذکور در خشت بالکل جذب شود و بعد ازان خشت مذکور را بدستور در شیر بز ہشت مرتبہ سرد کنند بعدہ بدستور در شیرۂ برم ڈنڈی ہشت بار سرد کنند بعدہ در شیرۂ اونٹ کٹارہ ہشت مرتبہ سرد کنند و ہمین نمط در شیرۂ سنگھاہوے سرد کنند پس بگیرند ست سلاجیت یکدام موچرس یک دام یا کہان بید یک دام الاتچے خرد یکدام ستاورے یکدام پوست بیخ درخت انبہ گوکھرو خشت مذکور تیار شدہ من کل واحد چہار دام است گاو شش دام نبات سفید ہموزن ادویہ ہمہ را کوفتہ بیختہ سفوف ساختہ سہ درم با شیرۂ خار خسک بخورند

حرقت بول اگر بسبب غلبہ صفرا بود علامت آن صبغ بول علاج شیرۂ

تخم خیارین شیرۂ تخم کاسنی شیرۂ خارخسک شیرۂ تخم خربزہ در آب برآوردہ شربت
کاکنج حل کردہ بنوشند و اگر بسبب قرحۂ مثانہ یا احلیل بود علامت آن خروج مدہ یا خون
علاج فصد باسلیق زنند بعد ازان بنادق البزور یا قرص کاکنج اول بخورند بالایش
شیرۂ تخم خیارین شیرۂ تخم کشنیز خشک شیرۂ خارخسک در آب برآوردہ شربت بزوری
حل کردہ بنوشند بعد از تنقیہ مدہ گلنار فارسے گل ارمنے کندر موسے سوختہ پوست
لدوسے سوختہ انزروت شب یمانی نشاستہ صمغ عربی مردارسنگ سنگ جراحت
دم الاخوین سفیدآب از ہر یک دو ماشہ سرمہ سا کردہ قدرے ازان در شیر دختران
حل کردہ در احلیل بچکانند **سفوف** از بیاض حکیم اجمل خان صاحب مرحوم مجرب برائے
سوزاک **صفت** خارخسک نیم آثار در آفتاب خشک کنند و بکوبند و ہم وزن آن مصری یا
پاؤ آثار سنگ جراحت و نیم آثار شکر گرفتہ کوفتہ بیختہ سفوف سازند و با شیر بادۂ گاؤ
خوردہ باشند **ایضاً** سفوف دیگر برائے قرحہ سوزاک از تجربہ جناب حکیم محمد شریف
خان صاحب مغفور **صفت** طباشیر سفید دانہ ہیل ست گلو کباب چینی از ہر یک دو ماشہ
قلعی کشتہ نیم ماشہ ست سلاجیت سہ ماشہ کوفتہ بیختہ سفوف سازند حملہ یک خوراک است
ہمراہ شیرہ یا تخم خیارین بخورند **احتباس بول** یا بسبب ورم کلیہ یا ورم مثانہ
یا از جہۃ حصاۃ باشد علامت و علاج ہر یک گذشت یا از احتباس چیزی مثل خلط لزج بود
کہ در مثانہ عارض شود علامت آن ثقل مثانہ و تقدم تا کل اطعمۂ غلیظہ **علاج** پرسیاوشان
اذخر تخم کرفس در آب جوشانیدہ صاف نمودہ شربت بزورے حار حل کردہ بنوشند
و قدرے زعفران در احلیل گذارند و اگر اول شورۂ قلمی بجوشند و بالایش مطبوخ
مذکور بنوشند مناسب بود و گل ٹیسو را در آب بجوشانیدہ بر مثانہ بندند **تقطیر بول** اگر از
صفرا بود **علاج** آن مثل حرقت البول کنند و اگر از برودت مثانہ بود علامت آن بیاض
بول و نبودن تشنگی و تقدم تدبیر بارد **علاج** معجون خبث الحدید اول بخورند بالایش
شیرۂ بادیان شیرۂ زیرۂ سیاہ در عرق بادیان برآوردہ شربت بزوری حار
حل کردہ بنوشند و روغن ترب بر مثانہ بمالند **سلس البول** و آن مرضے ست کہ در ان
بول بے ارادہ برآید و سبب آن کثرت برودت بود کہ در مثانہ حادث شود **علاج**
بمعجون کموني یا جوارش جالینوس مداومت سازند یا کندر و مصطکی سائیدہ

درگلقند آفتابئے آمیخته بخورند و نشاسته درگلاب سرشته بر عانه ضماد کنند و خوردن گنجد سیاه
بوقت خواب یکتوله یا یک نیم توله مفید بود و سنگهاڑه و نبات هموزن گرفته سفوف ساخته
علی الصباح یک توله بخورند و صاحب شفاء الاسقام نویسد که بعد از جماع از بول کردن احتراز
کنند زیراکه سلسل البول پیدا میکند **بول الدم** سبب آن انفجار رگی هست اند کها علامات
آن خون همراه بول یا بے بول آمدن **علاج** فصد باسلیق زنند و بعد در ابتدا حابسات
خون با قدرے مدرات استعمال فرمایند و بعد زمانهٔ ابتدا حابسات خون فقط استعمال کنند
که بارها ذکر یافته اند **فصل در امراض رحم و انثیین و قضیب** **عقر** یعنی بچه
ناشدن و آن یا از جانب زن بود یا از جانب مرد و امتحانش چنیان بود که منے هردو
را جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بالائے آب بایستد و ته نشین نگردد عقر از جانب
آن باشد **علاج** اصلاح حال منے کنند و بوقت جماع کوشند که انزال مرد و زن
بالتوافق باشد سفوفے که اصلاح منے کند شقاقل مصرے ثعلب مصری
مصطگی رومے دارچینی طباشیر تخم نوتال نکهانه گوکهرو سنگهاڑه خشک سپستان از هر یک
یکدام نبات سفید سه دام کوفته بیخته بوزن برابر چهار ده پوڑے بندند هر روز یک پوڑی با شیر
ماده گاو تازه یا دو آثار بخته خوردن بفرمایند و در اثنائے خوراک از ترشے و جماع پرهیزند
و اگر فساد منی بسبب سوء مزاج حار یا بارد یا رطب یا یابس ساذج یا مادی بود علاجش
اینست که تبدیل مزاج کنند چنانچه بارها ذکر یافته **کثرت اسقاط** پس اگر از عوارض
خارجی مثل حرکات عنیفه بود پرهیز از ان ورزندو اگر از اسباب داخلی بود مثل سیلان رطوبت
رحم پس انچه در سیلان رطوبت رحم گفته آید بکار برند و اگر علامت اسقاط شروع شود برائے حفظ
جنین خمیرهٔ مروارید اول بخورند بالایش شربت انجبار در عرق گاوزبان حل کرده بنوشند و اگر
بجائے خمیرهٔ مروارید یاقوتی معتدل یا دوا المسک کنند می شاید و اگر علامت اسقاط بخوبے
ظاهر شود آنوقت نگاه ندارند بلکه برای مدد اخراج جنین بادیان نیمکوفته بیخ بادیان نیمکوفته
پر سیاوشان اذخر مکے در عرق گاوزبان جوشانیده شربت بزوری حار حل کرده بنوشند
و بعد اسقاط گره بانس پنج عدد پوست اخروٹ ڈوڈه کپاس هر یکے دو توله پوست
سیاه التاس یک توله غلوس هفت عدد در ده آثار آب بجوشانند تا به ثلث
رسد قند سیاه کهنه هفت توله داخل کرده بدارند بجائے آب و غذا همین مطبوخ قدرے

قدرے نوشانیده باشند و بروز سوم گره بالنگو و فلوس پوست سیاه املتاس
قند سیاه سه توله جوشانیده بدستور بدهند و بعد ششم روز نان موٹھ بقدر دو دام بدهند
و هر روز افزون ساخته باشند و بجای آب عرق بادیان بدهند و تا چهل روز از روغن و غیره
پرهیزند **عسر ولادت** یا بسبب فربهی زن یا بسبب ضیق رحم یا از جهت ضعف واقع باشد
علاج بروغن بابونه و روغن گل از عانه تا بزانو تدهین نمایند و پرسیاوشان تخم خربزه
تخم کرفس پوست سیاه املتاس در آب جوشانیده قند سیاه کهنه داخل کرده جوشانند
و بجاے آب عرقیات دهند و اگر جنین در شکم بمیرد علامت او آنست که حرکت جنین
مطلقاً محسوس نشود و اطراف حامله سرد شوند و نفس متواتر آید **علاج** مطبوخی
که در استقاط گذشت باضافهٔ اجوائن خراسانی و اهیل بعمل آرند و فرزجه استعمال نمایند
صفت زرآوند مدحرج اهیل حب الرشاد مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته بزهره
گاو سرشته فرزجه سازند و اگر جنین بخیریت تمام متولد شود پس باید که اجوائن دیسی
اگر موسم سرما بود یک توله و اگر موسم گرما بود یا مزاج حار باشد شش ماشه در
آب سه پاؤ جوشش دهند تا یک و نیم پاؤ بماند پس یک پاؤ شکر سفید انداخته باز بجوشانند
تا قدرے آب بسوزد و بعده روغن زرد یک پاؤ گرفته قرنفل دو عدد دران انداخته
بر آتش گذارند وقتیکه قرنفل سرخ شوند روغن مذکور را در مطبوخ انداخته از آتش
فرود آرند و زنجبیل ۳ ماشه سائیده سردار و نموده بنوشانند و تا سه روز بهمین نمط
بعمل آرند و بجاے آب عرق گاوزبان و عرق بادیان داده باشند و غذا
هیچ ندهند و روز چهارم از آرد گندم و مغز بادام و مغز پسته تال مکهانه کشمش
نبات و روغن زرد حلوا ساخته بخورانند و اگر دختر بود صمغ عربی نیز در حلوا افزایند و
بروز ششم شوربای مرغ باشلہ یا نان گندم بخورانند و تا چهل روز پرهیز دارند و مکهانه
که بروغن زرد بریان کرده باشند مداومت سازند و بادام و غیره نیز خورده باشند
و در میان چهل روز بروز ششم و بستم و سی ام و چهلم غسل داده باشند و فرزجه را
بروغن کنجد تدهین نموده باشند و اگر بعد وضع حمل دفع نفاس نشود فصد صافن
زنند **کثرت طمث** و این مرض یا از کثرت خون یا از رقت خون بود یا بسبب
رطوبتے که قوت ماسکه را ضعیف سازد مے باشد **علاج** بعد تنقیه بوقت حدوث

ضعف بفرط قرص کہربا اول بخورند بالائیش شیرۂ ریشہ بیخ انجبار شیرۂ حب الآس بعرق گاؤزبان برآوردہ رب بہی شربت حل کردہ تخم بارتنگ پاشیدہ بنوشند سفوف معمولے استعمال فرمایند صفت سفوف معمولے سنگ جراحت دو دام گوند ہاک یک دام مائین خرد نیم دام نبات سفید دو دام ہمہ را کوفتہ بیختہ سفوف سازند خوراک یک کفدست یا یک پاؤ شیر مادۂ گاؤ تازہ فرزجہ از مجربات جناب حکیم محمود واصل خانصاحب مرحوم برائے حبس دم طمث صفت گلنار ماز و ہر یک چہار ماشہ کندر ۳ ماشہ سرمہ اصفہانی ۳ ماشہ اقاقیا ۳ ماشہ شب یمانی یک نیم ماشہ ہمہ را کوفتہ بیختہ در آب بارتنگ سرشتہ فرزجہ کنند و جناب نانا صاحب اعنی جناب حکیم محمد مظفر حسین خانصاحب مغفور در مظفری ارقام فرمودہ اند اگر خبط بنار را سائیدہ مساوی آن حنا سائیدہ گرفتہ در آب سرشتہ مریضہ مبتلای کثرت طمث بر کفدست و پا ضماد کردہ تا دو ساعت در تابش آفتاب نشیند بفضلہ در تکرار عمل احتباس طمث گردد ہکذا فی علاج الامراض و جربناہ کراراً امراراً احتباس و قلت طمث اگر بسبب ورم رحم بود علاجش مثل علاج ورم رحم کنند و اگر بسبب قلت خون بود علامت آن ضعف و زردی بدن و تقدم استفراغ خون مثل فصد و بواسیر وغیرہ علاج ادویہ مقویہ اعضائے رئیسہ استعمال کنند و مدرات ندہند و اگر از غلظت خون کہ از برودت یا آمیزش خلط غلیظ بود علاج فصد صافن و یا باسلیق زنند و شیرۂ تخم خیارین شیرۂ خارخسک شیرۂ تخم خربزہ در آب برآوردہ شربت بزوری حل کردہ بنوشند اگر حاجت افتد برائے نضج مادہ گل بنفشہ عنب الثعلب خشک پرسیاوشان تخم خطمی خارخسک تخم خربزہ اہل مشکطرامشیع در عرق بادیان جوشانیدہ صاف کردہ شربت بزوری یا عسل خالص حل کردہ بنوشند و بروز مسہل ادویہ مسہلہ بر منضج افزودہ و ادویہ مدرہ کم نمودہ مسہل دہند بروز تبرید شیرۂ تخم کثوث شیرۂ تخم خیارین در عرق گاؤزبان برآوردہ شربت بزوری حل کردہ بنوشند سیلان رطوبت از رحم باید کہ مریضہ پنبہ سفید وقت شب یک پارہ بردارد و صبح برآوردہ خشک ساختہ بہ بینند از رنگ آن غلبۂ خلط کہ سیلان رطوبت از وست دریافتہ بشود و مطابق

چونہ بہ سیلان الرحم

دریافت علاج کنند پس اگر از غلبهٔ صفرا بود علاج از ادویهٔ سرد منضج داده تنقیهٔ صفرا کنند
و اگر از غلبهٔ بلغم و سودا بود تنقیهٔ آن کنند بعده تخم تمر هندی را در آب یک شبانه روز
تر دارند پس بر آورده مقشر نموده باز در آن آب تر کنند تا آب خشک شود ربع
وزن آن مغز تخم بکائن هشتم وزن آن صندل سفید و هموزن ادویه نبات سفید بگیرند
و همه را کوفته بیخته استعمال فرمایند بطریق استفاف همراه لسی بادهٔ گاو و فرزجه که در کثرت
طمث مذکور شد بعمل آرند **ورم رحم** اگر حار بود علامت آن حمی حاد و انتفاخ رحم و
تشنگی **علاج** اول فصد باسلیق زنند و برای حمی شربت بزوری در عرقیات حل کرده
خاکشی پاشیده بنوشند بعده گل بنفشه عنب الثعلب اصل السوس مقشر نیمکوفته تخم خطمی
تخم خیارین نیمکوفته تخم کشوث مویز منقی شب در آب کاسنی سبز مروق تر دارند صبح مالیده
صاف نموده شربت بزوری حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و بوقت ظهور نضج
بروز مسهل گلسرخ مغز فلوس شیر خشت گلقند آفتابی روغن بادام افزوده مسهل
دهند بروز تبرید شیرهٔ عنب الثعلب خشک شیرهٔ تخم خیارین در عرق گاوزبان بر آورده
شربت بزوری حار حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و بعد از انفراغ مسهلات آب کاسنی
سبز مروق با شربت بزوری استعمال فرمایند و در ابتدا گل خطمی صندل سرخ حضض مکی
در آب عنب الثعلب سبز سائیده بر مقام رحم ضماد کنند و در انتها گل بابونه گل خطمی عنب الثعلب
اکلیل الملک سنبل الطیب مغز فلوس صبر در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند
و اگر ماده ارادهٔ جمع شدن نماید از لعابهای گرم مثل لعاب تخم حلبه و تخم کتان رحم را
حقنه کنند و گل خیرو در آب جوشانیده مریضه را در آن نشانند و گل بابونه تخم حلبه
تخم کتان آرد باقلا در آبیکه انجیر پخته باشند سائیده بر عانه ضماد کنند پس وقتیکه ورم نضج
یافته منفجر گردد برای تنقیهٔ ریم شیر گاو به نبات شیرین کرده در حقنه انداخته رحم را
حقنه کنند یا بماء العسل حقنه سازند و بعد تنقیه برای اندمال قرص مرهم باسلیقون در روغن گل
آمیخته حمول سازند و اگر بارد بود علاجش مثل علاج ورم بارد جگر کنند **اختناق الرحم**
این مرض مشابه بصرع بود و بنوبت و دور غشی آید بباعث بخارات که از رحم بطرف
دماغ متصاعد گردند و فرق درین مرض و در صرع آن است که غشی درین مرض بالکل زائل نگردد
و چون صاحبش بهوش آید هر چه در حین غشی بر وی گذشته باشد آن را بیان کند

علاج در وقت نوبت دست و پا را بربندند و خردل و نمک بر کف پا بمالند و جند بیدستر
ببویانند و وقت هوشش اگر حدوث این مرض از اجتماع منی در اوعیهٔ آن باشد تنقیه
بدن کنند و بکثرت جماع کوشند و اگر از احتباس طمث بود فصد صافن زنند و مسهل
سوداوی دهند و آنچه در احتباس طمث گفته شد بعمل آرند ورم انثیین اگر حار بود علامت
آن سرخی رنگ و تشنگی علاج فصد باسلیق از جانب ورم گیرند و لعاب اسپغول مسلم
شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر بجای آب
عرق عنب الثعلب کنند بهتر بود و خرفه در لعاب اسپغول و گلاب تر کرده بر موضع
ورم نهند و در ابتدا گل خطمی عنب الثعلب خشک حضض کمے در آب کشنیز سبز سائیده
ضماد کنند و در تزائد تا انتها آرد جو آرد نخود آرد باقلا ضماد کنند و در انحطاط بابونه اکلیل الملک
در روغن گل سائیده ضماد کنند و اگر ورم بارد بود بمسهل گرم تنقیه کنند وجع خصیه
اگر بسبب سوء مزاج حار بود علامت آن حرارت و سوزش علاج خرفه در آب
کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز و آب کدو تر کرده بران نهند
و اگر درد شدید بود قدرے افیون داخل کنند و اگر از سوء مزاج بارد بود علامت آن
قلت درد و نبودن سوزش علاج مال کنگنی هلدی مغز بادام مغز بیدانجیر
در شیر میش پخته ضماد کنند بالایش برگ بادیان بندند و اگر از ضربه و صدمه بود علاج
فصد باسلیق زنند و از بنفشه و نیلوفر و کدو و خطمی و عنب الثعلب ضماد کنند و از آرد
گندم و هلدی در روغن زرد حلوا پخته بربندند که فائدهٔ عظیم بخشد فتق و آن مرضی است که
بسبب انشقاق صفاق یا از کشادگی مجری که بالای انثیین در کنج ران اند چیزے بکیسه
انثیین فرود آید و آن فرود آمده اگر امعاء بود قیلة المعاء گویند و اگر ریح بود قیلة الریح
خوانند و این مرض یا از حرکت مفرط یا از ضربه و سقطه یا از جماع که در امتلاء معده بود حادث
میگردد و علاج پذیر نیست الا برای تخفیف تکلیف علاج میکنند علاج از دست
رد کنند و کندر و مصطگی جوز السرو اقاقیا گلنار مازو در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد
کنند و از جامهٔ خفیه بالبته دارند و اگر ریح فرود آمده باشد جوارش کمونی اول بخورند
بالایش عرق بادیان شیرهٔ انیسون شیرهٔ زیرهٔ سیاه در آب برآورده گلقند آفتابی [illegible]
بنوشند و روغن قسط مالیده باشند و از فواکه رطبه و حرکات پرهیزند ورم و وجع قضیب

علاج آن مثل علاج ورم و وجع خصیه است **سرعت انزال** اگر بسبب
ضعف اعضاے رئیسه بود تقویت آن کنند و اگر از حدت منی بود **علاج** طباشیر سفید
سوده شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و غذا ہای بارد خورند
و حلیب خشک ساخته ہموزن آب نبات سفید آمیخته سفوف ساخته ہر صباح یک
کفدست بخورند **سفوف دیگر** اسپغول مسلم دو درم تخم خرفه سه درم تخم کشنیز خشک یکدرم و نیم
غیر از اسپغول کوفته بیخته اسپغول مسلم آمیخته سفوف سازند شربت یک مثقال و اگر از ضعف
ماسکه بسبب برودت و رطوبت بود علامت آن منی رقیق بکثرت خارج شود **علاج**
تنقیهٔ بلغم کنند و روغن بابونه و روغن ترب بر عانه مالند و باین سفوف مداومت کنند
صفت سفوف ثعلب مصری شقاقل مصری سنگھاڑه خشک ہر یک ۵ ماشه تال مکھانه
مازو سبز تودرین ہر یک چہار ماشه دانه الائچی کلان مصطگی رومی ہر یک سه ماشه نبات سفید
ہموزن ادویه جمله را کوفته بیخته سفوف سازند **جریان منی** پوشیده نماند که منی فضله ہضم
چہارم است پس اگر سیلان منی از کثرت منی بود **علاج** جماع کثیر کنند و تقلیل غذا سازند
و استعمال این سفوف مقلل منی کنند **صفته** تخم کاہو تخم خرفه از ہر یک ده درم کشنیز خشک
اسپغول مسلم از ہر یک سی و سه درم گلنار گل نیلوفر از ہر یک دو درم کافور یک و نیم دانگ
ادویه را غیر از اسپغول کوفته بیخته اسپغول داخل کرده سفوف سازند شربت سه درم و اگر
از حدت منی یا ضعف ماسکه بود آنچه در سرعت انزال ذکر یافته بکار برند ❖ ❖ ❖

سفوف براے جریان منی که از رقت آن باشد مجرب مولف از
بیاض عم الد ماجد نقل کرده **صفت** بیج بند تال مکھانه سمندر سوکھ بیج گوند ڈھاک مساوی الوزن
گرفته کوفته بیخته نبات سفید ہموزن ادویه آمیخته سفوف سازند شربت از ہفت ماشه
تا یک توله **نقصان باه** اگر از ضعف بدن بود که نحافت آن برو گواہی دہد **علاج**
برای تقویت بدن ادویه مقویه و اغذیه لذیذه خورند و بر بیضهٔ نیمبرشت مداومت
سازند و ترک جماع کنند و معجون البوب خورند **صفته** مغز بادام شیرین مغز چلغوزه
مغز حب القرطم مغز حب البطم مغز حب الصنوبر مغز حب الزلم مغز فندق مغز پسته مغز
نارجیل مغز حب القلقل تخم خشخاش سفید تودرین کنجد مقشر تخم خربزه تخم جرجیر تخم پیاز
تخم شلغم تخم زردک بہمنین زنجبیل دار فلفل کبابه قرنفل دار چینی شقاقل مصری تخم ہلیون

خولنجان مساوی وزن گرفته کوفته بیخته بسه وزن ادویه عسل قوام کرده معجون سازند
واگر از قلت منی بود که بسبب آن سوء مزاج بارد یا حار باشد تبدیل آن کنند بتدبیرکه
بارها ذکر یافت واگر بسبب عدم تحریک منی بود یعنی منی اگرچه کماحقه موجود بود الاحرکت
نکند ودغدغه در فراشش نماند وظاهرست که تا منی در حرکت نیاید شهوت ظهور
نیابد وعلامتش آنست که نعوظ در ابتدا ضعیف بود وبعد زمانی از دخول قوی گردد
علاج ملبوب مذکوره بالا مداومت سازند وبروغن بابونه تدهین کنند واگر از استرخای
آلت بود پس استرخای آلت اگر از ترک جماع بود که از مدت کثیر ترکش اتفاق
افتاده باشد علاج بآب گرم تطیل کنند وترک سبب سازند وطبع را از شنیدن
حکایات جماع وغیره بر مجامعت متوجه کنند واگر نقصان باه از ضعف دل یا دماغ
ویا جگر یا معده یا گرده بود علاج تقویت اعضای مذکوره کنند پس اگر از ضعف
دل بود برای تقویت آن خمیره مروارید معموله که در بحث خفقان گذشت استعمال
کنند واگر از ضعف دماغ بود خمیره گاوزبان معمولی بخورند صفته گاوزبان
گیلانی سیردام گل گاوزبان کشنیز خشک بنفشه ابریشم مقرض بهمن سفید تخم بالنگو
صندل سرخ تخم فرنجمشک هریک یک توله عنبر اشهب بنیدرعم غیر از عنبر ادویه را در دو آثار
آب تر کنند صبح بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند صاف کرده با نبات یک آثار عسل
یا دو آثار بقوام آرند ودر آخر قوام عنبر داخل کنند وورق طلا وورق نقره شش ماشه
اضافه کنند وهرچند حل کنند بهتر باشد شربت از یک درم تا سه درم وچون
یاقوت وزهر وزهرمهره هریک یک مثقال اضافه کرده میشود حکم تریاق پیدا میکند
واگر از ضعف جگر بود مفرح مخترع حکیم علی برای تقویت جگر عجیب است صفته زعفران
دو مثقال یاقوت مروارید لعل بدخشان کهربا مرجان ابریشم مقرض زرشک انار دانه بریان
زوفا هریک یک مثقال گاوزبان پودینه خشک بادرنجبویه رب السوس نارمشک پوست
بیرون پسته پوست ترنج ساذج هندی عود فرنجمشک حب بلسان تخم کاشم عود بلسان
سعد مصطگی صندلین طباشیر گل مختوم آمله ریوند چینی دارچینی انیسون الک افسنتین
رومی اسطوخودوس تخم کرفس گل سرخ زرنباد تخم کشوث درونج عقربی نی
بهمنین خصیة الثعلب اشنه سنبل الطیب جدوار ئنه کمافیطوس قسط تلخ عصاره غافث

فقاح اذخر نار دین افتیمون مرزنجوش حاشا مشک طرا مشیع ورق نقره ورق طلا عنبر اشهب
مشک خالص هریک نیم مثقال با سه چند قند بسرشند شربت یک مثقال و اگر از ضعف معده
بود معجون سنگدانه معموله استعمال کنند صفت پوست سنگدانه مرغ طباشیر سفید
هریک دو مثقال گل سرخ سه درم پودینه خشک پوست بیرون پسته پوست ترنج پوست
هلیله زرد هریک یک مثقال بهمنین صندلین سعد کشنیز خشک بریان حب الآس
هریک دو درم کوفته بیخته بشراب فواکهه معجون سازند شربت دو مثقال و اگر از ضعف گرده
بود برای تقویت آن این مکرر به تجربه رسیده صفته مغز بادام مغز پسته مغز
چلغوزه مغز حب السمنه تخم خشخاش سفید کنجد مقشر مغز فندق مغز حب الفلفل مغز
حبة الخضرا دار چینی خولنجان موچرس از هریک سه ماشه تودرین بهمنین دانه الائچی خرد
و کلان از هریک چهار ماشه کشمش مویز منقی هریک شش ماشه خرمای سلیمانی یک توله
شقاقل مصری تخم کرفس لسان العصافیر درونج عقربی پودینه مصطگی رومی طباشیر
سفید تال مکهانه کبابه چینی لسباسه زنجبیل دار فلفل پوست اترج خشک خسک مرتی
قرنفل تخم زردک تخم هلیون تخم شلجم مغز تخم کوانچ زرنباد مغاث بغدادی هریک دو ماشه
سنبل الطیب عنبر اشهب از هریک یک ماشه گوپ چینی دو دام مجیٹهه دو ماشه قند سفید
چهارده دام ترنجبین سفید نیم پاو عسل سفید ۱۲ دام زعفران یکماشه بدستور معروف
معجون سازند تدبیر مربی کردن خسک آنست که خشک خسک را بکوبند و به نیزند
و در آب خسک سبز سه شبانه روز در آفتاب بپرورند و هر روز آب خسک سبز تازه کنند چنانچه
آب خسک سبز سه وزن خسک بکار رود پس خشک کنند و بکار برند و اگر نقصان باه
بسبب جلق باشد علاج از نسخه های مندرجه ذیل هر نسخه که مناسب وقت حال
مریض بود استعمال نمایند ضماد اسگند ناگوری مصطگی هر ا د دندان فیل مساوی الوزن
گرفته باریک ساخته سه پوٹلی بندند و با شیر میش تا چهار گهڑی تکمید کنند و بروز چهارم
این ضماد بعمل آرند صفته بیر بهوٹی لسباسه سیماب خراطین خشک مصطگی رومی
اسگند رومی اسگند ناگوری تخم دهتوره سیاه گهونگچی سفید هریک شش ماشه
روغن گاو ه توله ادویه را کوفته بیخته در روغن گاو آمیخته خوب کهرل ساخته قدری از آن
گرفته ضماد کنند و بالائیش برگ پان بندند و همین نمط تا یازده روز بعمل آرند ضماد دیگر که فائده

عجیب بخت صفت برادهٔ عاج آنبه ہلدے کھوپرہ کہنہ کلونجے کنجد سیاه مال کنگنی عاقرقرحا
کوفته بیخته ده پوٹلی بندند و با شیر میش از زیر ناف تا بیخ قضیب تکمید کنند حتی که بیخ تو لاشیر
جذب شود پس پوٹلی کشاده دوا در شیر حل نموده بر قضیب بندند بوقت صبح وا سازند
طلاء ہرتال ورقی زرنیخ موصلے سیاه بیر بہٹے ہر یک یک دام میٹھہ تیلیه کھونگچے سفید
قرنفل دارچینی تخم کوانچ بیخ بل پوست انار خراطین بیه شیر ہر یک دو دام پوست بیخ کنیر سفید
سر مار سیاه که تازه باشد کژدم سیاه ہر یک یک عدد کیکڑا امنیڈک سانڈه ریگ ماہیے
ہر یک دو عدد دوا ہاے کوفتنی کوفته جانوران را ریزه ریزه کرده ہمه را در شراب دو آتشه
۲ آثار شبانه روز تر کرده نگاهدارند پس مثل چوپه با آتش یا جکد ستی روغن کشند ۶
طلاء احمرے مغز خر سنبل سنکھیا ہر یک ۵ توله دارچینی عاقرقرحا دانهٔ الاچی کلان
ہر یک ہفت ماشه ہمه را باریک سائیده حب بسته در شیشهٔ آتشی انداخته روغن کشند
بتی معموله پارچهٔ سفید شش گره را در شیرهٔ آنبه ہلدی ہفت بار تر کرده خشک کنند
و ہمین نمط در شیرهٔ آک و شیر تدہاره ہفت ہفت مرتبه تر کرده خشک سازند پس روغن گاو
گرفته بیر بہٹے مال کنگنی را در ان سوختن و پارچهٔ مذکور را در ان بریان کرده بدارند و عند الحاجت
بقدر مطلوب ازان گرفته و وخت حشفه را گذاشته بر قضیب بندند طلاء از بیاض حکیم
اجمل خانصاحب مرحوم مغفور صفته شحم کدوے تلخ دو دام زہر بچھناگ یکدام کھونگچی سفید
مقشر نیمدام عاقرقرحا نیمدام بیخ بل پاو دام فلفلموبه فلفل دراز ہر یک پاؤ دام کوفته بیخته
بروغن گاو تا ہشته روز سحق بلیغ کنند ہر چند خوب سحق خواہند کرد نفع بیش خواہند شد پس
مقدار دو سرخ ازان گرفته بر قضیب طلا کنند بالایش برگ پان بندند لطول که برای
خشک کردن زخم قضیب که از طلاء و ضماد وغیره افتاده باشد مفید ست صفت
پوست بیخ کنار دشتی را در آب جوشانیده صاف کرده نطول سازند آتشک و آن
مرضی ست که در کتب متقدمین یافته نمیشود الا متاخرین بتحریرش پرداخته اند
و آن دموی و صفراوی و بلغمی می باشد لیکن اکثر از سوداء لاحق گردد و عام ست که سوداوی
دموی بود یا بلغمی یا صفراوی یا سوداوی پس در علاجش رعایت نوع ماده ملحوظ خاطر دارند و
مادهٔ این مرض و اگر بجمیع بدن منتشر باشد فساد عظیم لاحق میگردد علاج گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب
تخم خیارین گاوزبان افتیمون بسفائج شاہتره چرائته تخم خطمی کاسنی عناب ولایتی منڈی ہر دو هر یک

مالیده صاف نموده شربت بنفشه یا گلقند آفتابی داخل کرده بنوشند و قلت و کثرت اجزای بارده و حاره حسب ماده و حاجت برای طبیب ست و بعد نضج روز مسهل هلیله سیاه پوست هلیله زرد مغز فلوس شیر خشت گلقند آفتابی روغن بادام داخل کرده مسهل دهند و اگر مسهل قوی خواهند تربد سفید حب النیل غاریقون صبر وغیره ادویه مسهله حسب حاجت افزایند و بر ذر بزر بدیلعاب بهدانه شیرهٔ گاوزبان شیره عناب در آب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد مسهلات پس از چند روز فصد باسلیق یا اکحل زنند و اگر حاجت بود استعمال ماء الجبن کنند نسخهٔ مسهل معمولی که در تنقیهٔ سوداوی عجیب ست و بارها به تجربه رسیده و مادهٔ آتشک را استاصل سازد صفته سیماب و گندهک مساوی الوزن را کجلی نمایند و هر چند سحق بلیغ کنند ابلغ خواهد بود اما قی کمتر خواهد آورد و اگر کم سحق کنند قی البته مے آرد وقتیکه از کجلی فارغ شوند برابر هر دو جزو حب السلاطین گرفته باز سحق نمایند و چون سحق خوب شود بعد از ان سنگ بصری مساوی هر واحد سیماب و گندهک گرفته باز سحق کنند وقتیکه باریک شود همه را برداشته در ظرف گلی آب نارسیده بنیدازند و کهل را آب شسته در ظرف اندازند و قدری آب دیگر اندازند که مقدار دو انگشت آب بالای دوا ربایستد پس بر آتش نهند تا آب خشک شود و هنوز قدرے رطوبت و آب باقی باشد که از آتش فرود آورده در سایه ته و بالا کرده نگاهدارند تا آب جذب شود پس عند الحاجت استعمال نمایند و قدر استعمال او دو سرخ است و باید که دوا را در دهن انداخته همراه لسّی شیر مادهٔ گاو فرو برند و احتیاط کنند که بدندان دوا نرسد و بعد خوردنش هرگاه قے آید کے در اسهال نخواهد شد بلکه اسهال بے اذیت کثیر خواهد شد و غذا بجز شیر و برنج دیگر هیچ نخورند و چونکه مسهل قوی ست بجز اقویا نباید داد حب مسهل که تنقیهٔ سودا نماید و با آتشک نافع و بیک بار در تجربهٔ مولف بهم آمده صفت حب السلاطین کتیرا گل سرخ کهته سفید هر یک یک توله دوای اول را هفته نموده همراه سرگین گاو که در آب حل کرده باشند در سبو چینی گلی انداخته بر آتش نهند و تا دو ساعت آتش دهند پس سر کرده برآورده سه چهار بار در آب شسته دو پاره نموده پرده اندرونی که مثل زبان بسیار رقیق باشد دور کرده جمله ادویه را کوفته بیخته با جزو اول آمیخته بقدر باجره حب بندند و طریق استعمال چنانست که حسب ماده

منضج داده روز اول مسهل چهار سرخ از حب مذکور همراه شربت نبات سه توله که قدرے گلاب باو ممزوج کرده باشند بدهند و اگر اسهال تقصیر کند عرق گلاب بنوشند و هرگاه خواهند که انسداد اجابت شود عرق کیوڑه بنوشانند و روز دوم تبرید دهند و همین نمط حسب حاجت دو وسه مسهل بعمل آرند در هر مسهل سه تے ووده دوازده اسهال خواهند شد و اگر معده قوی بود بعد مسهل دوم از چهار سرخ قدری بیفزایند حب آتشک که بارها به تجربه رسیده صفت اجواین دیسے اجواین خراسانی اجمود هر یک یک توله قند سیاه دو توله هر سه دوا را خوب باریک کرده در قند مذکور آمیخته در عرق ابسکهپڑه که لال شاخ داشته باشد هفت حب بندند وقت خوردن یک حب مریض بر پیشلے خود چسپانیده پس لپشت خود انداز دو شش حب که باقی ماند یک حب از آن گرفته خرد خرد ساخته همراه پیچ برنج بخورند و بر دندان نچسپانند و هر دو وقت برنج بے نمک روغن انداخته بخورند پس تا همه شش روز حب بخورند و روز هفتم کله پایه با روغن کثیر و مصالح گرم بخورند و بعد از آن هرچه خواهند بخورند و کسے را که از کله پایه پرهیز بود نان گندم مرغن تا سه روز بخورد و از نمک در ایام استعمال حبوب پرهیزند که حکم زهر دارد دوا ے آتشک که به تجربه رسیده عجیب و غریب است صفت شنگرف سیماب انبه هلدے تخم هلیون از هر یک سه ماشه جمله ادویه را کوفته سه پڑے بندند یک پڑے صباح بر تما کو نهاده آتش الگشت چوب کنار بر آن نهاده در حقه بنوشند تا سوخته گردد از کشیدن باز نه مانند و یک پڑے بوقت دو پهر و یک پڑی وقت شام هم دستور بعمل آرند و آن روز در تمام روز و شب هیچ غذا نخورند و روز دوم ماهی بروغن کنجد پخته بخورند دیگر هیچ نخورند و بروز سوم هرچه خواهند بخورند شفا کلی انشاءالله تعالی حاصل آید

فصل در اوجاع پشت و مفاصل

درد پشت اگر از کثرت بلغم برودت مزاج بود علامت آن سفیدے قاروره و تقدم خوردن اشیاء بارده علاج تنقیه بلغم کنند و روغن ترب و روغن که در بحث وجع مفاصل ذکر خواهد یافت بر پشت مالند و اگر بسبب امتلای رگ بزرگ که بر پشت است بود علامت آن سرخی موضع و درد تمام پشت و تنگی علاج فصد باسلیق زنند و شربت انارین در عرق گاؤزبان و عرق

عنب الثعلب حل کرده بنوشند **وجع مفاصل** و آن دردی بود که در مفاصل بدن عارض شود
پس اگر در قدمین باشد مثل کعب و اصابع خصوص با بهام نقرس نامند و اگر در مفصل ورک بود
و تجاوز از ان ننماید وجع الورک خوانند و اگر از ورک تجاوز کرده تا زانو یا کعب حسب قلت و
کثرت ماده ممتد شود دران باریک سازد و اعوجاج پیدا کند آنرا عرق النسا گویند و سبب
این اوجاع ضعف مفاصل و انصباب مواد ست بجانب آن و عام ست که مواد یا خون بود یا
صفرا یا بلغم یا سودا و وجع مذکور اکثر از خون و بلغم می باشد و از سودا بندرت و اگر مفاصل
صلب و بسته شوند تعقد مفاصل خوانند پس اگر ماده حار بود علامت آن شدت ضربان
سرخی رنگ و سرخی قاروره و عظم نبض **علاج** فصد باسلیق از طرف موافق
زنند و اگر بهر دو جانب بود از هر دو جانب زنند بعد از ان عنب الثعلب گاؤزبان تخم
کاسنی تخم خطمی عناب پرسیاوشان شب در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف کرده
گلقند آفتابی داخل کرده زنجبیل سورنجان شیرین سائیده پاشیده بنوشند بعد نضج
بروز مسهل پوست هلیله زرد هلیله سیاه مغز فلوس شیر خشت روغن بادام داخل کرده
مسهل دهند بروز تبرید سورنجان شیرین سائیده در گلقند آفتابی آمیخته اول بخورند بالائش
شیره مغز تخم خربزه شیره خار خسک در عرقیات بر آورده شربت بزوری حل کرده
بنوشند و گل سرخ صندلین فوفل مامیثا اقاقیا در آب کشنیز سبز سائیده ضماد
کنند و اگر درد شدید بود افیون اضافه کنند و در انتها تخم خطمی بنفشه و در انحطاط بابونه
اکلیل الملک افزایند و ضماد بعد از تنقیه بعمل آرند و اگر ماده قلیل بود قبل از تنقیه باک نیست
و اگر ماده بارد بود علامت آن سفیدی رنگ و انتفاخ مسخنات و درد در عمق مفاصل غلظ
و سفیدی قاروره **علاج** گاؤزبان پرسیاوشان تخم خربزه نیمکوفته اصل السوس مقشر
مویز منقی بیخ کاسنی اسطوخودوس در آب جوشانیده صاف کرده گلقند آفتابی
مالیده زنجبیل سورنجان شیرین سائیده پاشیده بنوشند بعد نضج پوست هلیله کابلی
سنا مکی انجیر زرد مغز فلوس شیر خشت روغن بادام تربد سفید افزوده مسهل دهند
غذا قلیه و خشکه و در مسهل سوم حب ایارج یک پاس شب باقیمانده بعرق گاؤزبان بلع نموده
بخوابند صباح از نسخه مذکور مغز فلوس شیر خشت روغن بادام دور کرده بدرقه دهند
و بعد تنقیه روغن معمولی مالند صفت روغن تماکو مقوطن سے ۳۲ و دو درم گل بابونه

یک نیم تولہ زنجبیل تولہ شب در یک رطل آب تر دارند صباح با نیم رطل روغن کنجد بجوشانند تا آب
بسوزد و روغن بماند نگاہدارند و بکار برند و علاج وجع الورک و عرق النسار و نقرس مثل علاج
وجع مفاصل کنند و بروغن نسخ معمولی تدہین نمایند کہ برائے این اوجاع بہتر ازین
روغن دوا دیگر نیست صفت مجٹیھہ پاؤ آثار تج کائپھل چھیر چھرپلا ہر یک چہار تولہ سنبل الطیب
ناگرموتھہ ہر یک دو تولہ تیزپات قرنفل دارچلینی ہر یک یک تولہ نرکچور ہشت تولہ کچلہ دو تولہ
الاچی خرد سہ تولہ جوترے مشک خالص ہر یک شش ماشہ پوست درخت چوب میدہ
برادہ صندل سفید ہر یک ۲ تولہ زعفران چار ماشہ زرد چوب دار بلد عود غرقی ہر یک
یک تولہ گلاب قسم اول یک آثار روغن کنجد ۲ سیر ہمہ ادویہ را جوکوب نمودہ در گلاب
ترکردہ بدارند پس در دیگ مسے قلعی دار آتش ملائم دہند تا نصف آب بسوزد پس
روغن کنجد ممزوج ساختہ آتش بطور معہود دہند تا تمام آب خشک شود پس روغن کنجد
را از پارچہ گذرانیدہ در شیشہ چلینی نگاہدارند و یک ہفتہ در زمین دفن کنند بعد
ازان برآوردہ وقت حاجت ہنگام شب یکتولہ بمالند و بوقت سحر از آب سرد بشویند

خاتمہ در اسباب و علامات امراض کہ خصوصیت بعضو واحد ندارند بلکہ بجمیع اعضا
عام اند مثل حمیات و اورام وغیرہ و نسخہ ہائے مرکبات مستعملہ ضروریہ و این خاتمہ
منقسم است بر سہ قسم **قسم اول در حمیات** بدانکہ حمے حراریست غریبہ کہ در
قلب مشتعل شود و بواسطہ خون و روح و شرائین در جمیع بدن منتشر گردد و ضررش
بافعال طبعیہ لاحق میباشد و عام است کہ اشتعال حرارت در قلب بواسطہ بود یا بلا واسطہ
و نیز عام است کہ ضررش بجمیع افعال بود یا ببعض و اجناس عالیہ حمے سہ اند
یکے حمے یوم دومے حمے دق سومے حمے خلطے اما حمے یوم و آن تپی ہست
کہ اول حرارتش بروح عارض گردد بعد در قلب رسیدہ در جمیع بدن منتشر شود
و تعلق حرارتش بروحی کہ بود آن را بآن روح منسوب میسازند مثلاً اگر تعلق بروح حیوانی
بود حمے یوم حیوانی خوانند و اگر بنفسانی بود حمے یوم نفسانی و اگر بطبیعی بود حمی یوم طبعی
و نیز این تپ بسبب اختلاف اسباب باسمای مختلف موسوم ہست چنانچہ اگر از غم بود
حمے یوم غمے و اگر از ہم بود حمے یوم ہمے و اگر از تخمہ و نزلہ بود حمے تخمے و نزلے خوانند و قس علے ہذا
ما بقی و پوشیدہ نماند کہ این تپ از فزع و فکر و غضب و فرح و سہر و استفراغ و وجع

وجع و جوع و عطش و زکام و از حرارت شمس و آتش و از شرب شراب وغیرہ میباشد
و حمی یوم بشرطیکہ منتقل بحمی دیگر نشود زیادہ از یک شبانہ روز تا سہ روز نمی ماند و
جالینوس گفتہ کہ حمی یوم تا شش روز باقی ماند و علامت این تپ آنست کہ یکسان
غیر سوزان مثل حرارت کہ بریاضت لاحق شود میباشد و از آثار حمی دق و حمی عفنی معرا بود
و از اسباب مذکورہ از ہر سبب کہ بود تقدمش بران گواہی دہد علاج از ہر سببی کہ باشد
در رفع آن کوشند مثلاً اگر از زکام بود علاج آن کنند و اگر از سدہ بود تفتیح سدہ نمایند و اگر از تخمہ بود
تقلیل غذا کنند و ہر چہ در تخمہ گذشت بعمل آرند و اگر از غم بود ازالہ آن کنند و خمیرہ مروارید
و مفرحات باردہ خورند و قس علی ہذا ما بقی و پوشیدہ نماند کہ چونکہ تعلق حمی یوم بروح میباشد
پس از ہر قسم کہ باشد علاجش بہتر از تفریح نیست کما قال البقراط یکفی لہا مجالستہ الاحباب
و سیما الاغانی والنظر فی المبہجات حمی دق و آن تپی ست کہ حرارت غریبہ در اعضای
اصلی خصوصاً در قلب منبث گردد و بعد ازان بارواح و اخلاط ساری شود
و افنای رطوبت اصلی نماید و آنرا سہ درجہ باشد و اکثر انتقالی بود و گاہ از اسباب
بادیہ مثل غم و سم و غضب و تعب خاصہ در سن جوانی حادث گردد و این گاہ تنہا بود
و گاہی مرکب با حمی عفنی باشد علامت آن صلابت نبض و وقت و خفت و تواتر آن
و ہرگاہ دست بر بدن گذارند حرارت اندک محسوس شود و ہرگاہ دست دیرتر بر بدن
بماند حرارت زیادہ در یافت گردد و بر صاحب آن حرارت کم محسوس شود و حرارت یکسان
بود مگر در وقت خوردن غذا زیادہ گردد و موضع شرائین گرمتر از سائر بدن باشد و در
بول و ہنبت در یافت شود پس از غذا نبض قوی و عظیم گردد و ہرگاہ از ابتدا
تجاوز کنند و بحد ذبول رسد در نبض صغر و صلابت پدید آید و غور عینین بظہور انجامد و صدغین
در تہ نشیند و پوست پیشانی کشیدہ شود و رونق و تازگی از چہرہ زائل گردد و سر و
بینی و گردن باریک باشد و موہای دراز شوند و سبوس بسیار پیدا آید و خشکی جلد
و جفاف پوست شکم ظاہر گردد و ہر دو گوش کوچک شوند و ہبنیت در بول
زیادہ پدید آید و ہرگاہ باول درجہ سوم رسد موہای بریزد و ناخن ہای کج گردد
و سوای پوست بر استخوان گوشت نماند و طاقت مریض بالکل مفارقت کند پس
در ابتدا این تپ علاج پذیر باشد لیکن شناخت مشکل بود علاج در درجہ

اول برای تبرید و ترطیب شیرهٔ تخم کدو شیرهٔ تخم تربز در عرق گاؤزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا ماء الشعیر و کدو جبهٔ دوم علاج قوے باید کرد پس شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین شیرهٔ تخم خیارین در عرق کاسنی و عرق گاؤزبان برآورده سکنجبین حل کرده بنوشند و اگر زیاده تر حاجت افتد قرص کافور اول بخورند بالایش تبرید مذکور بنوشند و بعد از چند ساعت برگ کاسنی سبز برگ خرفه سبز کدو سبز شعیر مقشر در آب جوشانیده در نیمگرم مریض را بنشانند و باید که آب معتدل بود نه چنان که احداث حرارت کند و نه سرد بود که باعصاب مضرت رساند و بعد یک لحظه برون آرند و روغن کدو بر اعضا بمالند و بعد از یک ساعت ماء الشعیر که در آن مرغ فربه و اسفاناخ پخته باشند بحسب قوت و هاضمه بدهند و بعد از هضم سکنجبین یا شربت زرشک بلعابیات و شیره جات مناسبه بایدداد و اگر طبیب حاذق مناسب داند قدری سکنجبین بماء الشعیر بیامیزد که تجویز بیمار الشعیر میفرماید چنانچه به تجربه رسیده و پوشیده نماند که آنکه در اول کتاب در بحث اغذیه گذشت که سکنجبین را با ماء الشعیر نیامیزند مراد آنجا از مقدار کثیر سکنجبین است که ماء الشعیر را هضم نیافته از معده برون برد نه از مقدار قلیل سکنجبین که ظاهر ست که سکنجبین قلیل با ماء الشعیر کثیر المقدار موجب نقصان نخواهد شد و اگر قطعا آمیزش سکنجبین بماء الشعیر ممتنع بودے شیخ رئیس بامتزاجش امر نفرمودے چنانچه در حمے بلغمی فرموده که هردو را ممزوج نموده بدهند و اگر بحمے دق از حمیات عفنه کدام حمے دیگر یار بنود شیر دادن نهایت مفید پنداشته اند و بهترین شیرها شیر آدم است پس شیر خرماده پس شیر بزماده که همان وقت دوشیده باشند در شیر خر شرط آن ست که خر ماده جوان باشد و چهار ماه از زائیدنش گذشته باشند و علف آن جو و کاه و اسفاناخ باشد و طریق استعمال شیر خر ماده و بزماده چنین است که روز اول نیم سکرجه و روز دوم یک سکرجه که وزنش ۳ اوقیه بود بدهند و نیز معبر هست باید که سکرجه کبیر بوزن یکصفت اوقیه مے باشد پس بتدریج شیر را اضافه کنند که روز هفتم بسه سکرجه رسد بعد از آن هر روز نیم سکرجه کم کنند و روزے که شیر دهند نبض بیمار ملاحظه کنند اگر ضعیف و صغیر معلوم نمایند دانند که شیر در معده فاسد شده دیگر نباید داد و اگر عظیم دریافت شود

دانند که خاسد نشده بدیگر دادن نتر سند و باید که مسکن را بریاحین بارده معطر سازند
و مسکن باید که متصل بآب جاری بود و لباس را از صندل و کافور مطیب کرده بپوشند و طبع مریض را
برقص و غنا مشغول دارند و در تابستان خرفه بآب کشنیز و کافور تر کرده بر کتف و سینه گذارند
و هرگاه که گرم شود تبدیل آن کنند و این عمل را در یک روز سه چهار مرتبه کرده باشند
و اگر اسهال لاحق گردد آب بارتنگ سبز با قرص طباشیر دهند و اگر ضعف پدید آید
خمیرهٔ مروارید خورانند اما حمی خلطی و آن تبی بود که اول حرارت غریبه
دران لاحق اخلاط گردد پس ازان بقلب و روح و سائر اعضا رسد و این حرارت
از دو شق خالی نیست که حرارت یا باعث تعفن اخلاط گردد یا موجب جوش و غلیان
خلط باشد و قسم ثانی را سونوخس گویند و قسم اول را حمی عفنی نامند و آن یا بسیط
بود که از عفونت خلطی واحد پیدا شود یا مرکب باشد که از عفونت دو خلط یا اکثر پیدا
شود و تعفن یا داخل عروق بود یا خارج عروق که در دماغ یا معده یا جگر یا صدر وغیره
ظهور یابد پس اگر داخل عروق بود حمیات دایمه حادث شوند زیرا که بسبب
کثافت جرم عروق ماده بزودی به تحلیل نرود و متعفن سازد چیزی را که مجاور اوست
و بسبب مواصلت قلب از او نیز بسبب حرارت در قلب رسیده اشتعال نموده بواسطه
روح دوم و شرائین در جمیع بدن منتشر شده حدوث حمی دایمی می نماید لیکن
اشتداد حمی بنوبتی که مختص بهر خلط است می باشد و پوشیده نماند که خون بسبب
کوشش و توجه طبیعت بتمامه متعفن نمی شود زیرا که اگر دم بتمامه متعفن شود زیست
بعلیل محال گردد و اگر تعفن بخارج عروق بود حمی دائره حدوث می یابد زیرا که ماده که بخارج
عروق متعفن می شود در جای واحد نمی باشد بلکه در بدن متفرق بود پس وقتی که
حرارت معفنه در مدت نوبت بر و حادث شود و رطوبت آنرا که حرارت با و قائم
باشد فنا سازد و آنرا از راه عرق وغیره از بدن خارج نماید پس ارضیت
آن ماده بماند که نه ماده عفونت ست و نه مرکب حمی پس بالضرور حمی باطل شود
پس باز بمرتبه دیگر در مدت نوبت تا ماده جمع آید آن وقت حرارتی که از تعفن
سابق من وجه موجود بود بر و گذر کند و حدوث حمی نماید فافهم و نیز واضح
باد که نوبت حمی بلغمی هر روز بود زیرا که بلغم بسبب کثرت و رطوبت خود سهل الجمع

والتعفن است و نوبت حمی سوداوی بروز چہارم بود زیراکہ سودا بسبب قلت و یبوست خود عسر التحمیع والتعفن ست و نوبت حمی صفراوی بروز سوم بود زیراکہ صفرا در قلت و کثرت متوسط بینہما است و بدانکہ اقسام عالیہ حمی خلطے موافق اعداد اخلاط چہار اند اول آنکہ از تعفن خون حادث گردد و آنرا علی الاطلاق مطبقہ نامند دوم آنکہ بتعفن صفرا حادث گردد و آن یا داخل عروق بود کہ آن را غب لازم گویند و یا خارج عروق بود و آنرا غب دائرہ خوانند و مادۂ غب لازم اگر قریب بدل یا جگر بود آنرا محرقہ نامند و بہر صورت اگر مادہ غب صفرای رقیق و صرف باشد آنرا غب خالص گویند و اگر مرکب با بلغم بود غب غیر خالص سوم آنکہ از تعفن بلغم عارض شود پس اگر مادۂ آن داخل عروق بود آن را لثقہ گویند و اگر خارج عروق باشد مواظبہ خوانند چہارم آنکہ از تعفن سودا حادث گردد پس اگر داخل عروق بود آنرا ربع لازمہ گویند و آن نادر الوقوع ست و اگر خارج عروق بود آنرا ربع دائرہ خوانند و بدانکہ ترکیب حمیات یا از اجناس متباعدہ بود مثل ترکیب حمی یوم با حمی خلطے یا از اجناس متقاربہ باشد مثل ترکیب حمی صفراوی بدموی و مثل آن و چون از بیان مجمل حمی خلطے انفراغ شد بیان ہر یک بالتفصیل نگاشتہ میشود سونوخس و آن تپی است کہ از جوش خون حادث گردد بلا تعفن علامت آن سرخے روی و چشم و انتفاخ و تمدد عروق و گرانی و کسل و عظم نبض و سرخے قارورہ و حرارت لمس و عدم قشعریرہ علاج اول فصد زنند و اگر در بدن خون بسیار بود تا حدوث غشے خون برآرند و اگر بعد از فصد قدری تپ باقی ماند اشربہ مطفی خون استعمال نمایند فقد ارماء الشعیر لیکن قبل از فصد نباید داد کما قال صاحب التذکرۃ لا یسقے ماء الشعیر الا بعد الفصد و جالینوس گوید کہ ہرگاہ مریض عرق نکند و اوراعاف نیاید پس اگر تاخیر کند طبیب در فصد خوف حدوث سرسام ہست حمی مطبقہ کہ از تعفن خون حادث گردد و او سہ قسم است یکی متزایدہ یعنی ہر ساعت قوت و حدت وے دران زیادہ محسوس گردد و عفونت دران زیادہ بہ تحلیل باشد و این بدترین اقسام ست دوم متناقصہ یعنی دران تحلیل زیادہ از تعفن باشد و این قسم بہترین اقسام ست سوم متشابہ یعنی تعفن و تحلیل دران ہر دو مساوی باشد علامت آن سرخے روی و چشم و قلق و کرب و ضیق النفس و سرخے و غلظت قارورہ و عظم و سرعت و امتلاء نبض و صداع و ثقل بدن

و درین تپ قشعریره نمایان باشد و حرارت مثل حرارت حمام بود و عرق نمی آید مگر در روز
بحران و این تپ صبیان را و کسانی را که پر گوشت باشند و در ایام بهار بیشتر عارض شود
علاج فصد باسلیق یا اکحل زنند بعده شیرهٔ عناب شیرهٔ تخم کاهو در عرق شاهتره
بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند یا عناب آلو بخارا شاهتره در عرق عنب الثعلب
خیسانیده صاف کرده شربت بنفشه حل کرده بنوشند غذا آش جو و شلانے روغن و اگر
ضعیف قوی بود قلیه بی روغن **غب خالص دائره** علامت آن تشنگی و صداع
و بیخوابی و کرب و خشکی لبها و خشکی زبان و تلخی دهن و سرعت نبض و غثیان و [illegible]
و نرمی شکم و قشعریره و لرزه و فرود آمدن تپ با عرق بسیار و سبب لرزه آنست که چون
صفرا از ستوقد عفونت متحرک شده بر اعصاب و عضلات و لحوم حساسه میگذرد و سبب
حدت و لذع آن ایذا پدید می آید و برای دفع آن قوت دافعهٔ هر جزو بدن حرکت می کند
و بالضرور لرزه پدید آید و شیخ الرئیس گوید که لرزه حمی بلغمی بسبب لزوجت بلغم شدید
است زیرا که قوت دافعه بی حرکت قوی آنرا دفع کردن نمی تواند و جالینوس بخلاف
آن گوید که لرزه حمی صفراوی بسبب لذع و حدتش غالب است و باعث احساس
سردی در حمی آنست که چون حرارت غریزی از خوف موذی الطبع بباطن بدن میگریزد
پس بر ظاهر بدن برد قلیل غلبه میکند در وجود مواد بارد برودت غلبه می سازد و سبب
گریختن حرارت غریزی سوی باطن و تاثیر برودت ماده **علاج** در ابتدا
ادویه مدره مثل تخم خیارین و تخم کاسنی و شربت بزوری ندهند زیرا که درو تحریک
است و نیز چون از استعمالش ماده رقیقه اخراج یابد مادهٔ باقیه غلیظ القوام بدیر
نضج پذیرد و این امر باعث اطالت مدت مرض میگردد پس باید که تا روز چهارم شیرهٔ
مغز تخم خربزه شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین در آب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده
بنوشند بعده گل نیلوفر عنب الثعلب زرشک شب در عرق گاوزبان تر دارند
صباح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و بروز مسهل گل بنفشه
گلسرخ آلو بخارا تمر هندی شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام شیرین اضافه نموده
مسهل دهند و اگر سرفه باشد زرشک و تمر هندی داخل نکنند و بروز تبرید آمله مربی
شسته بورق نقره پیچیده اول بخورند بالایش لعاب اسپغول مسلم لعاب بهدانه

شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و
پوشیده نماند که استعمال لعابیات بعد مسهل ازین باعث نموده می آید که تقیه بازلاق دفع شود و تسکین
حرارت هم متصور است و روز دهم که روز راحت افتد باز مسهل دهند و بروز تبرید
مذکور بعمل آرند و باز بروز دوازدهم که یوم راحت است بدستور مسهل دهند و بداخل کردن
سنا مکی بروغن بادام چرب کرده هلیله و تربد و غاریقون اگر ضرورت بود در مسهل
سوم اجازت است و اگر بعد تنقیه حمی مفارقت نکند آب کاسنی سبز مروق با شربت
نیلوفر و شربت بزوری و خاکشی استعمال کنند و اگر خواهند قرص طباشیر ملین
شربت نیلوفر آمیخته اول بلیسند بالایش شربت بزوری در آب کاسنی سبز مروق حل کرده
بنوشند غذا آش جو یا شله یا دال خشکه و پوشیده نماند که استعمال ما الفواکه تا روز هفتم
نیز جایز نیست غب لازم علامت و علاج آن مثل غب دایره باشد حمی محرقه
علامت آن کرب و تشنگی و سوزش و اضطراب دل و صداع و هذیان و فرو رفتن چشم
مع باقی علامات غب خالص علاج مثل غب خالص کنند لیکن از قوی تر
باید و خیار بوییدن و کافور بقدر یک سرخ در شربت نیلوفر حل کرده بلیسند ٭
غب غیر خالص در اکثر اوقات تا شش ماه کشد علامت آن زیادتی نوبت
بر دوازده ساعت علاج تا سه روز شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ عناب در عرق گاوزبان
برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند بعده گل نیلوفر گاوزبان اصل السوس مقشر نیمکوفته
عناب ندر شک در عرق گاوزبان خیسانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند بروز مسهل
گل بنفشه تخم خیارین نیمکوفته برگ سنا و شاهی مویز منقی مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی
روغن بادام شیرین اضافه کرده مسهل دهند بروز تبرید لعاب اسپغول مسلم لعاب
ریشه خطمی در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا خشکه با روغن
با دال مونگ حمی بلغمی دایره علامت آن شروع بنافض صادق البرد نماید و تا دیر برود
او ثابت باشد و کمی تشنگی و صغر نبض و بقی برآمدن بلغم و تهبج و سفیدی از روی و کثرت
براق و سفیدی و رقت قاروره علاج سه روز شیرهٔ گل گاوزبان شیرهٔ عناب
در عرق عنب الثعلب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند تا تلطیفه عفونت شود
که باعث حمی است و استعمال اشیاء حادثه نمایند که موجب مضرت است بلکه در نسخه منضج نیز قدری

ادویهٔ بارده استعمال کنند و بعد تنضیج ماده بروز هشتم مسهل دهند و بعد از تنقیه قرص غافث
در شربت گاوزبان سوده اول بلیسند بالایش شربت بزوری در آب کاسنی سبز مروق
حل کرده بنوشند یا استعمال خاکشی فرمایند که بسیار نافع است و طریقش آنست که خاکشی
یک توله را در عرقیات یک جوش داده شربت مناسب حل کرده بنوشند و در روز دوم
یک جوش افزایند یعنی دو جوش داده بنوشند و بهمین طریق تا یکهفته یک یک
جوش افزوده باشند چون بهفت جوش رسد تا یک یک جوش کم نموده باشند
و اگر سرفه باشد یا لعوق سپستان دهند و اگر صداع بود استعمال خاکشی
جائز نیست و اگر بضرورت قی کنند اول کتیرا در شربت بنفشه سوده بلیسند و بالایش
مطبوخ خاکشی بنوشند حمی لثقه علامات آن موافق علامات دائره است
مگر آنکه با این تپ نافض نبود و عرق نیز نباشد گر وقتیکه بالکل مفارقت کند و مشابه
می باشد بدق و فرق آنست که لثقه بعد از تناول غذا قوی نیز شود و علاج آن
مثل علاج نائبه کنند حمی ربع دائره علامت آن ابتدا از نافض و برد
قوی و صلابت و صغر نبض و بطوء آن و چون گرم بود حرارت آن زیاده از حرارت [illegible]
باشد و کمتر از غب و نیز دلالت میکند برین تپ مزاج بارد و یابس و تدبیر مقدم از
تناول عدس و بادنجان و اشیای مولد سودا و این علامت وقتی بود که سودای
سوداوی باشد و اگر از احتراق بلغم بود علامت آن حدوث حمی بعد از مواظبه و لثقه
و کمی و سرعت نبض و دیگر علامات بلغم و اگر از احتراق خون بود بعد از مطبقه پیدا
شود و اگر از احتراق صفرا بود بعد از غب حادث گردد **علاج** اگر از سوداوی
دموی بود فصد باسلیق از جانب راست زنند و اگر از سوداوی بلغمی بود منضج
و مسهل بلغم دهند و اگر از سوداوی صفراوی بود تنقیه آن سازند و اگر از سوداوی
سوداوی بود تنقیه سودا سازند بطریقیکه بارها ذکر یافت و بعد تنقیه کاسنی چکیده
با قرص غافث دهند ربع لازم علاجش مثل علاج ربع دائره کنند حمیات مرکبه و ترکیب
یا بر سبیل مداخلت بود یعنی یک تپ هنوز زائل نشده باشد که دیگری می آید یا بر سبیل مبادله بود یعنی
یکی برود و دیگری شروع شده قائم مقام اول شود یا بر سبیل مشارکت که اخذ هر دو یکی
باشد و ترکیب بیشمار است آنچه نام معین دارد شطر الغب و غب غیر خالص

شطر الغب تپے باشد مرکب از صفرا و بلغم و باین طریق که هر دو خلط با هم ممیز
باشند و ترکیب این بچهار قسم ست یکے آنکه هر دو دائر باشند دوم آنکه هر دو لازم
سوم آنکه صفراوی دائر و بلغمی لازم بود چهارم آنکه بالعکس قسم سوم بود علامت
آن امتزاج علامات صفرا و بلغم و گاه علامات صفرا غالب باشند و گاه علامات بلغم
و درین تپ اعتقاد بر دور و نوبت نکنند بلکه اعتماد بر علامات و اعراض نمایند و در روز نوبت
صفرا نبض سریع و قلق و اضطراب و تشنگی و تلخی دهن و نافض و برد کمتر بود
و در نوبت بلغم نافض شدید باشد و باقی علامات بلغم گواهی دهد و فرق
درین تپ و در غب خالص آن ست که در غب خالص فترت در میان نوبت صفرا
و بلغم نبود بسبب شدت امتزاج هر دو و این تپ تا دیر باقی ماند زیرا که
صفرا استفراغ شود و بلغم لزج بماند علاج هر چه در غب غیر خالص گذشت
بعمل آرند فائده در بیان لقب اقسام حمے خمس و سدس و سبع
از مواد غلیظه متولد شود علاجش مثل ربع کنند حمیات مختلفه تپی باشد
که ادوار ان محفوظ نبود اگر از سوء تدبیر در اکل و شرب بود اصلاح تدبیر کنند و
پوشیده نماند که چون سوء تدبیر اکل و شرب اخلاط ردیه پیدا میکند ازین باعث
حمیات مختلفه از ظهور مے یابند زیرا که حمے موافق هر خلط دور خواهد نمود پس بالضرور
اختلاف در دور حادث خواهد شد و اگر از احتراق اخلاط بود تلطیفه و استفراغ
آن کنند بطریقے که بارها ذکر یافت حمے انفیالوس تپے باشد که دران
ظاهر بدن گرم باشد و باطنش سرد برای آنکه مادهٔ این بلغم زجاجی ست پس وقتیکه
بعضی اجزاء بلغم متعفن شوند و بعض بحالت اصلی مانند پس هرگاه از اجزای
متعفنه بخارات بظاهر بدن میل خواهد ساخت پس ظاهر بدن بالضرور گرم خواهد شد
و چونکه حرارت عفونت اجزاء متعفنه اجزاء غیر متعفنهٔ بلغم را در باطن بدن از اعضاء
مالوفه ماده بسوی اعضاء غیر مالوفه منتشر خواهد نمود پس بسبب برودت مادهٔ
اعضاء غیر مالوفه احساس برودت خواهد ساخت و بالضرور علیل در باطن خود سردی دریافت
خواهد کرد علاج مثل علاج حمی بلغمی کنند حمی لیفوریا تپی باشد که دران ظاهر بدن سرد و باطن گرم بود
پس اگر از صفرای غلیظ بود سبب حرارت و برودت چنین ست که طبیعت و روح بتمامه برای دفع موذی

بباطن میل خواهد کرد و ظاهر بدن سرد خواهد ماند و در باطن بدن ظاهر است که حرارت صورت
خواهد بست و اگر از بلغم غلیظ بود و سبب برودت و حرارت چنین خواهد بود که طبیعت و روح
بسبب آنکه موذی قوی ملکی نیست من وجه میل بباطن خواهد نمود پس بالضرور برودت قلیل
بر ظاهر بدن ظاهر خواهد شد و هرگاه بخارات ضعیف الحرارت قلیل المقدار از بلغم غلیظ جدا شده
بجلد بدن خواهد رسید پس بباعث برودت جلد بخارات سرد شده ظهور برودت بر ظاهر
بدن خواهد کرد و برودت غلبه خواهد نمود و بسبب عفونت ماده و میل طبیعت و روح در باطن
حرارت جمع خواهد آمد **علاج** اگر از صفرا بود علاج مثل علاج حمی صفراوی کنند
و اگر از بلغم بود علاج مثل حمی بلغمی **حمی حصبه و جدری** بیان آن مفصلاً در کلیات
در بحث امراض اطفال گذشت **حمی غشی** یعنی تپی که بیهوشی آرد و آن دو نوع است
یکی آنکه از بلغم خام افتد و این چنان باشد که بلغم خام در بدن افزون شود و عفن گردد
و تپ آرد و چون تپ آید ماده حرکت کند و قدری از آن تقلب و حوالی آن ریزد پس
بالضرورت قوت مقهور شود و غشی افتد و باشد که بسبب ضعف فم معده غشی رونماید
و تپهای بلغمی از ضعف معده کمتر خالی باشد علامت آن تهیج روی و دورهٔ تپ موافق
دورهٔ تپ بلغمی و دوم آنکه از صفرا بود و آنچنان باشد که صفرا رقیق شود و عفن گردد و
میل به سمیت نماید و عند الحرکت ماده از حرارت تپ قدری از آن بدل ریزد و غشی آرد
علامت آن آنست که بدن روز بروز لاغر شود و تپ موافق غب دائره دوره کند
علاج بوقت غشی آنچه در بحث غشی گذشت بعمل آرند بعده اگر از بلغم بود آنچه
در حمی بلغمی گذشت بعلاج آن پردازند و اگر از صفرا بود علاج آن مثل علاج حمی صفراوی
محرقه کنند **حمی وبائی** که بسبب تعفن و فساد هوا عارض شود و کسیکه کثیر الجماع
و ضعیف القوی و واسع المسام و ممتلی از اخلاط بود استعداد این حمی بسیار دارد علامت
آن تپ حاده ظاهر گردد و غشی و خروج مواد ردیه در قی و کرب و تشنگی و تواتر نفس
علاج اگر بدن ممتلی بود تنقیهٔ بدن کنند و خانه را از عطرهای بارده مانند گلاب و کافور وغیره
معطر سازند و تعدیل هوا نمایند و نوشیدن سرکه استعمال مبردات مفید بود ❖ ❖ ❖

قسم دوم در علامات و معالجات اورام و بثور و لذع حیوانات وغیره

بدانکه اورام و بثور زیادتی غیر طبعی است که بسبب انصباب ماده فضله متعدده در عضو

ظاهر شود بوجهی که در فعل ضرر رساند و الم پیدا کند و اورام بزرگ پیدا شد و بثورات خرد
فلغمونی ورمی ست که از ماده خون عارض شود علاج فصد زنند و حضض مکی
صندل سرخ گل ارمنی اقاقیا در آب کشنیز سبز سائیده ضماد سازند و اگر ماده او از دفع اعضای
رئیسه باشد و ورم بشدت باشد آنوقت ضماد بر نفس ورم ننمایند تا که ماده را بسوی
اعضای رئیسه رجوع ننماید بلکه چنین وقت بالاتر از محل ورم ضماد کنند تا ماده که از شدت
وجع جذب می شود آنرا آمدن ندهد و ردع نموده باشد و پوشیده نماند که در زمان
ابتدا ادویه رادع مثل صندلین فوفل گل ارمنی آرد جو عنب الثعلب استعمال کنند
تا که ماده دیگر را آمدن ندهد و نیز ماده مستحصله را ردع نماید و در تزاید با ادویه رادع ادویه
محلله مرخیه چون آرد باقلا و خطمی و خبازی و بنفشه و بابونه آمیزند تا که ماده مستحصله تحلیل
پذیرد و ماده دیگر جمع نیاید و در زمانه انتها با ادویه رادع ادویه محلله بالمناصفه آمیزند برای آنکه
درین وقت با ادویه رادعه بسبب نبودن رجوع ماده بسوی محل ورم چندان ضرورت نیست
و در انحطاط فقط ادویه محلله مثل اکلیل الملک بابونه تخم کتان حضض مکی استعمال کنند
تا ماده را تحلیل کنند و اگر ماده تحلیل نپذیرد چیزهای پزنده چون تخم کنوچه و تخم کتان
و انجیر ضماد نمایند تا پخته شود پس اگر از خود بشگافد فبها و گرنه ادویه منفجره یعنی شگافنده
چون سرگین کبوتر و غیره بران نهند یا باهن بشگافند و باید که در زمانه ابتدا برای تسکین
لعاب اسپغول مسلم صندل سفید سائیده شیره عناب در عرق شاهتره بر آورده شربت
نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد گل بنفشه گل نیلوفر اصل السوس مقشر
مویز عناب در عرق شاهتره خیسانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند بروز مسهل
اجزای مسهله بیفزایند و بروز تبرید لعاب بهدانه شیره تخم خیارین در عرق کاسنی
گاوزبان بر آورده شربت بنفشه حل کرده اسپغول مسلم پاشیده بنوشند و چسپانیدن
زلو بر نفس ورم یا قریب آن بسیار نافع اگرچه زمانه ابتدا بود طاعون ورمی است که
اکثر در ایام وبا پیدا آید و باسوزش شدید باشد و رنگش سرخ یا زرد یا سیاه
یا سبز باشد علاج تقویت دل و دماغ کنند و گرداگرد ورم صندل سرخ
حضض مکی در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و بر نفس ورم شرط زنند و
باب گرم بشویند بعده اگر حاجت فصد بود فصد زنند سرطان ورم سوداوی است

که از احتراق صفرا یا بلغم که با و قدرے صفرا آمیخته باشد حاصل شود و علامتش آنست که چون
ظاهر شود مانند بادام بود یا خرد از و بعده زیاده شود و مانند پایهاے سرطان رگهاے
سرخ و سبز گرد او پدید آید **علاج** فصد باسلیق یا اکحل زنند و مسهل سودا دهند و در
ابتدا بر ادعات ضماد کنند و وقتیکه متقرح شود فتیله در روغن کنجد سوخته استعمال کنند
عرق مدنی بفارسے رشته گویند **علاج** فصد زنند و تنقیه سودا کنند و صبر در
آب گشنیز سبز سائیده ضماد کنند و نیز صبر را روز اول نیم درم در آب کاسنی خیسانیده قند سفید
آمیخته بنوشند و روز دوم یک درم و روز سوم یک و نیم درم و چون رشته سر برآرد بر قطع
اسرب بپیچند تا تمامه برون آید و احتیاط نمایند که گسسته نشود و اگر بگسلد در طول بشگافند
تا ماده فاسد بتمامه برآید و اگر در ابتدا از ظهور رشته بر اسپ قدرے گرفته بقند سیاه
آمیخته بخورند ظهور رشته نشود انشاء الله العزیز

جذام علتی ست که هیئت اعضا را فاسد سازد و پهن شدن بینی و گرفتن آواز از خاصه
اوست **علاج** فصد اکحلین زنند و رگ پس گوش بگشایند و خون وافر گیرند و در خریف
و ربیع مسهل قوے بدهند و در هر ماه بطرف تلیین طبیعت و اخراج مواد متوجه باشند
بمسهل معتدل و هر صبح ریاضت معتدل بکار برند و از جمیع محللات رطوبت غریزی احتراز
و باید که چون از ریاضت فارغ شوند روغن گل بر بدن مالند و دماغ را به غرغره و سعوط
مناسبه پاک نمایند و براے ترطیب و تبرید روغن کدو و شیر زنان و امثال آن در
بینی چکانند و بعد از تنقیه ماء الجبن و چوب چینی استعمال کنند و حمام درین
مرض بعد از تنقیه بغایت نافع ست و علامت این مرض آن ست که سبوس
از بدن صاحب این علت جدا شدن آغاز نماید و بعد استفراغ اگر قوے
احتمال کنند دادن شوربا ے افعی و گوشت او بسیار مفید ست و باید که چهار
انگشت یا یک وجب از طرف سر و همین قدر از طرف پائین دور نمایند بعد از ان همراه
شبت و ملح پخته بکار برند و افعی زنده را بگیرند و قطع قطع کنند و در سبوچه گلی اندازند
و در سبوچه سوراخ کنند و بطریق معروف عرق از ان گیرند بعده در عرق مذکور نخود تر کنند
و وقتیکه عرق خشک شود آن نخود ها را بمجذوم دهند باین طریقه که روز اول سه ماشه و یک
یک ماشه افزوده باشند و شیر خر هر روزه بگیرند و تازه بتازه به مجذوم دهند لیکن شیر

سہ روزہ ندہند بعد سہ روز از دادن نخود شیر را استعمال نمایند **جرب** عبارت ست از بثور خرد کہ با خارش باشند و آن دو نوع ست یکے جرب یابس دوم جرب رطب **علاج** اگر از زیادتی خون بود فصد باسلیق زنند و اگر حاجت افتد منضج و مسہل حسب مادہ دہند و این دوا بر بدن بمالند **صفت** توتیای سبز شش ماشہ رال پنج ماشہ گندہک ہفت ماشہ سیماب شش ماشہ شنگرف ہ ماشہ ہمہ را سائیدہ در روغن زرد کہ آن را یکصد و یک مرتبہ در آب شستہ باشند مخلوط نمودہ بر بدن بمالند **حکہ** یعنی خارش **علاج** سرکہ و روغن گل بہم آمیختہ بر بدن مالند یا عرق لیمون کاغذی بر روغن چنبیلی آمیختہ بمالند **قوبا** کہ بہندی آنرا داد گویند و آن خشونتے ہست کہ با خارش پدید آید **علاج** اگر پوست سرایت در گوشت سرایت نکردہ حضض بسرکہ یا ہلیلہ بسرکہ سودہ طلا کنند و اگر سرایت در گوشت کردہ سیر یعنی لہسن را در سرکہ سائیدہ بر وضماد کنند و بعد سہ ساعت عضو را پاک کنند و اگر سرایت در گوشت تا نہایت کردہ باشد اول مسہل و فصد تنقیہ سودا کنند بعدہ بر نفس قوبا زلوچسپانند و پس از آن گل سرخ حضض یکے و آب عنب الثعلب سبز سائیدہ چند مرتبہ ضماد کنند تا کہ عود نکند **برص** سفیدیے ہست غلیظ کہ بر ظاہر بدن ظہور یابد **علاج** تنقیہ بلغم کنند و کلکلانج استعمال سازند و شب یمانی فوفل شیطرج در دُرد شراب سائیدہ طلا کنند **بہق ابیض** سفیدیے رقیق است کہ بر ظاہر بدن پیدا شود **علاج** آن موافق علاج برص کنند و تخم ترب در سرکہ سائیدہ طلا کردن نہایت مفید است **بہق اسود** و آن سیاہی رقیق است کہ بر جلد پیدا شود **علاج** اول تنقیہ سودا کنند بعد خربق سیاہ در سرکہ سائیدہ طلا سازند **کلف** فرق در کلف و بہق سیاہ آنست کہ کلف صاف میباشد و بہق سیاہ ذی خشونت **علاج** پوست انار ترش و پوست ترنج ہر دو را در سرکہ انگورے سائیدہ طلا کنند **صبغ** کہ کلف را ببرد و رنگ جلد بحالت اصلی آرد **صفت** آن اندرجو برنج خام حسن یوسف صندل سرخ صندل سفید تخم باقلا صدف مروارید پوست انار ترش پوست ترنج مغز تخم لیمون کاغذے مساوے الوزن گرفتہ کوفتہ بیختہ نگاہدارند بوقت شب در سرکہ انگورے آمیختہ طلا کنند بوقت صبح از آب کہ در آن برگ نیب جوشانیدہ باشند بشویند پس صدف مروارید در گلاب سودہ طلا کنند

بعد یک دو ساعت بشویند و زعفران در گلاب سوده طلا کنند و بعد یک ساعت بشویند

لذع عقرب چونه و نوشادر هر یک یک توله باب تر نموده در دست بوجه حس بمالند و بویند که فی الفور نفع دهد و خوردن شیرهٔ چرچٹه نیز مفید است **گزیدن افعی** جرک نیجه حقه بخورند و تریاق فاروقی بدهند **گزیدن سگ دیوانه** بر زخم شرط زنند و ماده را استفراغ سازند و تا یک مدت زخم را بهٔ شدن ندهند تا که استفراغ ماده کما حقه شود و بانات سلطانی رنگ سرخ را از مقراض ریزه ریزه کنند و بگلاب و قند آمیخته بخورد دهند و گجله در شیر آگ تر کرده خشک سازند و هر روز از آن بقدر یک برنج گرفته در برگ تنبول داشته خورده باشند **سقطه و ضربه** اگر بی ورم و تپ بود گل ارمنی در سفیدی بیضه سوده طلا کنند و اگر با ورم و تپ بود فصد زنند و حجامت مع الشرط بکار برند بعده گل سرخ گل ارمنی زرد چوب در آب عنب الثعلب سبز سائیده طلا کنند و بر هر عضو رئیس که افتد تقویت آن مع امالهٔ ماده فرمایند و برای تسکین وجع گل ارمنی صبر آرد جو در گلاب و روغن گل سائیده ضماد کنند و علاج تازیانه زده و چوب زده چنین کنند که انبه هلدی میده چوب ساج کهار در سفیدی بیضهٔ مرغ سائیده ضماد کنند

فائده در علاج زهر خورده علاج همه زهرها چنین است که با شیر و روغن گاو قی کنانیده معده را پاک سازند بعده قدری تریاق فاروقی بخورند **علاج افیون خورده** تخم ترب تخم شبت عسل خالص نمک هندی در آب جوشانیده قی کنند تا معده پاک شود پس حلتیت سه ماشه در شهد سفید سوده بلیسند و مغز بنبه دانه نیمکوفته و عسل خالص در آب جوشانیده بنوشند که مفید است و جندبیدستر در شهد سفید سوده هم مفید ❊ ❊ ❊

قسم سوم در نسخه‌های مرکبه مستعمله ضروریه که ذکر بعضی آنها در معالجات آمده لیکن نسخه‌ها در آنجا تحریر نیافت و بعضی دیگر آنها در کتاب نیامده لا باستعمال آنها حاجت می‌افتد اطریفل معمولی

از جناب حکیم محمد اکمل خانصاحب مرحوم اقسام صداع و امراض چشم را نافع صفت

هلیله کابلی هلیله زرد هلیله سیاه آمله گل سرخ اسطوخودوس از هر یک ده درم کشنیز مقشر ده درم ترنجبین خراسانی هشت درم روغن بادام بقدر حاجت عسل دو وزن بدستور معروف تیار سازند و در فصل حار و مزاج حار عوض شهد نبات کنند شربت از دو مثقال

تا شش مثقال اطریفل کشنیزی دبیر و چشم و گوش را که از بخارات حادث شود ہر دو تقویت معدہ کند و بواسیر را نافع صفت پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلۂ کابلی ہلیلہ سیاہ آملہ مقشر پوست بلیلہ کشنیز خشک مقشر مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده قسبه حند عسل تیار سازند و بعضے برابر مجموع ادویه کشنیز میگیرند و اگر کشنیز داخل نکنند بعینه نسخهٔ اطریفل صغیر ست شربت از دو مثقال تا شش مثقال و بعد دو ماه استعمال کنند اطریفل زمانی جہتہ اقسام مالیخولیا خصوصًا مراقی نافع و مداومت او جهة قطع نزله مجرب و قوت او تا دو سال باقی ماند شربت برای اسهال از چهار مثقال تا شش مثقال و عند المداومت از یک مثقال تا دو مثقال و بجمیع امزجه موافق صفت پوست ہلیلۂ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ گل بنفشه محموده ہر یک ده مثقال تربد سفید مجوف خراشیده کشنیز خشک ہر یک بست مثقال پوست بلیلہ آملہ گل سرخ طباشیر گل نیلوفر ہر یک پنج مثقال صندل سفید کتیرا ہر یک سه مثقال روغن بادام شیرین سی مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن چرب نموده عناب صد عدد سپستان صد عدد گل بنفشه ده مثقال جوش داده صاف کرده با یک نیم وزن شیرۂ ہلیلہ مربی و یک وزن عسل کف گرفته بقوام آرند انوشدارو ساده تقویت معده و باه و اعضای رئیسه کند شربت از یک مثقال تا سه مثقال صفت گل سرخ شش درم سعد کوفی پنج درم قرنفل مصطگی اسارون سنبل الطیب از ہر یک سه درم قاقله صغار قاقله کبار لسباسه جوز بوا خرفه زعفران زرنب ہر یک دو درم آمله مقشر یک رطل قند سفید و عسل بالمناصفه صد و ہشتاد مثقال آمله را در شیر خیسانیده یک شبانه روز دارند پس شسته در سه رطل آب بجوشانند تا مهرا شود از غربال بیرون کنند و با قند و عسل بقوام آرند و ادویه را کوفته بیخته با آن سرشند انوشدارو ی لولوی مروارید ناسفته لُد لیشب سعد کوفی اذخر زعفران از ہر یک دو مثقال عود خام ابریشم مقرض طباشیر سادج ہندی سنبل الطیب گل ارمنی از ہر یک سه مثقال عنبر اشهب نیم مثقال شیرۂ آمله سی مثقال قند سفید سه وزن ادویه معجون سازند بخور جهة ساقط کردن دانه ہای بواسیر صفت گوگرد ملا در اصل السوس پیچ لیز تکرار العمل آرند

ایضا تربد زرنیخ سنج بلادر اجزاے مساوے گرفتہ اقراص کنند و تبخیر سازند ❊ بنادق البزور براے قرحہ مجاری بول نافع صفت مغز تخم کدو شیرین دو درم مغز تخم خربزہ شانزدہ درم مغز تخم خیارین پنجدرم قرر البنج سفید خرقہ مکشر ہر یکے دو درم تخم خطمی کتیرا کشاستہ رب السوس تخم خشخاش سفید گل ارمنے تخم کرفس ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ بنادق سازند جوارشش شہر یاران برودت جگر و معدہ و قولنج و عسر البول را نافع صفت قرنفل خرفہ دارچینی سلیخہ سنبل الطیب جوزبوا دانہ الائچے خرد مصطگی دانہ الائچے کلان حب بلسان زعفران از ہر یک چہار درم و نیم سقمونیا سہ درم تربد سفید مجوف حب النیل از ہر یک ہشت درم قند سفید بوزن برابر ادویہ کوفتہ بیختہ بعسل بسرشند شربت چہار مثقال تا ہفت مثقال باب گرم دہند ❊ جوارشش اترج معدہ را قوت دہد و اشتہاے طعام آرد صفت پوست اترج خشک سے درم قرنفل جوزبوا دار فلفل خرفہ قاقلہ خولنجان زنجبیل از ہر یک یکدرم مشک نیم دانگ کوفتہ بیختہ بعسل بسرشند جوارشش عود سادہ عود ہندے پنج درم پوست اترج مصطگی از ہر یک یکدرم نبات سفید یک من نبات را بقوام آوردہ ادویہ باان بسرشند جوارشش عود شیرین عود ہندے دارچینے جوزبوا خرفہ قاقلہ صغار قرنفل خولنجان دار فلفل از ہر یک پنجدرم اسارون زعفران از ہر یک دو درم نبات نصف رطل مشک نصف مثقال عسل مصفے عیر از نبات سہ وزن ادویہ بدستور معروف جوارشش سازند جوارشش عود حامض نافع براے برودت معدہ کہ ہرگاہ دہن تلخ و تشنگی بود بکار آید صفت عود ہندے خام دہ درم سنبل الطیب قاقلہ صغار زعفران پوست اترج قرنفل دارچینے بادرنجبویہ مصطگی طباشیر سفید از ہر یک یک درم آب سیب ترش پنجاہ مثقال گلاب شصت مثقال آب لیمون نود مثقال قند سفید عسل خالص از ہر یک ہفتاد مثقال بدستور تیار سازند شربت از یک مثقال تا دو مثقال جوارشش انارین تقویت معدہ کند و اشتہا آرد صفت آب انار شیرین آب انار ترش قند سفید ہر یک یک آثار آب نعناع سبز گلاب ہر یک ہفت درم سنبل الطیب مصطگے ہر یک دو درم دانہ الائچے کلان پوست ترنج ہر یک چہار ماشہ پوست بیرون پستہ یکدرم الائچی خرد

سه ماشه بدستور تیار سازند جوارش جالینوس مقوی معده و هاضم طعام و
دافع نفخ و مقوی امعا و جگر و سیاهی مو نگاه دارد و سودا را نافع و گرده را گرم کند و خلط
خام را از مفاصل دور سازد و روشنی چشم و عقل و باه بیفزاید و ریاح بواسیر را نافع و رنگ
صاف کند و فربهی بدن آرد و محتاج به پرهیز نیست صفت سنبل الطیب قرنفل قاقله
دارچینی خولنجان زنجبیل زعفران فلفل سفید دارفلفل قسط بحری سعد عود بلسان
حب بلسان حب الآس اسارون قصب الذریره هر یک یک جزو مصطگی پنج جزو شکر
هموزن ادویه عسل دو چند ادویه معجون سازند و بعد هشت روز بعمل آرند و هر قدر کهنه شود
بهتر جوارش کمونی کمون کرمانی مدبر بریان بست درم فلفل سیاه شش درم
بوره ارمنی یکدرم با سه چندان عسل مصفی بقوام آورده سرشند شربت از چهار درم تا
شش درم بعد یک هفته استعمال کنند و بعضی هفت درم پودینه بانغی درین
جوارش زیاده کنند جوارش مصطگی سردی معده و جگر را نافع و آب رفتن از
باز دارد صفت مصطگی سه مثقال کوفته در یک من قند سفید و سه درم گلاب
بقوام آرند و بر روی سنگ که از روغن بادام چرب نموده باشند بریزند جوارش املی
مقوی باه صفت مشک یک نیم دانگ قاقله کبار هر یک یک مثقال قرنفل جوز الطیب
بسباسه لسان العصافیر بیخ اذخر زنجبیل دارچینی مصطگی عود هندی زعفران از هر یک
سه درم اشنه سه مثقال قند و گلاب هر یک ده مثقال قند را در گلاب حل کنند و عسل
بقدر کفایت بر سر آن ریزند و بر آتش نهند تا نزدیک انعقاد آید فرود آرند و ادویه
کوفته بیخته بران افشانند و بکفچه زنند تا نیک سرشته شود شربت یک مثقال
جلنجبین گل سرخ از سبزی و غیره پاک کرده خوب بمالند و یک روز بگذارند که رطوبت
جذب شود و پس برای هر یک من دو من قند یا شکر سفید اندازند و بمالند تا سه روز و هر
روز صبح و شام بر هم زده باشند پس در آفتاب گذارند تا چهل روز و اگر عسلی خواهند بجای
شکر عسل اندازند گلنجبین سیوتی برای خفقان حار و تقویت قلب مفید صفت
گل سیوتی صد عدد قند سفید صد درم بدستور معروف ساخته گلاب
پاشیده در سایه نگاه دارند جلنجبین چاندنی ورق گل چاندنی صد عدد
قند سفید صد درم بدستور طیار ساخته گلاب پاشیده در مهتاب دارند حب بواسیر رسوت مغز تخم بکاین

مساوی در آب ترب سائیده حب بندند مقدار نخود شربت یک حب صبح و یک شام

حب ہلیلہ ہلیلہ سیاہ ہلیلہ زرد ہلیلہ کابلی پوست ہلیلہ گل سرخ از ہر یک چار ماشہ سنا مکی ہشت ماشہ بدستور معروف حب سازند شربت یکدرم **حب شبیار** مسہل اخلاط ثلثہ وجہت ثقل وجمیع امراض افن وحمیات کہنہ واورام طحال وکبد ومعدہ نافع **صفت** صفت ایارج فیقرا ست وچہار درم ہلیلہ سیاہ پوست ہلیلہ زرد ہر یک شش درم گل سرخ چہار درم مصطگی انیسون عصارۂ غافث ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ در آب حب بندند ودر سایہ خشک کنند شربت از یک درم تا دو درم پیش از خواب **حب** برائے قبض دائمے وکسے کہ از مسہل کراہت کند **صفت** قرنفل دو ماشہ بادیان انیسون ہر یک سہ ماشہ گل بنفشہ ۶ ماشہ پوست ہلیلہ زرد کشمش ہر یک یک تولہ سنا مکی ترنجبین گلقند آفتابی ہر یک دو تولہ بدستور حب بندند جہت اسہال دو تولہ و برائے قبض دائمے ۹ ماشہ

حب سرخ برائے رمد وتحلیل مواد چشم مفید واولے آنست کہ در آخر رمد استعمال کنند ودر ابتدا نیز فائدہ عظیم می بخشد **صفت** گیرو چہار دام افیون یکدام زنجبیل صمغ عربی ہر یک ربع دام ہمہ را کوفتہ بیختہ اگر ورم باشد تا آب گشنیز سبز وبرائے مواد کہ نازل بطرف چشم شود در آب کوکنار حب بندند بوقت حاجت بر چشم طلا کنند **حب ڈلیہ** توتیائے سبز بریان سہاگہ نیم بریان ہر یک یک جزو ہر دو را در آب یا شیر حل کردہ بقدر دانہ باجرہ یا بیشتر از آن حب بندند وقت حاجت یک حب یا دو سہ حب در شیر یا در شش بدہند **حب جدوار** از تالیف حکیم علوی خان مرحوم کہ قائم مقام افیون ست مقوی باہ **صفت** افیون گاؤ زدنی پنج تولہ عشر وزن آن زعفران خمس وزن آن جدوار کوفتہ درمیان نارجیل یا دو آثار شیر کردہ در خمیر گرفتہ در پانزدہ آثار شیر گاو بجوشانند تا تمام شیر بحد سوختن رسد بعد ازان بہمین دستور در روغن گاو ریزند کہ روغن بالای آن برسد تا کہ خمیر سرخ شود بجوشانند پس برآوردہ خمیر را در ساختہ پوست سیاہ دور کنند و نارجیل را مع اجزاء اندرونی خوب بسایند تا چون مرہم شود واگر نارجیل علیحدہ اول در ہاون دستہ بکوبند آسان بکوفتن آید بعد ازان ازین مرہم برای ہر نسبت مثقال

بسباسه بهمن بادرنجبویه از هر یک یک مثقال مغز بادام شیرین مغز چلغوزه تخم خرفه تخم خیار
از هر یک یک نیم مثقال طباشیر سفید صمغ عربی کتیرا بذر البنج بیخ لفاح جوز بوا از هر یک چار دانگ
روغن بلسان نبات از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده همه را بگلاب
یکجا خوب بسایند تا نیکو مخلوط شود بقدر نخود حبها بندند و بورق نقره پیچیده نگاه دارند شربت
از یک حب تا دو حب **حب الشفا** زنجبیل یک جزو ریوند چینی دو جزو جوز مائل
جزو جمله را کوفته بیخته با دو وزن ادویه عسل معجون کنند و نگاه دارند و بوقت حاجت
مقدار موٹھه حبها بندند شربت از یک حب تا دو حب و این حب برای حفظ صحت
وجوانی و علل بارده نیکو دوا ست **حب که آنرا اینڈهی گویند برای زنان بسیار مفیدست**
صفت مغز نارجیل مغز بادام مغز پسته مکهانه خرما هر یک نیم آثار مغز چلغوزه
مغز اخروٹ صمغ عربی مغز فندق زنجبیل هر کدام پاو آثار گل پسته گل باوه
گل سپاری موصلی سفید جوز بوا بسباسه تال مکهانه دارچینی ماین خرد
سمندر سوکهه خولنجان ثعلب مصری قرنفل هر کدام نیم پاو میده گندم چهار آثار شکر
روغن زرد هر ایک ۵ آثار ادویه کوفته بیخته بطور معروف بینڈهی سازند **حب برای**
ازاله اقسام تپ صفت دار فلفل مغز کرنجوه هر یک یک توله زیره سفید برگ مغیلان
هر یک ۶ ماشه ادویه را کوفته بیخته مقدار نخود حب بندند تا سه روز یک حب بوقت
صبح و یک حب بوقت شام و یک بوقت ظهر دهند **حب برای تپ ربع** از تجربه جناب حکیم
احسن الله خان **صفت** برگ دهتوره پنج عدد برگ تنبول پنج عدد فلفل سیاه پنج عدد
کوفته بیخته حبها برابر فلفل بندند یک صبح و یک شام بدهند **ایضاً** افیون خالص تخم دهتوره
هر یک دو مثقال ریوند چینی گل سرخ هر یک یکدرم زنجبیل گل ارمنی هر یک ربع کم دو ماشه
زعفران نیم ماشه شیر خشت هفت ماشه ادویه را بکوبند و بیزند و شیر خشت را در آب حل کرده ادویه
دران بسرشند و برابر نخود حب بندند شربت تا سه حب همراه آب نیم گرم قبل از نوبت
حلوای تخم مرغ زردهٔ تخم مرغ بست عدد نبات سفید پنجاه مثقال نبات را در عرق
بید مشک و عرق کیوڑه حل کرده بعد ازان زردهٔ تخم مرغ را داخل کرده بپزند
تا چون تر حلوا شود پس جوز بوا بسباسه از هر یک یک مثقال زعفران مشک
از هر یک دو دانگ داخل کرده پنج مثقال آنرا صبح و سه مثقال وقت شام بخورند

واگر مزاج سرد بود تا پنج مثقال میتوان داد هر بریه با دام ده دانه تخم خشخاش ۱۶ ماشه مسکه و نبات هر یک دو توله بدستور مرتب سازند و اگر خواهند یکماشه زعفران اضافه کنند **خمیره ابریشم** برای تقویت اعضای رئیسه مجرب است **صفت** پیلهٔ ابریشم صد مثقال در عرق بید مشک و گلاب و آب آهن تاب و نقره تاب و طلا تاب از هر یک چار آثار بخیسانند و گاوزبان گیلانی گل گاوزبان هر یک ۲ مثقال گل بنفشه سنبل الطیب اشنه گل نیلوفر برگ تلسی بادرنجبویه یکده مثقال در عرق گاوزبان عرق بید مشک هر یک چار آثار علیحده خیسانیده صبح بجوشانند و بعد از آن هر دو نوع را جمع نموده با نبات و قند بقوام آرند و آب سیب و آب بهی و آب ناسپاتی و آب انار هر یک دو آثار مروارید سوده هفت مثقال ورق طلا یکنیم مثقال ورق نقره مرجان از هر یک سه مثقال کهربا کشمش خرما هر یک دو مثقال زعفران یک مثقال عنبر اشهب یکتوله بنسلوچن دو مثقال اضافه کرده بدستور خمیره سازند **خمیره گاوزبان ساده** آب برگ گاوزبان گیلانی قند سفید هر یک یکمن گلاب بست مثقال همه را بجوشانند و کف بردارند و بقوام خمیره آرند و اگر آب گاوزبان تازه بهم نرسد گل گاوزبان را در گلاب تر کرده با سه چند قند سفید بقوام آرند **خمیره گاوزبان عنبری** برگ گاوزبان گل گاوزبان هر واحد چهار توله بادرنجبویه نیم پاؤ گلاب عرق بید مشک هر یک نیم آثار مشک عنبر اشهب ورق نقره هر یک سه ماشه قند سفید یک آثار بطریق معروف تیار سازند **خمیرهٔ بنفشه** گل بنفشه مصفی یک رطل و سه رطل قند سفید کوفته هر دو را باهم کف مال کنند و در وقت مالیدن قدری گلاب بران پاشند تا نیکو مخلوط شود پس تا سه روز در آفتاب گذارند و هر روز کف مال کرده باشند پس نگاه دارند شربت تا ده درم **خمیرهٔ صندل** برادهٔ صندل ۲۰ مثقال در نیم آثار گلاب تر کرده یک شبانه روز نگاه دارند پس از ان بجوشانند و شیرهٔ آن بگیرند و با یک من قند خمیره سازند **خمیرهٔ خشخاش** کوکنار کلان با تخم صد عدد نیمکوب سازند و با دو من آب باران بپزند و بپالایند و نیم من قند سفید انداخته بقوام آرند و اگر قوام رقیق دارند شربت گفته شود **دوای** که برای ریم بند کردن گوش بعد از آنکه اخرج با دویهٔ دیگر کرده باشند مفید است **صفت** پوست بیضهٔ مرغ خرمهره زرد مساوی گرفته هر دو را سوخته در گوش دمند **دوای** که رعاف بند کند **صفت** پوست بلیلهٔ زرد

گل معصفر انار خام برابر سوده بآب سعوط کنند دواء برای سرفه معمول و مجرب مؤلف
صفت رب السوس سهاگه حب الآس کاکراسنگی مساوی الوزن گرفته در کوزهٔ گلی انداخته
سرش محکم بسته شب در تنور نگاهدارند صبح برآورده سائیده تیار کنند وقت حاجت قدری
ازان در برگ تنبول داشته بخورند دیا قوذا منع نزلات کند و سرفه خشک را نفع صفت
خشخاش سفید با پوست بست عدد تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خبازی بهدانه شیرین
از هر یک پنج درم اصل السوس بست درم بزر قطونا ده درم مجموع را در شش رطل آب
باران تا دو شبانه روز بخیسانند پس بآتش نرم بپزند تا مهرا شود چون آب به نیمه آید
صاف کرده بهمین قند را اضافه ساخته بقوام آرند دواء المسک حلو حار
نافع ست از برای خفقان و فالج ولقوه و کزاز مقوی قلب ست و معده را از رطوبت
پاک سازد صفت زرنباد درونج مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک ده درم ابریشم مقرض
شش درم بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب ساذج قرنفل قاقله از هر یک پنج درم اشنه
دار فلفل زنجبیل از هر یک چهار درم مشک سه درم عسل بهمین همه ادویه را کوفته بیخته
بعسل مصفی سرشند و بدستور تیار سازند شربت نیم مثقال دواء المسک جامع
مقوی اعضای رئیسه و قوی صفت مروارید ناسفته نیم درم گل گاوزبان گل سرخ
طباشیر سفید کشنیز خشک مقشر کهربا شمعی بسد محرق از هر یک یک درم مشک دو دانگ
نبات سفید آب سیب ترش از هر یک بقدر ضرورت صاحب میزان الطبائع گفته
که مزاج این دوا مائل به برودت در درجه دوم خشک است و ترکیب احراق بسد است
که آنرا بقدر یا قلا ریزه ریزه کرده در کوزه گذاشته گل حکمت نموده یک شب در تنور
نهاده بردارند و احراق مرجان و کهربا وغیره هم برین منوال ست دواء المسک معتدل
کافور نیم دانگ عنبر اشهب ربع دام مشک نیم درم ورق نقره زعفران هر یک یکدرم
دارچینی یک مثقال تخم کاهو یک نیم درم بسد ابریشم مقرض هر یک دو درم مروارید ناسفته
گل گاوزبان گیلانی نشاسته تخم خرفه صندل سفید هر یک دو و نیم درم آمله زرشک
با گلاب شیره گرفته هر یک شش درم عسل برابر اجزا نبات سفید چند عسل بید مشک
گلاب عرق گاوزبان هر یک سه مثقال بطریق معروف تیار سازند دواء الکرکم صغیر
امراض جگر و سپرز را نافع و گرده و مثانه را قوت دهد و استسقائی را که بسبب ورم جگر

ورم جگر و سپرز بود نفع دہد صفت زعفران سلیخہ سنبل الطیب ہر یک دو درم مرقشیشا اذخر قسط دار چینی ہر یک یک درم کوفتہ بیختہ یک شبانہ روز در شراب انگوری تر کردہ روز دیگر بعسل معجون سازند شربت یک مثقال و بید الورد بدلے استسقا ربیار نافع است صفت سنبل الطیب مصطگی زعفران طباشیر دار چینی اذخر اسارون قسط شیر بن غافث تخم کشوث فوہ لک تخم کاسنی تخم کرفس زراوند طویل حب بلسان عود قرنفل ہیل از ہر یک یکدرم گل سرخ مساوی الوزن ادویہ عسل سہ وزن ادویہ بدستور تیار کنند شربت از یکدرم تا دو درم دواء جہت اسہال و پیچش کہ ہیچ دواء نرفتہ باشد سود دہد صفت ہلیلہ اجواین زیرہ سفید ہر یک ہشت درم جدا جدا بریان کنند و کوفتہ بیختہ ہر روز پنج درم با ماست بخورند دواء جہت پیچش کہ با خون بود صفت ہلیلہ سیاہ زنگی بروغن چرب کردہ در ظرف آہنی بریان کنند تا منتفخ شود پس کوفتہ بیختہ با ہم چندان شکر سفید آمیزند و ۶ ماشہ ازان آب سرد دہند غذا برنج و ماست سازند دواء کرم بیفگند صفت برگ نیب بابرنگ کمیلہ ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ بعسل آمیختہ بلیسند دواء برای بواسیر خونی پوست بیضہ مرغ سوختہ سندروس شبطرح ہندی از ہر یک پنج ماشہ نوشادر پنج سرخ کوفتہ بیختہ مثل فندق حب سازند شربت مطابق سن و مزاج دواء کہ تقویت باہ کنند صفت پارچہ بافتہ را کہ باریک باشد ہفت مرتبہ در شیر آگھہ تر ساختہ خشک کنند و ہفت مرتبہ در شیر تھوہر کنارہ دار تر کردہ خشک کنند بعدہ جہلر وزرد درخت جامن کاواک کردہ پارچہ مذکورہ را دران دفن کنند پس برآوردہ بقدر حاجت پارہ کردہ در روغن گاو تر نمودہ حشفہ را گذاشتہ بر قضیب بندند دوای برای قوت باہ کہ اکثر بتجربہ رسیدہ صفت خرما خشک یکصد عدد شنگرف زعفران جوز بوا قرنفل تخم کونچ مصطگی عاقرقرحا شونیز تال مکھانہ بذر البنج بسباسہ مغز پستہ مغز بادام ہر یک چہار دہ ماشہ شیر گاو دو نیم آثار پس در شیر گاو خرما را شب تر نمایند صبح جوشانیدہ خستہ خرما دور کردہ ادویہ کوفتہ بیختہ اندرون خرما پر کنند و بالای آنہا رشتہ خام بندند باز در رشتہ دوم خرما ہا را مثل ہار منسلک ساختہ ہار را در دیگچہ کہ دران شیر انداختہ باشند بیاویزند و بجوشانند کہ بخار شیر بہار خرما رسیدہ باشد پس چون

شیر خشک شود خرما را بر آورده در روغن زرد چهل توله بریان کرده در شهد خالص ده توله
اندازند و هر روز یک خرما بخورند و بالایش شیر گاؤ بنوشند **دوا مبهی دیگر** بیضهٔ مرغ سیاه
یک عدد در روغن زرد یک بیضه بر آب پیاز سرخ یک بیضه بر شهد خالص یک بیضه بر آب
زردک یک بیضه بر هر پنج جز در آمیخته نیمگرم کرده خورده باشند تا چهل روز و از جماع
و ترشی و خمرات پرهیزند غذا قلیه نخود و باقلا **دوای جهت امساک**
زعفران یک ماشه مشک خالص یک سرخ جوزبوا ۳ ماشه جاوتری ۲ ماشه عاقرقرحا
یک ماشه تخم دهتوره ۳ ماشه طباشیر سفید سه ماشه قرنفل ۲ ماشه افیون مقطر ۱۸ ماشه
همه ادویه را کوفته بیخته افیون مقطر داخل کرده حبها مقدار نخود ببندند و چهار گهڑی قبل
از مباشرت بخورند **دوای** که استحاضه را مفید است **صفت** تال مکهانه خرما رسوت
مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته نبات هموزن آمیخته هر سحر چهار ماشه تا شش ماشه
بآب برنج بخورند **دوای** برای تپ ربع **صفت** برگ دهتوره سیاه برگ پان فلفل سیاه
هر یک دو نیم عدد باریک ساخته بقدر فلفل حب ببندند یک حب صبح و یک شام بآب گرم
بدهند **دوای برای خارش** گندهک آنوله سار شش ماشه
پاره ۳ ماشه نیله تهوتهه یکنیم ماشه فلفل سیاه یک ماشه روغن کنجد چهار دام همه ادویه را
در ظرف آهن از دستهٔ آهن خوب مخلوط کرده بکار برند **ایضاً دیگر** رال مردار سنگ
کمیله نیله تهوتهه روغن تلخ همه را آمیخته در آبی که برگ نیب جوشانیده باشند یازده بار
شسته بکار برند **روغن بادام تلخ** گرم و خشک در دوم است جهت صداع
بارد و درد گوش نافع **صفت** مغز بادام تلخ را مقشر کرده بکوبند و اندکی نبات
آمیخته در طبق مسی کرده بر آتش انگشت گذارند و اندکی آب پاشیده گرم کرده بدست
بفشارند و ظرف را کج دارند تا روغن جدا شده طرف پائین جمع شود و همین طریق
استخراج روغن بادام و پسته است و طریق دیگر آنکه مغز بادام مقشر کنند
و آبی که در آن سبوس گندم تر کرده باشند برو پاشند و آن را بقوت تمام بفشارند
تا روغن جمع آید پس بر آتش روغن مذکور را بگذارند تا آبی که درو مخلوط شده
بسوزد **روغن حواصل** حواصل از پر و امعا پاک کرده یک عدد در روغن کنجد
بآتش ملایم بجوشانند تا خوب بریان شود روغن را صاف کرده در

شیشه نگاهدارند و اولے آنست که گوشت آنرا قیمه کرده و استخوان را کوفته ببندازند و اگر
خواهند باین طریق تیار کنند که سنبل الطیب بسباسه سعد نجان بوزیدان خولنجان زرنباد
جوز بوا زراوند طویل بیخ نی زیره عود صلیب دار چینی از هر یک دو ماشه قسط بحری قرنفل از
هر یک سه ماشه زعفران نیم ماشه خفاش زنده ده عدد افزایند و جمله ادویه را مع خفاش و
خواصل در دیگ مسی قلعی کرده روغن زیتون بران اندازند و گلاب نیم من آب دو من بر سر آن ریزند
و آتش زیر آن کنند و روغن که بالا آید بگیرند روغن برای سبیل نافع **صفت صابون**
گجراتی کهنه سه دام نمک لاهوری یک دام پارچه سوخته قلمی در روغن سرشف دو پهر
حل کرده در چشم کشند **روغن بیدانجیر** مسهل بلغم و اعصاب را از رطوبات پاک کند **صفت**
بیدانجیر پاک و بریان کرده را در آب بجوشانند و کف بگیرند تا کف گرفته شود و آب زرد بماند
پس کفها را بجوشانند که روغن صاف برآید **روغن برای سعفه و دیگر قروح مفید**
صفت کمیله نیم پاؤ در روغن کنجد نیم آثار بسوزند تا کمیله سوخته شود روغن را صاف کرده
بکار برند **روغن معموله** برای اوجاع مفاصل **صفت** برگ تمباکو هفت توله
زنجبیل گل بابونه هر یک یک توله برگ کنیر سفید بست عدد شب در آب گرم تر دارند صبح
روغن کنجد یک پاؤ اضافه کرده تیار کنند و نسخه روغن تمباکو معموله که در معالجات تحریر یافت
دران نسخه و درین نسخه فرق است **روغن زرد** برای ضربه و سقطه **صفت** دیودار
زردچوب اصل السوس و مطبخ هر یک دو توله در آب شیرین یک صد و بست توله تر دارند
صباح روغن کنجد چهل توله اضافه کرده بجوشانند تا روغن بماند پس دم الاخوین ۲ ماشه
سائیده پاشیده نگاهدارند **سنون برای تقویت اسنان** **صفت** مصطگی مازو
مائین خرد و کلان هر اکسیس پوست هلیله کلان پهٹکری بریان نیله تهوتهه بریان پوست
مولسری خشک کوفته بیخته سنون ساخته وقت شب بمالند و سرنگون دارند که آب از
دهن برود **سنون** مسکن وجع دندان و مقوی آن **صفت** مصطگی کسیس تخم مین پهل
زنجبیل بریان سنگجراحت بریان سهاگه بریان مازو هر یک یکدام فلفل کشنیز بریان
کتهه سفید زیره بریان هر یک دو دام ناگر موتهه چهار دام ادویه کوفته بیخته بر دندان مالند
و باب غرغره نمایند بالایش بیڑه پان خورند **ایضا سنون** اصل السوس
عاقرقرحا هر یک یک جزو شب گلنار مازو هر یک دو جزو کوفته بیخته سنون سازند

شیر خشک شود خرما را بر آورده در روغن زرد چهل توله بریان کرده در شهد خالص ده توله
اندازند و هر روز یک خرما بخورند و بالایش شیر گاو بنوشند **دوا ممسک دیگر** بیضهٔ مرغ سیاه
یک عدد روغن زرد یک بیضه پر آب پیاز سرخ یک بیضه پر شهد خالص یک بیضه پر آب
زردک یک بیضه پر هر پنج جز در آمیخته نیمگرم کرده خورده باشند تا چهل روز و از جماع
و ترشے و خمرات پرهیزند غذا قلیه نخود و باقلا **دوائے جهت امساک**
زعفران یک ماشه مشک خالص یک سرخ جوز بوا ۳ ماشه جاوتری ۲ ماشه عاقرقرحا
یک ماشه تخم دهتوره ۳ ماشه طباشیر سفید سه ماشه قرنفل ۲ ماشه افیون مقطر ۱۸ ماشه
همه ادویه را کوفته بیخته افیون مقطر داخل کرده حبها مقدار نخود ببندند و چهار گهڑے قبل
از مباشرت بخورند **دوائی** که استحاضه را مفید است **صفت** تال مکهانه خرما رسوت
مساوے الوزن گرفته کوفته بیخته نبات هموزن آمیخته هر سحر چهار ماشه تا شش ماشه
با آب برنج بخورند **دوائی** برائے تپ ربع **صفت** برگ دهتوره سیاه برگ پان فلفل سیاه
هر یک دو نیم عدد باریک ساخته بقدر فلفل حب بندند یک حب صبح و یک شام با آب گرم
بدهند **دوائے برائے خارش** گندهک آنوله سار شش ماشه
پاره ۳ ماشه نیله تهوتهه یکنیم ماشه فلفل سیاه یک ماشه روغن کنجد چهار دام همه ادویه را
در ظرف آهن از دستهٔ آهن خوب مخلوط کرده بکار برند **ایضاً دیگر** رال مردار سنگ
کمیله نیله تهوتهه روغن تلخ همه را آمیخته در آبی که برگ نیب جوشانیده باشند یازده بار
شسته بکار برند **روغن بادام تلخ** گرم و خشک در دوم است جهت صداع
بارد و درد گوش نافع **صفت** مغز بادام تلخ را مقشر کرده بکوبند و اندکی نبات
آمیخته در طبق مسے کرده بر آتش انگشت گذارند و اندکے آب پاشیده گرم کرده بدست
بفشارند و ظرف را کج دارند تا روغن جدا شده طرف پائین جمع شود و همین طریق
استخراج روغن بادام ولیسته است و طریق دیگر آنکه مغز بادام مقشر کنند
و آبے که در آن سبوس گندم تر کرده باشند بر و پاشند و آن را بقوت تمام بفشارند
تا روغن جمع آید پس بر آتش روغن مذکور را بگذارند تا آبے که در و مخلوط شده
بسوزد **روغن حب اصل** حب اصل از بیر و امعار پاک کرده یک عدد در روغن کنجد
با آتش ملایم بجوشانند تا خوب بریان شود روغن را صاف کرده در

شیشہ نگاہدارند و اولے آنست کہ گوشت آنرا قیمہ کردہ و استخوان را کوفتہ ببندازند و اگر
خواہند باین طریق تیار کنند کہ سنبل الطیب بسباسہ سورنجان بوزیدان خولنجان زرنباد
جوز بوا زراوند طویل بیخ نی زیرہ عود صلیب دارچینی از ہر یک دو ماشہ قسط بحری قرنفل از
ہر یک سہ ماشہ زعفران نیم ماشہ خفاش زندہ دہ عدد افزایند و جملہ ادویہ را مع خفاش و
حواصل در دیگ مسی قلعی کردہ روغن زیتون بران اندازند و گلاب نیم من آب دو من برسر ش ریزند
و آتش زیر آن کنند و روغن کہ بالا آید بگیرند روغن برای سیل نافع **صفت** صابون
گجراتی کہنہ سہ دام نمک لاہوری یک دام پارچہ سوختہ قدری در روغن سرشف دو پہر
حل کردہ در چشم کشند روغن بیدانجیر مسہل بلغم و اعصاب را از رطوبات پاک کند **صفت**
بیدانجیر پاک و بریان کردہ را در آب بجوشانند و کف بگیرند تا کف گرفتہ شود و آب زرد بماند
پس کفہا را بجوشانند کہ روغن صاف برآید روغن برای سعفہ و دیگر قروح مفید
صفت کمیلہ نیم پاؤ در روغن کنجد نیم آثار بسوزند تا کمیلہ سوختہ شود روغن را صاف کردہ
بکار برند روغن معمولہ برائے اوجاع مفاصل **صفت** برگ تمباکو ہفت تولہ
زنجبیل گل بابونہ ہر یک یک تولہ برگ کنیر سفید بست عدد شب در آب گرم تر دارند صبح
روغن کنجد یک پاؤ اضافہ کردہ تیار کنند و نسخہ روغن تمباکو معمولہ در معالجات تحریر یافت
در ان نسخہ و درین نسخہ فرق ہست روغن زرد برائے ضربہ و سقطہ **صفت** دیودار
زرد چوب اصل السوس و مطبخ ہر یک دو تولہ در آب شیرین یک صد و بست تولہ تر دارند
صباح روغن کنجد چہل تولہ اضافہ کردہ بجوشانند تا روغن بماند پس دم الاخوین ۲ ماشہ
سائیدہ پاشیدہ نگاہدارند سنون برای تقویت اسنان **صفت** مصطگی مازو
مائین خرد و کلان ہیراکسیس پوست ہلیلہ کلان پھٹکری بریان نیلہ تھوتھہ بریان پوست
مولسری خشک کوفتہ بیختہ سنون ساختہ وقت شب بمالند و سرنگون دارند کہ آب از
دہن برود سنون مسکن وجع دندان و مقوے آن **صفت** مصطگی کسیس تخم مین پھل
زنجبیل بریان سنگجراحت بریان سہاگہ بریان مامیرہ ہر یک یکدام فلفل گشنیز بریان
کتھہ سفید زیرہ بریان ہر یک دو دام ناگرموتھہ چہار دام ادویہ کوفتہ بیختہ بر دندان مالند
و بآب غرغرہ نمایند بالائش بیڑہ پان خورند ایضاً سنون اصل السوس
عاقرقرحا ہر یک یک جزو شب گلنار مازو ہر یک دو جزو کوفتہ بیختہ سنون سازند

ایضاً سنون جہت درد دندان صفت مرچ سیاہ بریان یکتولہ پھٹکری بریان یکتولہ
نیلا تھوتھہ بریان سہ ماشہ مغز تخم کرنجوہ بریان چہار عدد گل تمباکو یک علا کوفتہ بیختہ سنون سازند
سفوف کہ در امراض استسقا حکم اکسیر دارد صفت کھار پچھکنی کھار مولی کھار برگ پودینہ
کھار برگ کٹائی جملہ کھار را جدا جدا نمک بر آوردہ در عطر نانخواہ کہ برابر مجموع باشد بسایند
تا یک پاس پس نگہدارند شربت از نیم ماشہ تا دو ماشہ و ترکیب بر آوردن کھار آنست
کہ ادویہ مذکورہ را سوختہ خاکستر کنند پس در آب مخلوط کردہ مثل ریتی بچکانند بعد چکیدہ را جوشانیدہ
آب خشک کنند و نمک کہ حاصل شود بکار برند ایضاً سفوف ہاضم نوشادر
نیم آثار فلفل سیاہ یک پاؤ دانہ الائچی کلان سہ دام کوفتہ بیختہ در عرق لیموے
کاغذی بیزند بعد خشک شدن عرق نمک سیاہ یا و آثار سائیدہ آمیختہ سفوف
سازند سفوف برائے جریان منی گل ببول پوست ببول صمغ ببول
پھلی ببول برگ ببول ہمہ را خشک کردہ کوفتہ بیختہ ہموزن قند آمیختہ سفوف سازند
و بکار برند خوراک شش ماشہ سفوف قلعی کشتہ برائے جریان و سوزاک مفید
صفت ست گلو ست سلاجیت دانہ الائچی خرد یا کھان سید اصل السوس تال کھانہ
قلعی کشتہ طباشیر ہر یک یک دام نبات سفید برابر ادویہ کوفتہ بیختہ سفوف سازند
شربت از ۶ ماشہ تا یک تولہ سفوف کہ ہمراہ شیر شتر برای استسقا بروز ہشتم
استعمال کردہ میشود صفت عصارہ غافث گل سرخ غاریقون ترید سفید ہر یک
یک ماشہ ریوند چینی سنا مکی ہلیلہ کابلی ہر یک دو ماشہ کوفتہ بیختہ سفوف سازند
جملہ یک شربت ست سکنجبین سادہ مدر بول دافع تشنگی تپہائے حارہ را نافع
صفت قند سفید یک من در دیگ کنند و یک چہار یک آن سرکہ صاف بر
سر آن ریزند و بیزند و بقوام آوردہ یک اوقیہ گلاب بران ریختہ فرو گیرند
شربت افسنتین برائے مالیخولیا مراقی و ضعف معدہ بارد و سوء القنیہ صفت
سنبل الطیب ۵ درم ترید سفید غاریقون از ہر یک چہار درم افسنتین رومی دہ درم گل سرخ
بست درم با قند بقوام آرند شربت اسطوخودوس اسطوخودوس دہ درم
بسفائج فستقی گاؤزبان بادرنجبویہ ہر یک پنج درم ہمہ را در یک رطل آب بجوشانند
تا بنصف رسد بشکر طبرزد بقوام آرند شربت تا یک اوقیہ شربت حب الآس

حب الآس بکوبند و بجوشانند تا جوهر اشود و بپالایند و بهر دو جزو آنرا ده جزو قند سفید اضافه
کنند و بقوام آرند و اگر قدری طباشیر سفید سوده اضافه کنند بهتر بود **شربت زوفا**
ضیق و سرفه را نافع **صفت** زوفای یابس از چوب پاک کرده نیم رطل در آب
بسیار گرم یک شبانه روز تر دارند و بپزند و صاف کنند و قند یا شکر سفید چهار رطل
عسل یک رطل آمیخته بقوام آرند **شربت عناب** برای سرفه و درد سینه
و حلق و غلیان خون **صفت** عناب ولایتی یک رطل بجوشانند و با دو رطل قند
بقوام آرند **شربت انجبار** مقوی قوت ماسکه و حابس خون **صفت** چوب انجبار
مع پوست و بیخ آن ده اوقیه نیمکوب کرده یک شبانه روز در آب گرم تر دارند پس
جوشانیده صاف کرده بیک رطل شکر سفید بقوام آرند **شربت فادرسن**
برای سرفه و نزله نافع **صفت** گاوزبان صندل سفید پرسیاوشان عود صلیب
هر یک دو تولہ اصل السوس رازیانه تخم خطمی گل سرخ از هر یک یک تولہ مویز منقی
سپستان و پنج عدد خشخاش دو تولہ پوست کوکنار پنج عدد قند سفید یک آثار بدستور
تیار سازند **شربت انارین منعنع** قی و فواق را باز دارد و معده را قوت دهد
صفت انار ترش و شیرین مع شحم باهم بکوبند و آب آنرا بگیرند پس در آب
مذکور دو آثار یک آثار قند سفید و آب نعناع سبز یک اوقیه اضافه کرده بقوام آرند
شربت انار شیرین جگر و دل را قوت دهد و تشنگی بنشاند **صفت** آب انار شیرین صاف
گیرند و بجوشانند تا به نیمه آید پس برای یکسیر آن یکسیر قند اضافه کرده بقوام آرند و اگر
شربت انار ترش سازند طریقش همین نمط است لیکن قند از آب دو چند باید
شربت توت آب توت سیاه دو رطل بجوشانند تا بنصف رسد با سه رطل شکر سفید
بقوام آرند **شربت انگور** بگیرند انگور شیرین و در آب شسته شیرهٔ آن بگیرند و بجوشانند
تا که ثلث بماند برابر شیرهٔ خام قند سفید آمیخته کف برداشته بقوام آرند ✦ ✦ ✦
شربت انگور ترش بگیرند انگور ترش خام و در آب جوش خفیف داده شب
در شبنم نگاه دارند صباح مالیده آب آن بفشارند و صاف کرده با دو چند یا سه چند قند
سفید بقوام آرند **شربت گاوزبان** مقوی دل و رافع خفقان **صفت** آب
گاوزبان تازه یکمن گرفته با یکمن قند بجوشانند و کف برداشته بقوام آرند پس نسبت

مثقال گلاب بران ریزند و فرو گیرند **شربت ورد مکرر** برگ گل سرخ دو نیم رطل گرفته
در ده و انده رطل آب شیرین بجوشانند چون دو رطل آب بسوزد بپالایند و گل تازه دو رطل
دیگر در وی افگنده بجوشانند که یکنیم رطل آب بسوزد پس بپالایند و باز گل تازه دیگر یک و نیم رطل
دران افگنند و بجوشانند که باز یکنیم آب رطل بسوزد پس بپالایند و باز گل تازه یک رطل آمیزند
و طبخ دهند که یک نیم رطل آب بسوزد و باز بپالایند و نیم رطل گل تازه دران انداخته مطبوخ
نمایند که یکنیم رطل آب بسوزد و چهار رطل آب بماند پس قند سفید شش رطل انداخته
بقوام آرند شربت جایه او تعیه یا شش درم آب سرد برفی و اگر سکنجبین ده درم ممزوج کنند در تقطیع
صفرا و بلغم نافع تر آید و خاصیهٔ شربت ورد آنست که هر چند بعد او آب سرد بنوشند خوب
عمل میکند تا که در معده باشد و اگر طبع کسی عاصی بود برای اثر الفذری سقمونیا مشوی نیز داخل
نمایند و بجهت سرد و دین بجای قند عسل کنند و طریق مشوی کردن سقمونیا آنست که محموده الطاکی
در بهی یا سیب یا در تخم مرغ انداخته بخمیر گرفته در آتشش نهند که خمیر پخته گردد پس بر آورده
بکار برند **شربت دینار** جهت سده جگر و ماساریقا نافع و دافع یرقان و حصبه و جدری
و مدر بول و ملین طبع **صفت** ریوند چینی چهار مثقال تخم کشوث پنج درم گل سرخ
پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی نیلوفر بست مثقال پوست بیخ کاسنی سه درم ریوند
رانیمکوب کرده در خریطه بسته همراه دیگر ادویه در آب بجوشانند و قند سفید دو رطل آمیخته
بقوام آرند و یک مثقال ریوند چینی دیگر باریک ساخته بران پاشند و حل کرده فرود آرند
شربت بزوری از ده درم تا پانزده درم **شربت بزوری معتدل** تخم کاسنی
تخم خیارین تخم خربزه هر یک یک مثقال و ربع آن بیخ کاسنی دو نیم مثقال بیخ بادیان
یک و ربع مثقال قند سفید دوازده مثقال بطریق معروف سازند
شربت بزوری حار پوست بیخ کاسنی شش درم تخم کاسنی پوست بیخ بادیان
از هر یک بست درم بادیان تخم کرفس پوست بیخ کرفس از هر یک ده درم تخم کشوث پنجدرم قند
سفید یک من و نیم بطور معروف تیار سازند **شربت بزوری بارد** تخم کاسنی تخم خربزه
تخم خیارین هر یک پنجدرم پوست بیخ کاسنی ده درم جمله رانیمکوب کرده جوش دهند در
چهار صد مثقال آب تا به نیمه آید صاف کنند و باسه صد مثقال قند سفید بقوام آرند
شربت کاکنج جهت قرحهٔ مثانه و سوزاک **صفت** انیسون تخم خیار تخم کرفس هر یکی ده درم پرسیاوشان

بنفشه گاؤزبان هریک پنجدرم خارخسک هفت درم کاکنج ده درم تخم خیارین سی درم قند نیم سیر
بطریق معروف شربت سازند شربت نیلوفر گل نیلوفر یک اوقیه در آب بجوشانند و قند سفید سه چند
اضافه کرده بقوام آرند شربت سنا مسهل اخلاط ثلثه صفت تخم کاسنی نیمکوفته چهار درم گلسرخ
گل گاؤزبان گل بنفشه گل نیلوفر هریک پنجدرم تخم خیارین نیمکوفته کشنیز ده درم سنای مکی مصفی بست
درم آلوبخارا پانزده عدد عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه ترنجبین خراسانی مصفی یک نیم رطل
بطریق معروف شربت سازند و اگر عوض ترنجبین قند کنند رواست و کسی که مبتلا به نفث الدم
باشد آنرا ترنجبین ندهند زیراکه ترنجبین بالخاصیت مدر دم ست ضماد برای ضربه
و سقطه از بیاض جناب حکیم محمد واصل خانصاحب مرحوم صفت نمک لاهوری هلدی پھوکر مولی
نمک خراسانی لوده پٹهانی مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته در قند سیاه دو چند آمیخته در
آب پخته ضماد کنند ضماد قرحه آتشک خرمهره زرد سوخته چهار عدد نیله تھوتھ
بریان بوزن دو خرمهره کتهه پاتره مردارسنگ پارچه حیض سوخته هریک چهار ماشه همه را
سائیده در روغن زرد که آنرا السبت و یکمرتبه در آب شیرین شسته باشند مخلوط نموده ضماد نمایند
طلا برای قوت باه خراطین خشک بیربهوٹی بیسه هریک یکدام کیکڑا ایک عدد پوست
بیخ کنیر سفید پاؤ آثار شیر ماده گاؤ هفت آثار ادویه را جوکوب نموده سرطان را پارچه خرده
کرده در شیر انداخته شیر را خوب جوشانیده جغرات بندند و روغن بر آورده نگاهدارند عند الضرورت
بکار برند طلا دیگر سنکھیا ۲ توله شوره قلمی چھٹانک روغن کنجد پاؤ آثار در ظرف
آهنی نهاده بسوزانند تا روغن فانی شود سنکھیا را بر آورده در پیاله چینی در شبنم
نگاهدارند که روغن شود پس بکار برند طلا دیگر سنبل سفید سنبل سیاه
سنبل سرخ سنبل زرد بیربهوٹی هریک یک توله خس ۳ دام عاقرقرحا
شش ماشه همه را جوکوب کرده روغن کشند عرق پان جهت درد معده
و قولنج ریحی وغیره اوجاع که از باد باشند صفت گل سرخ گاؤزبان
پودینه برگ تنبول از هریک پاؤ آثار نانخواه سعتر دارچینی قرنفل خولنجان
زنجبیل لاتچی خرد هریک نیم پاؤ و گلاب چهار شیشه بید مشک دو شیشه آب باران دو شیشه
شب ادویه را تر کرده صباح هفت هشت آثار عرق کشند عرق پان
دیگر مقوی باه و رنگ رخساره را سرخ کند صفت پان

یکصد و بست درم دار چینی قسم اول سے درم بہمن سفید بست درم دانہ ہیل جوز بوا
نودرے ہریک دوازدہ درم آب باران بست آثار دہ آثار عرق یکشنبہ قرص گل گنج
برائے قرحہ مجاری بول صفت مغز تخم خیارین تخم کاکنج مغز بادام مقشر رب السوس
نشاستہ صمغ عربی دم الاخوین کتیرا کندر تخم کرفس ہریک دہ درم افیون یک درم بآب
اقراص سازند شربت از یک درم تا یک مثقال قرص غافث برائے حمیات
مرکبہ و لثقہ نافع و در مزاج کبد را سودمند صفت عصارہ غافث بست درم گل سرخ
شصت درم طباشیر سفید چہل درم کوفتہ بیختہ بدستور اقراص سازند شربت
دو درم قرص طباشیر جہت حمیات حادہ و محرقہ و تسکین عطش صفت زرشک
طباشیر سفید گل سرخ از ہر یک یک نیم درم تخم خیار مقشر تخم کاسنی تخم کاہو تخم
خرفہ صندل سفید از ہر یک نصف درم کافور نصف دانگ جمیع را کوفتہ بیختہ بلعاب
اسپغول سرشتہ اقراص سازند قرص طباشیر کافوری تپ دق را
نافع صفت طباشیر گل سرخ صندل سفید مغز تخم خیارین تخم کاسنی تخم
کاہو تخم خرفہ از ہر یک مثقال کافور یک دانگ کوفتہ بیختہ بلعاب اسپغول
اقراص سازند فائدہ پوشیدہ نماند کہ قبل از ستہ ہفتہ استعمال اقراص
در حمیات نسازند چنانچہ صاحب شفاء الاسقام نوشتہ و لا تقرب الاقراص فی
شئی من الحمیات النفیثة حتی یبلغ المرض عشرین یوما و ہدا بندکہ حمی محرقہ و غب خالص
و مطبقہ از ین حکم مستثنی باشند و قرص طباشیر و قرص کافوری و امثال آنہا
چنین تپہا کہ بقلیل المدت زائل میشوند مفید ہند بس شرب آنہا در ابتداء غب وغیرہ
مجوز ست لیکن اگر اینجا انتظار نضج مادہ کنند و بعد استفراغ دہند احوط است چنانچہ صاحب
ذخیرہ گوید کہ در باب حمیات اندر دادن اقراص مسطور شد نہ باعتبار نسبت
کہ صور فرضیہ را اثر نیست بلکہ باعتبار اجزاء اوست کہ کارش ادرار و تحلیل قوی نیست یا
تبرید شدید و استعمال چنین چیزہا تا کہ نضج در مادہ راہ نیابد و نفتہ گردہ نشود نفع نمیدہد
بلکہ ضرر دارد و ہمین سفوف و جز آن ہر چہ مرکب از ین اجزاء باشد وے نیز منہی عنہ است
تا مضی مدت مذکور فافہم کحل الجواہر بصر را تقویت دہد و تیز گرداند صفت
سرمہ اصفہانی ہفت درم مارقیشا پنج درم اقلیمیا طلا دوازدہ درم مروارید نا سفتہ

سہ درم زعفران نیم درم سا ذج ہندے دو درم صلایہ کردہ در چشم کشند کحل ابراہیمی بن
معمول این دو دوم ان صفت دخان سندروس با قدرے مشک و عنبر آمیختہ در چشم کشند
و طریق گرفتن دخان سندروس آنست کہ سندروس را سائیدہ بر خرقہ
پراگندہ نمودہ فتیلہ ساختہ بار وغن گل یا روغن کنجد در چشم کشند و بالاے آن ظرفی نحاسی بدارند
تا دخان جمع آید بکار برند دخان کندر جہت ابتدا نزول نیز معمول این دو دوم انست کحل
برای دفع ظلمت بصر و خیالات و ابتداء نزول الماء معمول مؤلف صفت سرمہ شش درم
خستہ خرما سوختہ یک درم ساذج نیم درم نشاستہ دو درم صلایہ کردہ در چشم کشند کحل
برای دفع گل چشم صفت گل گنجہ چہار صد عدد. گلی گل چنبیلی چہار صد عدد فلفل گرد چہار صد
عدد شب یمانی کبریان دو دام پختہ خوب باریک کہرل نمودہ در چشم کشند کھیرہ
پھٹکری رسوت ہر یک دو ماشہ افیون یک سرخ در ظرف گلی در آب خوب مخلوط نمودہ
در چشم کشند و گرد چشم نیز طلا سازند و چشم را بر ہم زدہ باشند کہ آب برود نخلخہ
عطر صندل گلاب سرکہ انگوری روغن گل آب گشنیز سبز آب کاہو سبز و اگر تبرید
زیادہ مطلوب بود قدرے کافور اضافہ کردہ بدستور معروف بعمل آرند معجون برای
صرع صفت زنجبیل دار فلفل عاقر قرحا دج ترکے قسط شونیز از ہر یک دہ درم
جنطیانا زراوند ورق سداب جند بید ستر شیطرج خردل عسل بلادر از ہر یک پنج درم
روغن جوز بست درم عسل مصفی دو چند ادویہ بدستور تیار سازند شربت از یک مثقال تا
دو مثقال و طریق استخراج عسل بلادر آنست کہ سر بلادر را قطع نمایند و با دست پناہ
بسیار گرم سفت بیفشارند کہ عسل او جدا شود معجون کلکلانج بارد با ذریون مدبر غاریقون
پوست ہلیلہ زرد از ہر یک پنج درم عصارۂ افسنتین سہ درم بیخ سوسن گل سرخ تخم
کاسنی مغز تخم خربزہ رب السوس از ہر یک دو درم ترنجبین غلوس خیار شنبر
فانیذ سنجری از ہر یک پانزدہ درم ترنجبین و غلوس خیار شنبر را صاف کردہ با
فانیذ بقوام آوردہ دار و ہاے دیگر کوفتہ بیختہ بسرشند شربت از دو درم تا چہار درم
معجون کلکلانج حار ما ذریون مدبر غاریقون پوست ہلیلہ زرد سکبینج از ہر یک پنج درم
ایرسا سہ درم ریوند چینی عصارۂ غافث سنبل الطیب انیسون از ہر یک دو درم کوفتہ
بیختہ بعسل معجون سازند شربت از سہ درم تا چہار درم و طریق مدبر کردن ما ذریون مثل

کمون ست که در سرکه تیز یک شبانه روز تر کنند باز خشک نموده بروغن بادام چرب کرده
بکار برند معجون فلاسفه اشتها آرد و بلغم را دفع کند و نسیان و سلس البول و درد پشت
و درد گرده و اوجاع مفاصل را نافع و منی بیفزاید و باه برانگیزاند و دندان را سخت نماید و
رنگ را نیکو گرداند و پیران را موافق صفت زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی
آمله مقشر پوست بلیله شیطرج هندی زراوند مدحرج خصیة الثعلب مغز چلغوزه
بیخ بابونه بال چهڑ از هر یک دو درم تخم بابونه پنج درم مویز منقی نیم درم عسل مصفی وزن
یا سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند معجون سپاری پاک سپاری پاؤ آثار خرما نیم پاؤ
مجیٹھ نیم پاؤ در ده آثار شیر گاؤ بجوشانند هرگاه مهرا شود و مثل کهوه گردد همه
را خوب ساییده نگاه دارند و گوند بریشته پاؤ آثار آرد مونگ نیم پاؤ نشاسته بریشته
پاؤ آثار مغز بادام بریشته نیم آثار علیحده نگاه دارند و قند سفید سه آثار و روغن زرد یک آثار را
قوام نمایند و نشاسته و آرد مونگ را دران بریان کنند و مغز بادام و گوند بیامیزند و
بعد ازان این ادویه گوکهرو نیم آثار ثعلب مصری دارچینی قرنفل الایچی خرد زنجبیل از هر یک
چهار دام جوز بوا بسباسه هر یک یک توله چنیا گوند پاؤ آثار گل بیته گل سپاری یک یک دام
نارجیل پاؤ آثار چهال کچنال چهال کیکر چهال سنگها هولے چهال مولسری از هر یک
شش ماشه کوفته بیخته همراه کهوه مذکور بیامیزند و زعفران سه توله مشک شش ماشه سوده
تیار سازند خوراک دو دام صبح و دو دام شام مربی هلیله مقوی معده و دماغ و جگر
و طبع نرم کند و بواسیر را نافع و گفته اند که اگر این مربی را تمام سال بخورند و از حموضات پرهیز نمایند
موها سفید نشوند و آنچه از هلیله سبز و تر ساخته باشند نفعش از آنکه از هلیله خشک سازند
اغلب بود و طریق ساختن آنست که صد عدد هلیله بزرگ بگیرند تر بود یا خشک در ظرف
سبز نهند و آب آنقدر اندازند که آنرا بپوشد و خاکستر پاک پنجاه درم بران پاشند و ده روز
بگذارند و در هر سه روز آب و خاکستر تغییر دهند پس هلیله ها برون آرند و نرم بشویند تا پوست
جدا نشود بعده در دیگ نهند و آنقدر آب که بپوشد اندازند و یک کف جو مقشر نیز ضم نمایند
و بپزند تا که چو پخته میشوند پس برون آرند و دیگر بار بشویند و بپارچه نشف کنند بنوعیکه
پوست بحال ماند و جدا نگردد پس هر هلیله را باماکنه مختلفه بکوبچه بزنند پس در ظرف نهند
و عسل صاف بران اندازند آنقدر که او را بپوشد و بست روز بگذارند و هر هفته

عسل را تغیر دهند و هرگاه تغیر دهند هلیله را چند جوش خفیف باید داد بعد نشف کرده عسل
بقدر ضرورت اندازند و بگذارند پس از چهل روز بکار برند و اگر بجای عسل قند کنند قلیل الحرارت
باشد و اهل هند هلیله را بعد نرم شدن در آب آهک می خیسانند برای دفع عفوصت و بعد
طبخ میدهند و ترتیب مربای آمله همین نمط است مرهم زرد بیروزه یا ؤ دام زرد چوب نیم دام
روغن نه دام موم چهار دام بدستور تیار کنند مرهم آهک برای سوختگی از آتش
صفت آهک آب نادیده بگیرند و هفت مرتبه بشویند و خشک کنند و چهار اوقیه از ان
با دو اوقیه موم سفید و سه اوقیه روغن گل علی الرسم مرهم سازند مرهم سفیده هر نوع
دمّل را پخته گرداند و حرک دور کرده به سازد صفت روغن کنجد دو نیم دام سفیده یکدام
اول سفیده را خوب باریک صلایه کرده در روغن انداخته در ظرف آهنی بالای آتش
گذارند و آتش را نرم نرم برافروزند و بچوب درخت نیب بجنبانند و وقتیکه بقوام آید از روی
آتش فرود آرند و بکار برند و علامت قوام آنست که چون یک قطره از و بچوب گرفته در
آب اندازند بسته گردد یاقوتی مقوی اعضای رئیسه و باه و مزیل توحش و ملال و
دافع مالیخولیای مراقی صفت یاقوت رمانی پنج مثقال بسد احمر مروارید ناسفته کهربا
هر یک هفت مثقال لاجورد مغسول سه و نیم مثقال ورق نقره ورق طلا هر یک دو نیم مثقال
صندل سفید بگلاب سوده ده مثقال عود غرقی نیم مثقال عنبر اشهب مشک هر یک دو نیم مثقال گاوزبان
گیلانی مصطگی خرفه تخم فرنجمشک هر یک هفت مثقال ریوند چینی چهار مثقال تخم
بادرنجبویه خرفه طباشیر نارمشک قاقله سنبل الطیب بافرنج هر یک سه و نیم مثقال تخم خیار
کاهو مغز تخم کدو شیرین هر یک هفت مثقال تخم کاسنی ده مثقال شربت بهی یک آثار
آب انار نیم آثار عرق بیدمشک گلاب هر یک یک شیشه نبات یک آثار شهد سفید پنج آثار
بدستور معجون سازند یاقوتی معتدل صفت یاقوت دو مثقال لعل بدخشی مروارید ناسفته
عنبر اشهب صندلین مصطگی پوست بیرون پسته دارچینی کشنیز خرفه از هر یک یک توله
مشک کشنیز ماشه تخم خیارین چهار توله ورق طلا ورق نقره بسباسه خرفه هر یک دو توله
کافور نیم ماشه گلاب چهار شیشه نبات دوازده درم عسل خالص بیست دام بدستور معروف
تیار سازند فائده در ترکیب ماء الهند با و غیره که باستعمال آنها اکثر حاجت می افتد
ماء الهند باد تنقیح شده نماید و به تپهای دموی و صفراوی نافع و هرگاه بشربت بزوری

وشربت دینار دهند در نضج قوی گردد طریق اخذ ماء الهندبا و برگ کاسنی سبز
بگیرند و بجامه پاک نمایند که از گرد و غبار صاف گردد چرا که شستن آنها روا نیست که کاسنی
مرکبست از جوهر لطیف قلیل الحرارت و او بشستن زائل میشود پس باید که بعد پاک کردن
از جامه در هاون بکوبند و آب آن بفشارند و در ظرف مسی قلعی دار انداخته بر آتش خفیف
گذارند و کف بردارند و چون آب مذکور مانند شیر بریده شود فرود آرند و در کرپاس دوته
انداخته بپالایند و باشربه مناسبه بکار برند و هرگاه حرارت قوی بود آب او کاسنی افشرده
در پیاله چینی انداخته شب نگاهدارند که اجزاء رقیقه از اجزاء غلیظه تمیز گردد پس رقیق آنرا صاف
کرده بنوشند و از هفت توله شروع کنند و تا بیک رطل یک یک توله افزایند و اگر
طبیب مناسب داند زیاده ازین مقدار بیفزاید بعده یک یک توله بکاهد ماء الهندبا نیاز
که عبارت از چکیده کاسنی ست در حمیات مرکبه که بلغمیت دران زیاده باشد از آب
برگ کاسنی سبز نفع زیاده می بخشد و طریقش آنست که چهار توله تخم کاسنی گرفته
بکوبند و با عرقیات مناسبه تا یک پاس تر نمایند بعده در صلفے که چهار طرف آن
بچهار چوب بسته باشد انداخته هفت مرتبه مثل ریتے بچکانند بعد ازان صاف کرده
با شربت و قرص مناسب بدهند و بدانند که از ابتدا تا انتها مقدار تخم کاسنی همین قدر ست
لیکن گاهے در بعض امزجه کمی و زیادتی نموده مے آید چنانچه در اطفال از دو سه توله ابتدا میکنند
و دادن چکیده تخم کاسنی تا بست و یک روز لغایت چهل روز برائے طبیب ست
ماء عنب الثعلب جهت حمیات مرکبه و اورام نافع و طریقش همانست که در هندبا
سبز گذشت لیکن احتیاط دانند که عنب الثعلب سیاه نبود که آن مورث جنون است
ماء شاهتره مروق جهت تپهلے دموے با شربت عناب وغیره و جهت حمیات
سوداوی و جرب با سفوف لاجورد وغیره و جهت تفتیح سدد و تصفیه خون با سکنجبین و شربت
بزوری بدهند و هرگاه تلئین منظور باشد ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر با و ممزوج
کنند ماء رمانین مروق جهت اطفاء حرارت و تقویت جگر اثر تمام دارد و اگر با تخم بفشارند
استعمال صفرا کند و پوشیده نماند که انار شیرین مستحیل بصفرا نمی شود ماء البطیخ الهندی
جهت سمے دق تپهلے گرم و حرارت جگر نافع و باید که در ابتدا شروع بمقدار قلیل
کنند و هر روز بیفزایند و اگر حاجت افتد شربت قرص مناسب با و استعمال کنند

وبدانکہ بعضے گفتہ اند کہ مستحیل بصفرا مثل آب کدو می شود مار الگلوی برای حمیات مرکبہ وغیر منہ کثیر النفع صفت بگیرند گلوی سبز نیم دام تا یک دام وآنرا از کارد ریزہ ریزہ کردہ در ظرف گلی اندا ختہ آب خالص بر روی او ریزند وشب زیر آسمان گذارند صبح اند کے افشردہ آب لال آن گرفتہ با شربت مناسب بکار برند و پوشیدہ نماند کہ مزاج گلوی مرکب القوی ست واللہ اعلم بالصواب

تمت

قطعۂ تاریخ از مؤلف بہ تخرجہ لفظ بہا کہ ہشت عدد دارد

چو از عنایت والطاف خالق اکبر	باختتام رسید این کتاب خوش انشا
برائے سال دلم قول سنئے بہا آورد	فلاح کار کجا و من خراب کجا سنہ ۱۲۷۹ ھ

قطعۂ تاریخ آغاز کتاب از نتائج افکار عمدۂ رؤسای روزگار سلالۂ عقلای دہر ناپائدار دبیر عطارد تدبیر جناب دیوان امرناتھ صاحب متخلص باکبر خلف الصدق دیوان دینا ناتھ صاحب سرگباشی مدار المہام و دیوان کل مہاراج رنجیت سنگہ بہادر سرگباشی والی لاہور

کتابی بہتر از قانون بحیی لور کرد چون تصنیف	سلیم عالم طب باشفا گردید تمثالش
چو سال ابتدا پرسیدم از شیخ الرئیس مشفق	ارسطو حاوی از طب نسخہ کرد ایجاد شد سالش

ایضاً قطعۂ تاریخ ختتام کتاب از نتائج افکار دیوان صاحب موصوف رئیس لاہور سنہ ۱۲۷۹ ھ

سلیم خان چو مرتب کتاب طب فرمود	برائے فرحت دل نسخۂ شفا آمد
سوال سال چو عطار کرد از من زار	دوائے درد مریض از مطب ندا آمد سنہ ۱۲۷۹ ھ

قطعۂ تاریخ اختتام از نتائج افکار میر قادر علی مدرس دوم مدرسۂ جی پور متخلص بہ چراغ

چون برای صحت اقسام اسقام انام　　کرد تالیف کتاب طب طبیبی باوفا
ازپی سالش صدای راحت افزای چرخ　　دافع جملهٔ مرضها آمد از دار الشفا

قطعۂ تاریخ از نتائج افکار سلیم الطبع بلند خیال فاضل باکمال مولوی سلیم الدین صاحب متخلص به تسلیم ملازم سررشتهٔ فوجداری راج سوائی جی پور

چون پیر خرد حکیم محمد سلیم خان　　تالیف کرد تازه کتابے درین زمان
درفن طب که خود گل خود روی خاک اوست　　مانند آن گیاه که روید بهر کران
حاوی ست این کتاب بهر جزو و کل طب　　هم علمی ست و هم عملے مندرج دران
تکلیف داد بندهٔ تسلیم خسته را　　از بهر آنکه سال تمامش کنم بیان
من دیدمش به نسخهٔ افکار کاملش　　زین راه سر بجیب فرو برده ناگهان
گفتم بدیهه مصرع تاریخ ختم او　　افکار باکمال محمد سلیم خان

سنه ۱۲۷۹ھ

قطعۂ تاریخ آغاز کتاب از نتیجۂ فکر رساے عالم متورع واقف فقه و اصول ماهر علم معقول مولوی یار محمد خان صاحب ساکن رام پور متخلص به ساقی

چون محمد سلیم خان سلیم　　شیخ وقت و رئیس کل حکما
نام جوے حکیم واصل خان　　اجمل عصر و اکمل الکملا
کرد تالیف نسخهٔ در طب　　هوش افزاے جملهٔ عقلا
پے تاریخ آن چو یک لحظه　　فکر خوش کرد خادم طلبا
ملهم غیب گفت کاے ساقی　　سن انشاء حذاقت حکما

سنه ۱۲۷۹ھ

قطعۂ تاریخ اختتام کتاب از نتائج افکار سرآمد فارسی دانان ایران سلطان الشعرا هندوستان اعنی نجم الدوله دبیر الملک اسد الله خان بهادر نظام جنگ المشهور مرزا نوشه دهلوی متخلص به اسد و غالب

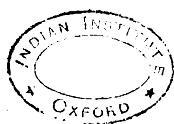
سلیم خان کہ وہ ہے نور چشم واصل خان — حکیم حاذق ودانا ہے وہ لطیف کلام
تمام دہر مین اوسکے مطب کا چرچا ہے — کسیکو یاد بھی لقمان کا نہین ہے نام
اوسے فضائل علم و ہنر کی افزائش — ہوئی ہی مبدع عالم سے اس قدر انعام
کہ بحث علم مین اطفال ابجدی اوسکے — ہزار بار فلاطون کو دے چکے الزام
عجیب نسخہ نادر لکھا ہی اک انہنے — کہ جسمین حکمت وطب ہی کے مسئلے ہین تمام
نہین کتاب ہے اک منبع نکات بدیع — نہین کتاب ہی اک معدن جواہر کام
کل اوس کتاب کی سال تمام مین جو مجھے — کمال فکر مین دیکھا خرد نے بے آرام
کہا یہ جلد کہہ تو اسمین سوچتا کیا ہے — لکھا ہے نسخہ تحفہ یہی ہے سال تمام

سنہ ١٢٧٩ھ

تمت

خاتمۃ الطبع

الحمد بعد والمنت کہ نسخہ تکشیف الحکمۃ تالیف تشیخ وقت افلاطون زمان ارسطو فطنت جالینوس دوران
حکیم محمد سلیم خان کہ فی الحقیقت در تداوی امرضی و علاج امراض و ازالت علل و شفا اسقام حکم
کبریت احمر دارد و حکیم صاحب موصوف نسخ مجربہ خاندان عالی خویش دران افزوده
واد جودت ذہن و سلامتی طبع و اصابت رای و تجویز ادویہ و تشخیص
امراض داده تفوق رتبت و علاے منزلت بر عالمیان
وانموده بار اول بماه جون ١٨٦٢ عیسوی در مطبع
فیض منبع نور حدیقہ کمال گلدستۂ ریاض کرم و فضائل
عالی قدر ستوده خصال مشتری طلعت زہره تمثال
منشی نولکشور دام اقبالہ واقع شہر کانپور
بشفای طبع مریض مرض انتظار
مشتاقان گشت
فقط


INDIAN INSTITUTE
OXFORD